

مقالات سیاسی – تاریخی

میر عبدالرحیم عزیز

کتاب اول



ورجینیا – امریکا

جولای ۲۰۰۳

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۲	اول - چطور مزدوران مسلکی خرید و فروش میشوند (۱)
۱۱	دوم - چطور مزدوران مسلکی خرید و فروش میشوند (۲)
۲۰	سوم - مبنای ضد حقوقی تجاوز امریکا به افغانستان
۲۴	چهارم - فدرالیسم یا توطئه تجزیه طبان
۳۰	پنجم - توطئه های جهانی امپریالیسم
۵۰	ششم - هدایات شیطانی حکومت مستعمراتی کابل
۵۲	هفتم - بیدار شوید یا فناء شوید
۵۵	هشتم - پیشروی ایران به سوی افغانستان
۶۸	نهم - ستراتیژی جهانی شوروی بعد از تجاوز به افغانستان
۷۳	دهم - برگشت امپریالیسم روس
۷۷	یازدهم - سهم افغانستان در انقراض امپراتوری شوروی
۸۳	دوازدهم - سه تکنیک امپریالیستی در انهدام وحدت ملی
۸۷	سیزدهم - امریکا در باتلاق افغانستان فرو میرود
۸۹	چهاردهم - شکست دوکتورین جورج بوش
۹۳	پانزدهم - شکست دوکتورین اوباما
۹۵	شانزدهم - افغانستان خونچکان
۹۹	هفدهم - دموکراسی به زور برچه
۱۰۲	هژدهم - میهن فروشان جمعیت اسلامی و شورای نظار
۱۰۵	نتیجه

پیشگفتار

مجموع مقالات سیاسی- تاریخی که در این کتاب به هم میهنان تقدیم میشود، طی سالیان دورۀ اشغال کشور ما توسط قوای متجاوز امریکا و ناتو به رشتهٔ تحریر در آمده و در نشرات و ویبسایت ها هم گزارش یافته است. نظر به اصرار و تشویق دوستان گرانقدر، این مقالات را در یک رساله و یا کتاب گرد هم آورده و آن را به دید دوستداران میهن قرار میدهم.

مطالب مورد بحث مقالات بیشتر سیاسی، تاریخی، تحلیلی، انتقادی و مبارزاتی بوده که برخورد با افراد و گروه ها را هم شامل میشود. هدف مقالات در کل پرده برداشتن از نیات استعماری متجاوزین و دفاع از هویت ملی و حاکمیت افغانستان است که مورد تاخت و تاز دشمنان داخلی و خارجی میهن ما قرار گرفته است. کشور ما در زیر ضربات ناجوانمردانهٔ اهریمنان اجنبی پرست داخلی و تجاوزگران خارجی خرد و خمیر گردید که به مشکل قادر خواهد شد تا بتواند به آسانی کمر راست نماید. در مقالات خواهیم دید که چطور انسان های خائن به میهن برای پول و قدرت، خود و خاک کشور را به اجنبیان می فروشند و میهن را به سوی بربادی می کشانند. تعصبات قومی، نژادی و سمتی آنقدر در خون و رگ فرومایگان تاریخ دمیده است که برای رفع عطش آن به هر بی آبرویی و بی عزتی تن در میدهند. ما در ۴۵ سال اخیر شاهد حوادث خونینی بودیم که نمایشگران روی صحنه فرزندان ناخلف کشور بوده اند. در اینجا به آن کسانی که خود را در راه آزادی، استقلال و حفظ شرف و عزت مردم خویش قربانی کرده اند، سر تعظیم فرود می آورم و به همه میهن فروشان و خائنان به افغانستان لعنت می فرستم.

این کتاب به هموطنان ما بالاخص نسل جوان اهداء میشود تا حد اقل بتوانند از مرور مضامین آن کم و بیش از جریانات گذشته کشور آگاه شوند و هویت افراد خائن به میهن را دریابند تا بر مبنای آن آیندهٔ سالم را برای کشور و مردم خویش ترسیم نمایند.

جاوید افغانستان

اول

چطور مزدوران مسکلی خرید و فروش میشوند؟ شکل گیری توطئه های اجانب علیه افغانستان

(۱)

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، سیاست جهان را از ریشه تغییر داد و امریکا تصمیم گرفت با قوه قهریه ظاهراً به جنگ علیه "تروریزم" برخاسته اما در واقعیت تصمیم گرفت که نظام سیاسی بعضی کشور های جهان اسلام را طبق دلخواه خویش تغییر دهد. فدریشن روسیه درین راستا حمایت خود را از امریکا اعلام نمود. در حقیقت هر دو کشور در مجادله علیه جهان اسلام و یا تغییر شکل دادن آن نظرات مشترک داشته اند. چون افغانستان و انهدام نظام طالبی هدف اولی امریکا بود، روسیه هم با علاقه زایدالوصفی در ساحات سیاسی و لوژیستیکی امریکا را کمک نمود و به این کشور اجازه داد تا از مراکز نظامی اش در کشور های ظاهراً آزاد آسیای مرکزی استفاده نماید. این بهترین فرصت برای روسیه بود تا انتقام شکست خود را از افغانها بگیرد و ستراتیژی تفرقه افگنی خود را عملی سازد. تجارب سیاسی، نظامی، فرهنگی، لوژیستیکی و تکنیکی استعمال یک قوم علیه قوم دیگر را که روسیه از زمان تجاوز تا فرارش از افغانستان آموخته بود در اختیار امریکای متجاوز گذاشت و امریکا هم بدون توجه به عمق ستراتیژی روس و نا آشنا با خصوصیات و پیچیدگی جامعه افغانی، نظرات و پیشنهادات روسیه را در ساحة عمل قرار داد.

با وجودیکه روسیه مستقیماً سهمی در عملیات نظامی امریکا در افغانستان نداشت، اما هر آنچه که در افغانستان به ارتباط عملیات نظامی امریکا میگذاشت در مسکو و ایران سرور و نشاط می آفرید. مناطق تحت بمباران امریکا بیشتر جنوب و شرق افغانستان بود. عین مناطق در زمان اشغال افغانستان بوسیله قوای شوروی هم مورد بمباران بیرحمانه قوای هوایی آنکشور قرار گرفت. شوروی مناطق جنوب و شرق افغانستان را به بهانه فعالیت اشرا (مجاهدین سابق) خرد و خمیر کرد و امریکا هم بخاطر فعالیت طالبان و القاعده که خود زمانی حامی ایشان بود این مناطق را بیرحمانه بمباران نمود. باز گذاشتن دره و تونل سالنگ به روی قوای نمبر چهل شوروی و عقد معاهده مخفی احمد شاه مسعود با مسکو، نقش عمده ای در انهدام جنوب و شرق افغانستان داشت. هکذا همکاری یاران احمد شاه مسعود و سائر قوای متمایل به روس با امریکا اثرات خود را در کشتار یک تعداد از مردم بیگناه و تخریب بیشتر این مناطق به نمایش گذاشت. تردیدی نیست که امریکا از خود ستراتیژی طویل المدتی نه تنها در افغانستان بلکه در آسیای مرکزی و شرق میانه دارد و همچنان ممکن است پالیسی امریکا و روسیه در بعضی موارد با هم منطبق و یا مخالف باشد، اما عملکرد و اشتباهات امریکا در عرصه سیاست افغانستان بیشتر روسیه و ایران را مستفید ساخته است که در نهایت حتی منافع ستراتیژیک امریکا را هم صدمه خواهد زد. ما درین جا دسایس پاکستان و توطئه های مشترک ایران، روسیه و هند را علیه افغانستان مورد

ارزیابی قرار داده و خواهیم دید که چگونه این کشورها با استفاده از تجاوز امریکا در صدد انهدام افغانستان بوده و چطور مزدوران مسلکی را خرید و فروش می نمایند.

باوجود همکاری امریکا و روسیه در مبارزه علیه تندروان اسلامی و همکاری ایران و امریکا در سرنگونی نظام طالبی در افغانستان، روسیه هنوز هم از رقبای جهانی امریکا به شمار میرود. روسیه و امریکا همچنان منافع متفاوت سیاسی و نظامی دارند که هر دو کشور را در سطح جهانی و منطقوی در رقابت و کشمکش دائمی قرار میدهد. شکست روسیه در افغانستان از جانب گروه های جهادی مورد حمایت امریکا هرگز فراموش مسکو نخواهد شد، صرف نظر از اینکه چه سیستم سیاسی بر روسیه حاکم است. احتمال دارد روسیه در صدد این باشد تا نه تنها انتقام شکست خود را در افغانستان بگیرد، بلکه امریکا را هم در افغانستان، عراق و سایر کشورهای اسلامی به دام اندازد و حیثیت جهانی اش را پامال نماید. تصور میشود که روسیه به این هدف خود نزدیک شده است. ایران هم آجندای سیاسی و نظامی در افغانستان و منطقه دارد که برای امریکا قابل پذیرش نخواهد بود. با وجود همکاری عمال ایران با امریکا در ترکیب نظام فعلی افغانستان و اطاعت شان از اوامر خلیفازاد، مضمونیت امریکا نسبت به ایران کاهش نیافته است و ایران هم مترصد فرصت است که از هرگونه اشتباه و خطای سیاسی امریکا در افغانستان حد اکثر بهره برداری نماید. منابع اطلاعاتی امریکا خوب آگاه اند که يك تعداد فعالان القاعده از طریق بلوچستان پاکستان داخل خاک ایران شده و از آنجا راه خود را بسوی شرق میانه باز می کنند و دوباره از همان طریق عودت می نمایند. امریکا نسبت بحران عراق و فقدان امنیت کامل در افغانستان، فعلاً عکس العملی شدیدی علیه ایران نشان نمیدهد ولی اینگونه فعالیت های تخریبی ایران در ذهن سیاسی و نظامی امریکا برای محاسبات آینده به ارتباط فعالیت های اتمی ایران برای تغییر احتمالی رژیم در ایران باقی خواهد ماند.

شکست و خروج اجباری قوای متجاوز شوروی از افغانستان، نفوذ پاکستان را در افغانستان دو چندان افزایش داد و منافع مسکو و تهران را به ارتباط بحران افغانستان با هم متمرکز ساخت. بعداً هند هم به ایشان پیوست و يك مثلث ستراتیژیک مسکو- تهران - دهلی بوجود آمد تا حوادث افغانستان را طبق میل این کشورها تحت تاثیر قرار دهد. هر سه کشور شوروی، ایران و هند به چند اصل در خصوص افغانستان عقاید مشترک دارند:

- ۱- ختم حاکمیت پشتون
- ۲- انتقال حاکمیت به تاجک با حمایت سایر اقلیت ها
- ۳- محور زبان پشتو
- ۴- تشویق جنگ قومی غرض بی ثبات ساختن افغانستان

با وجودیکه پاکستان غرض انهدام افغانستان توطئه های دیگری در سر میبروراند، اما در نهایت همه این کشورها نیات مشترک ضد افغانی داشته اند. ما به اصل تساوی اقوام و کلیه افراد جامعه افغانی در پیشگاه قانون معتقدیم و اگر احیاناً مشکلی ازین ناحیه پدید می آید، در آن صورت این خود ملت افغان خواهد بود نه اجانب که به حل آن اقدام نماید. بناً افغانهای نجیب و صاحب وجدان سالم به هیچ اجنبی اجازه نمیدهند که کشورشان را مورد تاخت و تاز و بازی های سیاسی خویش قرار دهد. هیچ فردی بر فرد دیگر و هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد. موضوع رجحان زمانی میتواند مطرح شود که يك شخص دانش، شخصیت و درجه وطندوستی خود را ثابت کند. يك

جوالی با شخصیت و وطندوست هزاره بر رهبران فروخته شده ئی حزب وحدت مانند خلیلی، محقق و اکبری برتری دارد. يك چوپان شریف و وطندوست تاجک بر ربانی و احمد شاه مسعود برتری دارد. يك بزکش با وجدان و وطندوست ازبک بر دوستم آدمخوار و ملک بی پرنسیب برتری دارد. يك مزدورکار شریف و وطندوست پشتون بر گلبدين حکمتيار انسانکش، ملا عمر قرون وسطائی و سیاف تنگ نظر وهابی برتری دارد و بالاخره هر افغان نجیب و صادق به کشور بر ستمیان، خلقیان و پرچمیان و سایر میهن فروشان حرفه ئی برتری دارد.

این کمال ناجوانمردی و بی عدالتی است که از خائن يك قوم دیگر نکوهش کنیم اما از خائن قوم خود ستایش نموده و او را بر مردم با زور و تهدید تحمیل نموده و برایش مجسمه اعمار نمائیم. طبق تجارب تاریخی سالیان اخیر، چنین بت های تحمیلی روزی منهدم خواهند شد و اثری از آنها باقی نخواهد ماند. کیش شخصیت پرستی، بینش و وجدان يك تعداد را تحت تاثیر قرار میدهد و از آنها انسان های فاقد شعور میسازد. قابل تذکار است که افغانستان اولین کشور در تاریخ جهان است که در آنجا به حکم اجانب رسماً از خائنان ستایش صورت میگیرد. این نوع ستایشگری ها از خائنان به میهن تصادفی نیست، بلکه غرض اضمحلال روحیه آزاد منشی مردم مبارز ما عمداً عملی میشود. در جریان جهاد مردم افغانستان علیه قوای اشغالگر شوروی، تقاهم نزدیک بین مسکو و تهران ایجاد گردیده بود که بر مبنای آن خمینی رهبر ایران به مجاهدین افغانی مقیم آن کشور اجازه نداد که يك جبهه دیگری از داخل ایران برای مقابله با قوای اشغالگر شوروی و نیرو های نظام مزدور تابع مسکو، در افغانستان باز نمایند. در عوض مسکو نفوذ ایران را در سمت مرکزی افغانستان پذیرفت و تعهد نمود که هزاره جات را مانند شمال افغانستان بمباران نکند و از جدال مردم هزاره علیه پشتون ها پشتیبانی نماید.

روس ها به وعده های خود وفا کردند. حزب وحدت ساخت ایران بعد از فراغت از کشتار مردم در هزاره جات و مزار شریف، ممد پالیسی شوروی و ایران در دامن زدن نفاق قومی و انهدام شهر کابل واقع شد. پاکستان هم از تخریب شهر کابل که در حقیقت طراح آن بود بسیار لذت میبرد. سران حزب وحدت مانند محقق، خلیلی و اکبری به تعقیب انهدام نظام طالبی به خدمت امریکا درآمدند و با حفظ سر سپردگی دایمی به ایران، عجلتاً خود را در گرو امریکا گذاشته اند. در سرزمین ما، تعدادی از فرزندان نا خلف این کشور سر عبودیت به درگاه اجنبیان فرو آورده و از اوامر شان در محور زبان، فرهنگ و حتی تمامیت ارضی کشور اطاعت نموده و نیات ضد انسانی و ضد افغانی بیگانگان را در بدل پول و یا اعطای قدرت سیاسی به مرحله اجرا میگذارند. بقدرت رسانیدن ربانی - مسعود و براه انداختن جنگهای بر باد کن تنظیمی بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ طرح و توطئه های عمیق روسیه، ایران، هند و پاکستان را در نابودی هویت ملی افغانستان ذریعه نوکران شان ثابت ساخت. جنگ های داخلی افغانستان اتفاقی نبود، بلکه طبق طرح مرتبه اجانب بر افغانستان تحمیل شد تا این کشور نتواند از افتخارات جهاد کبیر ملت افغان لذت برده و از شکست يك ابر قدرت جهانی مانند شوروی مستفید شود و یا اینکه روزی از روسیه تقاضای غرامات جنگی نماید. جنگهای تباه کن تنظیمی بالاخره مخلوقی دیگری را بنام طالبان برای ملت افغان به ارمغان آورد و مداخله پاکستان را در حیات سیاسی افغانستان وسعت بخشید. تعجب اینکه بعد از انهدام عمدی کابل، رهبران تنظیمی به هدایت نواز شریف صدراعظم وقت پاکستان برای "پاکیزه ساختن" خویش بسوی خانه کعبه شتافتند، اما بعد از برگشت کثیف تر شدند و بیشتر کشتند و بیشتر تخریب کردند.

خلق کردن حکومت ائتلافی تنظیمی - پرچمی - ستمی تحت رهبری ربانی عمق توطئه اجانب را در برپایی افغانستان نشان داد. ربانی بعد از بقدرت رسیدن بدون اجازه ملت و یا داشتن صلاحیت حقوقی اعلام نمود که روسیه وارث شوروی نیست و ملزم به پرداخت جبران خساره نمیباشد در حالیکه ده ها دلایل حقوقی و سیاسی وجود دارد که روسیه وارث شوروی بوده و مکلف به پرداخت جبران خساره است. این عمل ضد ملی ربانی باعث شد که افغانستان نتواند از پاکستان و ایران هم که سهمی بزرگی در ویرانی کشور ما داشتند تقاضای جبران خساره نماید. بعد از امضای معاهده مخفی بین احمد شاه مسعود و مسکو، این دومین خیانت بزرگی بود که افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی ربانی در حق کشور و مردم خود روا داشتند.

کشورهای مغرض همسایه به شمول هند و فدریشن روسیه تا اکنون به همان منوال گذشته به آرزوی انهدام کامل افغانستان روزشماری میکنند. چنانچه خبر گزارى نوفوستى روس (Novosti) بتاريخ اول دسامبر ۲۰۰۴ گزارش داد که ایوانف وزیر دفاع شوروی در آخرین دیدارش از هند، از قدرت روز افزون پشتون ها و برگشت طالبان در افغانستان اظهار نگرانی نمود. لطفاً به متن انگلیسی صحبت ایوانف با مقامات هندی توجه فرمائید.

Russia and India are concerned about the “pashtunisation” of Afghanistan. There is a straight way to war. The official specified that the Russia and Indian sides met to discuss the issue of international terrorism, particularly the situation in Afghanistan and Iraq. There is no “moderate” Talib, there are either living or dead Talibs.

روسیه و هند در خصوص پشتون سازی افغانستان نگران اند. این یک راه مستقیم به جنگ است. مقامات رسمی مشخص ساختند که جانب روسیه و هند ملاقات نموده تا موضوع تروریسم بین المللی بالاخص حالت افغانستان و عراق را مورد بحث قرار دهند. طالب میانه رو وجود ندارد، یا طالبان زنده اند و یا مرده.

سوال درینجاست که چرا وزیر دفاع روسیه مسئله قومیت را در افغانستان مطرح میسازد؟ صحبت وی نماینگر این واقعیت است که روسیه در صدد دامن زدن تحریکات قومی در افغانستان است. همچنان این کشور از کنار زدن دست نشانده هایش مانند قسیم فهیم و یونس قانونی (در آن زمان) از دستگاه حکومت فعلی در هراس افتاده و نگران است که نتواند اخبار و اسرار مربوط به حکومت افغانستان را از عمال خویش که همان ستمیان شورای نظار اند بدست آورد. آیا حامد کرزی رئیس دولت مستعمراتی کابل و عبدالله وزیر خارجه نظام فعلی میتوانند و یا حق و جرأت اینرا دارند تا از مظالم و فجایع روس علیه مردم چیچنیا و سائر اقلیت های فدریشن روسیه حرفی بگویند؟ آیا زعامت افغانستان شهامت اینرا دارد تا از روس، طالب پرداخت غرامات جنگی شود و از پامال شدن حقوق مردم افغان بوسیله همسایگان متجاوز شکوه نماید؟ جواب به این سوالات تا کنون منفی است و نظام فعلی هر گز چنین شهامت را از خود بروز نخواهد داد. ایران هم کماکان به مداخله مستقیم و تخریب کشور ما از راه های مختلف ادامه میدهد. روش امپریالیستی ایران در

انهدام هویت ملی افغانها و محو تاریخ وطن ما یکی از اهداف قدیمی ایران است. در خصوص نابودی افغانستان، روش مسکو و تهران از دو قرن بدینسو باهم منطبق بوده است. صدای اروپای آزاد از قول اخبار دولتی انیس مورخه ۱۷ می ۲۰۰۵ به ارتباط مظاهرات اخیر ضد امریکائی چنین گزارش داد:

ایران مبلغ عظیم پول مصرف نموده و تعداد زیادی اجیران را استخدام کرده است تا ثبات افغانستان را بر هم زند. تظاهرات بوسیله افغانهای فاقد ملاحظه و بیباک با مشوره سفارت ایران در کابل طرح ریزی شده بود .

به تعقیب اجرای توطئه ها در داخل کشور، روسیه و ایران به فکر افغانهای مقیم خارج افتادند تا ایشان را از تساند و هم آهنگی بازداشته و نفاق و چند دستگی را میان آنها خلق نمایند. درین وقت تأسیس جریده فاشیستی "امید" بهترین نوید را برای ایران، روسیه و پاکستان داد. هر یک ازین کشورها طبق دلخواه خویش از روحیه تفرقه افگنی جریده "امید" سود برده اند، زیرا هدف عمده جریده "امید" خلق نفاق و دامن زدن جنگهای قومی بوده است که آرزوی مشترک کشورهای فوق الذکر بشمار میرود. دستگاه های استخباراتی امریکا هم درین توطئه شامل اند تا افغانستان همیشه دست نگر امریکا باشد.

منابع تمویل این جریده به همه معلوم و آشکار است. فرد و یا افرادی در رأس این جریده قرار گرفتند (یا قرار داده شدند) که از نگاه شخصیت متزلزل بوده و سابقه خدمت گذاری را هم به اجانب داشته اند. این افراد سالیان متمادی در خدمت سازمان های جاسوسی نظامهای مختلف ایران بودند و چند سالی را هم به آی اس آی (ISI) پاکستان چاکری کرده و مهمان گرامی ضیالاحق شدند. غرض قربت بیشتر به پاکستانی ها، تعداد زیاد افغانهای نجیبی را که مخالف اعمال ضد ملی سران تنظیمی بودند به دام آی اس آی (ISI) انداختند و سر به نیست کردند. مدیر مسئول جریده فاشیستی امید "قوی کوشان" است که از پائین ترین سطح اخلاق بشری برخوردار بوده و مقید به هیچ یک از اصول و روش انسانی نیست. عقده های حقارت و گذشته ناپاک، از وی یک انسان مضحک، لچک، هرزه و فاقد شرف انسانی ساخته است. سیمای زشت و سیاه هنلری مانندش دلالت به این میکند که گویا وی خون مردم را میمکد و گوشت شان را به دندان پاره میکند. من به این عقیده ام که با افرادی مانند "قوی کوشان" باید مانند خود شان رفتار کرد زیرا هرگونه خاموشی و اتخاذ روش انسانی را ترس از آنها، شکست جانب مقابل و موفقیت خویش تعبیر می نمایند. او مانند باجه اش "سید مخدوم رهین" چند سالی را در ایران سپری نمود. تبلیغات و تلقینات ایران بالاخص دروس تبلیغاتی "چنگیز پهلوان" جاسوس ایرانی از وی یک گدی ضد افغانی ببار آورده است. با کمال فرومایگی و پستی که جزء اخلاق فطری آنهاست، همچو افراد و دوستان شان تعدادی از افغانهای نجیب را در دام سازمانهای امنیتی کشورهای مورد نظر انداخته تا بتوانند ازین طریق کاری برای فعالیت های ضد افغانی و ضد انسانی خویش بدست آورند. اگر تصور کنیم که این افراد از حمایت خاص روسیه و ایران برخوردار بوده اند، واقعاً که این دو کشور در انتخاب این اشخاص از خود شهکار نشان دادند، زیرا میدانستند که ازین ناخلفان هر کاری ساخته است و هرگز از اوامر و رهنمائی های شان در برپادی افغانستان و محو هویت ملی افغانها سر پیچی نخواهند کرد. لذا به ایشان دستور داده شد تا غرض حمایت از منافع ضد افغانی ایران و روسیه به هر کسیکه لازم دانند دشنام و اهانت نثار نمایند. به تأسی از امر و نهی اربابان اجنبی، این فرد و یا افراد وابسته به بیگانگان از هیچگونه گفتار و بیان زشت و توهین به اشخاص

شریف، محترم و وطندوست خودداری نکرده و گاهی به اسم خود اما اکثراً به اسمای مستعار مضامین ضد ملی و تفرقه انگیز به نشر سپرده اند. معلم بیرونی و پیر دین این افراد درین ساحه کار "چنگیز پهلوان" جاسوس نظام آخندی ایران است که به ایشان فرمان میدهد. اهداف اصلی این ناخلفان بر علاوه پیاده کردن چهار اصل استعماری روس، ایران و هند سه چیز بوده است:

۱- تضعیف روحیه مردم با تهدید و تخویف تا کسی نتواند علیه آنها صدای اعتراض را بلند نماید.

۲- جلوگیری از مبارزات مردم میهن دوست در افشای نیت استعماری روس و ایران.

۳- نفوذ در فامیل ها و خلق دشمنی میان اعضای يك فامیل تا ایشان فرصت نیابند به نیت واقعی جیره خوران استعمار پی ببرند.

این عین روشی بود که خلقیان و پرچمیان نظر به دساتیر مسکو در انهدام جامعه افغانی بکار بردند که نتایج مصیبت بار آنرا مشاهده و تجربه کرده ایم. بایست علاوه بداریم که يك عنصر دیگر یعنی منافقت و دو روئی ایرانی هم بر اهداف فوق الذکر علاوه گردید و چاشنی آن بیشتر شد. به این گفتار چنگیز پهلوان که در صفحات ۵۴ و ۵۵ کتابش بنام "افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" درج شده توجه نمائید:

افغانستان در واقع امتداد حیات فرهنگی ماست و از افغانستان است که ما میتوانیم به حوزه های دیگر فرهنگ ایرانی برسیم. در اصل باید دانست که جدائی فرهنگی زیانهای جبران نا پذیر تا حالا به بار آورده است و اگر اکنون هم به از میان برداشتن جداییهای فرهنگی توجه نکنیم شاید دیگر هیچ فرصتی نماند که بتوانیم اشتباه های این مرحله را جبران کنیم. کشور ایران باید نیروی حرکت دهنده ی این جریان پیوند دوباره باشد و نباید در انتظار فراهم آمدن شرایط کاملاً مساعد بنشیند. خوشبختانه هم اکنون در افغانستان هم جریانهای فرهنگی پدیدار گشته است که نوید دهنده است و می تواند تقویت پیوند فرهنگی منطقه را شتاب بخشد.

هموطنان ما از خلال جملات بالا در میانند که چطور بیگانگان در لابلای کلمات، به عمال خود غرض تخریب افغانستان دستور میدهند. این کلمات که هم اکنون در جریانات فرهنگی پدیدار گشته است، میرساند که "چنگیز" در صدر همین ناخلفان افغانی قرار دارد و قدم بقدم به ایشان فرمان میدهد تا هویت و فرهنگ افغانستان را نابود سازند. روی همین دلیل است که این ناخلفان تحمل انتقاد ازین جاسوس ایرانی را ندارند و به هر افغان نجیب که حامی فرهنگ و زبان و نام کشور است برای خوشنودی فرمانده ایرانی شان میتازند و دشنام نثار میکنند. باید یادآور شویم که چنگیز پهلوان نظر به اظهار خودش مدتی را در دره پنجشیر با احمد شاه مسعود سپری نمود. یقیناً که چنگیز در حین اقامتش در پنجشیر به سهم خود در دماغ احمد شاه مسعود تلقینات ضد افغانی تزریق میکرد و به وی تعلیمات جاسوسی میداد تا او را برای خیانت بیشتر به افغانستان بهتر آماده سازد. هموطنان ما درینجا همکاری و تمرکز پالیسی مسکو و تهران را به ارتباط فعالیت های ضد افغانستان مشاهده می فرمایند. يك جاسوس ایرانی يك دست نشاندۀ روس را بار دیگر برای خیانت به کشور مادری اش آماده میسازد.

شیوه تهدیدی "امید" برای مدتی موثر واقع گردید و افراد نجیب از ترس خفاشان "امید" و حفظ آبروی خویش سکوت کردند و حرفی نگفتند. سرشار از باده پیروزی و موفقیت های آنی، بی هویتان "امید" برای اینکه گفتار را در عمل پیاده کرده باشند، سازمانی را به کمک استعمار بنام "صلح و دموکراسی" غرض فریفتن يك تعداد افراد دیگر روی صحنه آوردند. درین سازمان عین ساختار سیاسی و تبلیغاتی خلق و پرچم تعقیب میشد و اعضای آن مشتمل بوده اند از دست پروردگان ایران، پرچمیان ببرکی، اعضای شورای نظار و يك تعداد از عناصر بازاری، ضد ملی و فرصت طلب. در رأس این سازمان "سید مخدوم رهین" نصب گردید. پروگرام کار این سازمان کاملاً مشخص بود: تفرقه افگنی قومی و تبلیغ ایران پرستی. در زمان حاکمیت طالبان، روش تبلیغاتی شان تندتر شد خصوصاً اینکه کشمکش بین نظام قرون وسطائی طالبی و نظام آخذی ایران رو به افزایش نهاد. مؤسسان این سازمان ظاهراً خود را ضد پاکستان هم جلوه میدادند و گاهگاهی از روش اسلام آباد انتقاد نموده و تظاهرات ساختگی براه می انداختند، در حالیکه روابط قدیمی شان با پاکستان دست نخورده باقی مانده است. همه بخاطر دارند که "سید مخدوم رهین" منحنی وزیر اطلاعات و فرهنگ نظام بعد از طالبان حین سفرش به پاکستان پیشنهاد تأسیس خانه دوستی افغانستان و پاکستان را نمود که با اهانت کامل از سوی پاکستانی ها رد گردید. چطور يك فرد ضد پاکستانی تأسیس خانه دوستی را به پاکستان پیشنهاد میکند و در عین زمان ادعا می نماید که ضد پاکستان است؟ اینطور اعمال و گفتار فریبنده دیگر خریدار ندارد.

بعد از يك مدت فعالیت مزورانه و وطنفروشانه که بقایای این سازمان هنوز هم به فعالیت های ضد افغانی و ضد اسلامی شان ادامه میدهند، اتحاد و همبستگی در سازمان ضد افغانی "صلح و دموکراسی" از هم پاشید و بدو دسته تقسیم گردید که حتی سعی مسکو و تهران هم در یکجا نگهداشتن دست نشاندگان شان بجائی نرسید. "شریف فایض" در راس جناح "منشویک" "صلح و دموکراسی" قرار گرفت و "سید مخدوم رهین" در راس جناح "بلشویک" آن باقی ماند. جم غفیری از اعضای این سازمان آهسته آهسته به نیت ضد ملی مؤسسان آن پی بردند و تعدادی که از نگاه شعور سیاسی و احساس نسبی ملی بر سائرین برتری داشتند ازین سازمان دوری جستند. بعضی از اعضای این سازمان اظهار داشتند که "بنیاد گذاران سازمان ضد ملی و ضد افغانی" "صلح و دموکراسی" غرض رسیدن به قدرت و جلب توجه بیگانگان به ارتباط موجودیت و فعالیت شان به کمک و اشاره یک عده از افراد استخباراتی امریکا این سازمان را بنیانگذاری کردند، زیرا در آن زمان ضد پشتون بودن مرام همه کشور های دخیل در قضیه افغانستان را تشکیل میداد. شرم آور اینکه "شریف فایض" وزیر تعلیمات دولت مستعمراتی کابل خلاف شعارهای مزورانه قبلی اش همراه با "تاج محمد وردک" وزیر داخله وقت، چند تن از محصلان پوهنتون کابل را به نسبت خواسته های صنفی شان در ماه نوامبر سال ۲۰۰۲ به شهادت رسانیدند. "شریف فایض" همیشه از مظالم نظام های گذشته شکوه داشت و خود را متعهد به تطبیق دموکراسی و عدالت اجتماعی میدانست، در حالیکه بعد از رسیدن به هدف، چه جنایاتی نبود که انجام نداد. اسمای "شریف فایض" و "تاج محمد وردک" برای همیشه در لست قاتلان مردم کشور ما ثبت شده است. قابل یاد آوری است که "شریف فایض" نسبت خدمات صادقانه اش به اجانب بالاخص قتل محصلان پوهنتون کابل، اخیراً به حیث رئیس پوهنتون امریکائی در کابل تعیین گردیده است.

به ارتباط "سید مخدوم رهین" بایست خاطر نشان سازیم که وی یکی از مخربترین فردیست که تا حال در کدر عالی حکومت در افغانستان داخل کار شده

است. وی مدت هشت سال را منحصراً در ایران سپری نمود. در خلال این مدت وی کاملاً بوسیله ایرانی‌ها شستشوی مغزی شد. با سرسپردگی خاص به ایران، او حالا از ایرانی پرستان معروف بشمار میرود. رهین يك دشمن سرسخت و استثنائی كشوری بنام افغانستان است. او بارها اظهار داشته است که "افغانستان مانند اسرائیل است و باید بین پاکستان و ایران تقسیم گردد." رهین خصومت خاصی با قوم پشتون و لسان پشتو دارد که درین خصوص حتی از روان فرهادی هم سبقت جسته است، اما در حین وقت، طبق اطلاع رسیده از کابل شب و روز نزد دو پشتون یعنی پادشاه سابق و حامد کرزی برای کاسه لسی و پای بوسی حاضر میشود. سید مخدوم رهین مانند باجه نا شریف اش "قوی کوشان" از حامیان تقسیم و تجزیه افغانستان بوده و تماس بسیار نزدیک با چنگیز پهلوان جاسوس ایرانی دارد. از انجام هر عملی که باعث تضعیف و برپادی افغانستان شود خود داری نمی ورزد. او همیشه در مجالس مختلف در ایالت ورجینیای امریکا میگفت و لاف میزد که "میتواند افغانها را پارچه پارچه نماید".

رهین همچنان عادت داشته است که اعضای فامیل‌ها را به شمول فامیل خودش به جان هم اندازد. چنانچه خواهر زاده‌های خود را علیه پدر مرحومی شان که پشتون بود تحریک میکرد تا در مقابلش بی احترامی کنند و به گفتار وی وقعی قایل نشوند. يك تعداد افغان‌هایی که اخیراً از افغانستان برگشته‌اند میگویند که "سید مخدوم رهین" قصداً نفاق لسانی را دامن میزند که زمینه برای جنگ داخلی و سرانجام تجزیه افغانستان میسر شود تا به هدف شومیکه دارد برسد. وبسایت بینوا (www.benawa.com) بتاريخ ۲۵ جولای در مورد کارروائی وی چنین گزارش داده است:

سید مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ، در فرهنگ معاصر افغانستان يك چهره ناجوان، متعصب و بی کفایت بوده که شعور تاریخ همیشه از شنیدن نامش اظهار نفرت خواهد کرد. این شخص در دشمنی به فرهنگ، هویت و حیثیت افغانی يك چهره شناخته شده است. وی شاه‌رک فرهنگ افغانستان را زیر دندان دارد. خیانت‌های وی در مورد فرهنگ افغانستان فراموش نشدنی است.

دست‌های مرموز بیگانگان از "رهین" حمایت میکنند تا از پست وزارت اطلاعات و کلتور برطرف نگردد. طبق بعضی گزارشات غیر رسمی، "حامد کرزی" در آغاز مصمم بود که "سید مخدوم" را در کابینه فعلی راه ندهد، اما نسبت فشار و تهدید ایران ازین تصمیم خویش منصرف شد. با وجود این، "حامد کرزی" با انفکاک آژانس باختر و رادیو و تلویزیون از وزارت اطلاعات و فرهنگ ضربه محکمی به صلاحیت "سید مخدوم رهین" وارد نموده و ساحة خیانت فرهنگی وی را به کشور محدود ساخته است. این تغییرات همچنان فعالیت جاسوسی ایران را در افغانستان قسماً مختل نموده است. "سید مخدوم رهین" در مصاحبات جعلی خود با جراید ضد ملی اظهار داشت که وی مبتکر انفکاک آژانس باختر و رادیو و تلویزیون بوده است. این ادعای "رهین" چنین وانمود میسازد که صلاحیت تصمیم‌گیری وی به ارتباط تغییرات اداری به مراتب بیشتر از "حامد کرزی" است. طوریکه هموطنان ما آگاهی دارند، تعداد زیاد جراید، رادیوها و تلویزیون‌های خصوصی در افغانستان به فعالیت آغاز کرده‌اند که مصارف اکثر این جراید و موسسات

خبری را بیگانگان بالاخص سازمان های جاسوسی امریکا و ایران میپردازند. "رهین" با استفاده ازین حالت، از طریق رادیوها و تلویزیون های خصوصی که به مصارف ایران فعالیت مینمایند توانسته است فرهنگ ایران و روحیه ایران پرستی را به پیمانان وسیع تبلیغ نماید. به هر حال "سید مخدوم رهین" بعد از تقرر دوباره از يك دموکرات متقلب و متظاهر به يك دکتاتور تماماً عیار مبدل گشته است. لطفاً به یکی از گزارشات اخبار آرمان ملی منتشره کابل توجه فرمائید:

در مذهب آقای رهین، ارباب و توطئه، دموکراسی است! آقای سید مخدوم رهین که از آغاز ایجاد اداره موقت تا این دم، مسؤولیت اطلاعات و فرهنگ را بدوش داشته است پیوسته از آزادی و دموکراسی نام نهاد خودش سوء استفاده کرده و به جای آزادی بیان و توجیه درست سیاست فرهنگی کشور، بیشتر به اعمال سانسور گرایانه و توطئه آمیز توجه داشته و همیشه از نوشته ها و نشراتی حمایت کرده است که در آن ها یا به ارزش های دینی و فرهنگ ملی ما توهین شده است و یا به هدف بهره برداری های سیاسی و فراقسیونی علیه گروه ها و افراد خاص نگارش یافته است.... و با توجه به این که در فرهنگ ما قبولی چوکی و امارت مسؤولیت است نه مصنویت، از آقای حامد کرزی زعامت منتخب مردم افغانستان خواسته ام (نویسنده) که با تعیین و تقرر افراد دل سوز، متعهد، متخصص و مسلکی در وزارت ها و ادارات دولتی، به وعده های خود جامه عمل بپوشاند و بیشتر از این به کسانی که به خیانت، بی کفایتی و سوء استفاده متهم اند در نظام جدید فرصت و مجال ندهد.

هموطنان ما متوجه اند که چطور عناصر ضد ملی و ضد میهنی دست بدست گشته و مورد استفاده اجانب قرار میگیرند. بعد از نصب عناصر ضد میهنی به قدرت بوسیله بیگانگان، هویت این افراد کاملاً آشکار شده و دیگر راه گریزی در پنهان ساختن چهره های کثیف اجنبی پرست شان باقی نمانده است. افشاء شدن هویت واقعی چنین ناخلفان، زمینه را برای ملی گرایان غرض مبارزه مستمر علیه این عناصر ضد ملی مهیا ساخته است. ملی گرایان تا کنون توانسته اند که ضربات خرد کننده ئی به فرق این بی هویتان وارد سازند. نه تهدیدات شفاهی، کتبی و شب نامه نویسی ها و نه توهین به متوفیان خلی در اراده آنها پدید آورده است. با وجود به قدرت رسیدن و حامی اجنبی داشتن، مردم دیگر از تهدیدات این عناصر پوچ و ضد ملی نهراسیده و از موضع خویش عقب نشینی نخواهند کرد. هموطنان ما باید بدانند که این آغاز کار است. مبارزه فرزندان شریف و نجیب افغان علیه اغواگران و اجنبی پرستان نه تنها پایان نیافته بلکه تشدید هم شده است. هر گونه سهل انگاری در دفاع از فرهنگ و زبان، نام و تاریخ کشور گناه بزرگ و نا بخشودنی خواهد بود.

دوم

چطور مزدوران مسلکی خرید و فروش میشوند؟ برتری نظامی امریکا، تفوق سیاسی روس، تسلط فرهنگی ایران و دسیسه بازی پاکستان

(۲)

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکست افتضاح آمیز مسکو در صحنه سیاست جهانی، مفکوره نظم نوین دنیائی تحت رهبری امریکا به میان آمد و جهانی شدن سیاست و اقتصاد (Globalization) حاکم بر سرنوشت ملل تحت حاکمیت غرب شد. امریکا در جنگ سرد برنده گردید و شوروی سابق با سر شکستگی کامل در زباله دان تاریخ فرو رفت. طعنه خروسچف به کنیدی که "خواه بخواهید و یا نخواهید، نسل آینده امریکا تحت لوای کمونیسم زندگی خواهند کرد" طور معکوس تحقق یافت. بدین معنی که نسل آینده روس تحت لوای استبدادی سرمایه داری جهانی زندگی خواهند نمود. با ایجاد مراکز متعدد نظامی در همه اکناف جهان، برتری موقتی نظامی امریکا تثبیت شد و در حالت کنونی کشوری سراغ نمیشود که بتواند هژمونیسیم امریکا را به مبارزه بطلبد. با وجود شکست شوروی، فدریشن روسیه که وارث سیاسی و حقوقی شوروی است با آهستگی اما مستمر در صدد یافتن جای پائی در صحنه سیاست جهانی بوده و دیپلماسی فعالی را در پیش گرفته است. عمال شوروی سابق و روسیه فعلی که مدتی در خاموشی بسر برده اند، نظر به هدایت مسکو دوباره به تکاپو افتاده تا با استفاده از آزادی های نیم بندی که بعد از تجاوزات امریکا در بعضی کشور ها خلق شده است، بهره برداری نمایند. افغانستان یکی از این کشور هاست که خلقیان، پرچمیان و ستمیان بی پرنسیب و بی هویت نظر به تغییر شرایط در سطح جهانی، خود را در اختیار کشوری قرار داده اند که تا زمان حیات شوروی آنرا امپریالیست و دشمن زحمتکشان جهان می نامیدند. زمانی حامی جنگ طبقاتی بودند، اما حالا پشتیبان کشمکش و نزاع قومی شده اند. زمانی به اصطلاح مارکسیست بودند و حالا فاشیست گردیده اند. زمانی جمله پردازی های انقلابی ورد زبان شان بود، اما حالا کلمات ارتجاعی و سکتاریستی بیان میدارند. درین مضمون، برگشت و فعالیت خلقیان، ستمیان و پرچمیان را مورد ارزیابی قرار داده و خواهیم دید که چطور این افراد با استفاده از تجاوز امریکا به افغانستان استفادہ نموده و مرام های استعماری امریکا، برتانیه، روسیه، هند، ایران و پاکستان را در انهدام کشور ما قدم بقدم عملی می نمایند. همچنان ملاحظه خواهیم کرد که به چه نحوی این گروه ها مورد خرید و فروش قدرت های اجنبی قرار گرفته و چگونه قدرت های منطقه و جهان از وجود این ناخلفان در نابودی هویت افغانستان مستفید میشوند. همچنان، مشاهده خواهیم کرد که چطور يك اتحاد نا مقدس بین قوای متجاوز خارجی و مزدوران داخلی در انهدام هویت افغانستان بوجود آمده است.

در کنفرانس استعماری ماه دسامبر ۲۰۰۱ در شهر بن، کشور های نیدخل در قضیه افغانستان مؤسسات سیاسی و اداری را میان خود تقسیم کردند. پست های تشریفاتی به امریکا تعلق گرفت. پست های دفاعی و سیاسی به گماشتگان فدراسیون روسیه رسید. ایران بیشتر توجه خود را بر ادارات اطلاعات و کلتور، تعلیمات عالی و معارف متمرکز ساخت. بعضی از این ادارات مشترکاً بین ایران و فدریشن روسیه تا حال اداره میشوند، یعنی از نگاه زبانی و فرهنگی به تهران و از نگاه سیاسی به مسکو تعلق دارند. هند از ترکیب حکومت افغانستان بر مبنای معاهده بن بسیار خوشنود بوده است. پاکستان شکست خورده در صحنه سیاسی افغانستان خود را محیلانه در پناه امریکا قرار داد تا از خشم ملت افغان و تهدیدات هند و روس در امان باشد، اما برای توطئه گری های آینده آمادگی میگیرد. پاکستان همچنان امیدوار است که نوکران خود در داخل جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار را که سالیان متمادی معاش خواران آی اس آی (ISI) بودند دوباره دل آسا نموده و از ایشان بهره برداری نماید و یا اینکه روزی از بقایای طالبان منحیث وسیله فشار علیه افغانستان استفاده کند. گفته میشود که جریان "خدا م الفرقان" تحت رهبری حکیم مجاهد یکی از ابزار است که مورد استفاده آی اس آی (ISI) قرار میگیرد. امریکا صرف به این اکتفا نموده است که توانست يك سیستم به اصطلاح "پلورالیستی" را جانشین نظام "تئوکراتیک" طالبی سازد. اینکه چه افرادی با کدام گذشته کثیف و ناپاک در خدمت ایشان قرار میگیرند برای امریکا فرقی نمیکند. این کشور صرف اطاعت و سر سپردگی میخواهد، ولو که ظاهری هم باشد. قدرت و هیبت نظامی امریکا در افغانستان این کشور را در موقفی گذاشته است که اثر بخشی فعالیت های تبلیغاتی و سیاسی سائر کشور ها برایش بی اهمیت جلوه می نماید. با استفاده از همین طرز تفکر سطحی و کوتاه بینی امریکا، روس و ایران حد اکثر استفاده را برده اند تا بتوانند به بهانه مبارزه علیه تروریسم و نظام طالبی نفوذ قابل ملاحظه خود را در افغانستان پخش نمایند. ازینرو، ایران و روس به عمال "افغانستانی" خود دستور داده اند که با حفظ تعلقات ایرانی و روسی و همکاری با یکدیگر، عجلتاً از کلیه اوامر امریکا بدون تردید اطاعت نمایند. محاسبه تهران و مسکو چنین بوده است که یکبار بایست شاخ و پنجه خود را در افغانستان گور کرد، بعداً هر چیز طبق مراد ایشان پیش خواهد رفت. حینیکه امریکا ضرورت خود را برای مترجمین دری و پشتو اعلام کرد، عده زیادی از ستمیان بالاخص روه شورای نظار به هدایت تهران و مسکو خدمات خود را در اختیار امریکا گذاشتند. این افراد دو هدف داشتند: یکی اینکه توجه امریکا را نسبت به خود بیشتر جلب نموده و دیگر اینکه رقبای قومی خود را بوسیله امریکا نابود سازند. این طرح ستمیان تا مدتی موفقانه پیش رفت. اکثر مترجمین شمال به لسان پشتو وارد نیستند و یا اینکه اندکی میدانند. به اثر ترجمه های نادرست و توطئه های دیگر، تعداد کثیری از مردم پشتون بنام طالب و القاعده ذریعه بمباران امریکا نابود گردیده و یا اینکه ناحق به زندان افتاده اند. امریکا چندی بعد متوجه این خطا کاری های ضد بشری خود شد، اما کار از کار گذشته است.

طبق گزارش "پژواک افغان نیوز" مورخه ۴ می ۲۰۰۵، خلیلزاد در يك محفل خدا حافظی از "عملیات قوای ائتلاف و خسارات وارده بر مردم افغانستان معذرت خواسته است". عذر خلیلزاد تقصیر امریکا را در کشتار و اذیت مردم بیگناه ثابت میسازد. قابل تذکار است که در جریان جهاد همچو افراد عین نقش را بازی نمودند. حین صحبتیم با يك تعداد از مجاهدین و عناصر خلقی و پرچمی، ایشان چنین اظهار داشتند که "در جریان جهاد، تنظیم جمعیت اسلامی ربانی و گروه شورای نظار راپور مجاهدین را به دولت دست نشانده روس در کابل میدادند. از آنطرف ستمیانی که با دولت به اصطلاح مارکسیستی افغانستان و روس ها همکاری داشتند، راپور دولت را به اختیار مجاهدین می گذاشتند تا در نتیجه تصادمات بین دولت "مارکسیستی" متمایل به روس و

مجاهدین، مردم مناطق پشتون نشین که سرزمین شان منطقه جنگ بود، بیشتر کشته شوند". فقدان آشنائی امریکا در پیچیدگی مسایل مربوط به افغانستان و پیروی این کشور از رهنمائی های نادرست و قصدی ستمیان بی هویت یکی از دلایل عروج دوباره طالبان در صحنه سیاسی افغانستان شده و امریکا اعتبار خود را نزد قوم پشتون از دست داده است. به جز يك تعداد قلیل، اکثر پشتون های با شخصیت از همکاری با امریکائیان خود داری میورزند. با وجود سعی فراوان، فعالیت کمپنی تایتن (Titan) در استخدام مترجمین پشتون زیاد موفقیت آمیز نبوده است. ستمیان با کمک روس و ایران و اغفال امریکا همچنان تصمیم گرفتند که شبیح "احمد شاه مسعود" را بر همه مردم خصوصاً پشتون ها تحمیل نمایند تا ایشان را از نگاه روانی بیشتر مضمحل سازند. ازینرو در قدم اول عکس های او را در تمام ادارات نصب نموده و بر کوچه ها و بازار ها آویختند و در قدم دوم برایش مجسمه اعمار نموده و یا خواهند کرد. این وضع تهران و مسکو را شادمان ساخته و واشنگتن هم کدام نارضایتی نشان نداده است، زیرا نظر به اظهاریه خلیلزاد در مصاحبه ماه نوامبر ۲۰۰۲ با تلویزیون "نوی افغان" در ایالت ورجینیا، "امریکا از پشتون ها خوشش نمی آید". این بار اول است که سفیر يك کشور پالیسی دولت خود را در مقابل يك قوم يك کشور دیگر نا بخردانه افشاء می نماید. نمیدانم که این طرز بیان خلیلزاد يك اشتباه لفظی بود و یا اینکه يك خبط بزرگ سیاسی. در هر دو صورت، نتایج زیان بخشی داشته است. همانطوریکه پرچمیان ببرکی برای حفظ قدرت خویش از قوای شوروی استفاده نموده اند، ستمیان هم برای حفظ حاکمیت خود از قوای امریکا مستفید شده اند.

با جا بجا ساختن ستمیان در دستگاه نظام بعد از طالبان، مسکو تصمیم گرفت تا تعدادی از پرچمیان ببرکی و خلقیان متمایل به مسکو را به افغانستان بر گرداند. نورالحق علمی، لطیف پدram، رشید جلیلی، کبیر رنجبر، رشید آرین، گلاب زوی و يك تعداد دیگر آنها به کشوریکه آنرا فروخته بودند، برگشتند. مسکو به ایشان دستور داد تا با استفاده از وضع نا بسامان افغانستان و آزادی نسبی در کشور، تا جائیکه ممکن است در کشور فروخته شده شان رخنه نمایند. پاکستان هم يك تعداد خلقیان پشاور و کویت را که قبلاً یا با قیافه طالب ظاهر شده و یا اینکه مانند شهناز تنی سر عبودیت به درگاه آی اس آی (ISI) گذاشته بودند، به افغانستان فرستاد. این افراد قبل از فروپاشی شوروی، از دشمنان سرسخت امریکا بوده و این کشور را به هدایت مسکو دشمن شماره يك خلق های ستمدیده جهان وانمود میکردند. اما حالا با يك چرخش و تحول "دیپلماتیکی" خود را در اختیار امریکا گذاشته و از مفکوره "نظم نوین جهانی" تحت رهبری واشنگتن حتی بیشتر از جورج بوش دفاع می نمایند. ایشان ضد اسلام و ضد هویت افغانی اند و در این توطئه گری همگام با مبلغین مسیحی که در افغانستان فعالیت دارند، پیش میروند. وزارت داخله افغانستان يك تعداد آنها را به اساس تجارب قبلی شان در تحمیل مجازات و قین و فانه مردم استخدام نموده و از ایشان در تحقیقات غرض حرف کشیدن از متهمین استفاده می نماید. درین خصوص جریده آرمان ملی بتاريخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۴ چنین نوشت:

مرگ اسرار آمیز بعضی از زندانیان ما را به یاد ناخن کشیدن ها و اعمال وحشیانه دوران کمونیست ها می اندازد. تعداد زیادی از هموطنان بی گناه ما بوسیله خلقیان وحشی مانند يك فرد خون آشامی بنام اسداله سروری در زندان های امین شکنجه شده و بیرحمانه بقتل رسیدند. این واضح نیست که چرا وزارت داخله چنین اشخاص بدنام را که سابقه ای زنده سیاسی و نظامی دارند، استخدام نموده است. بدترین دشمنی با مردم اینست که به این افراد جانی

اجازه داده شود با استفاده از آزادی های فعلی، با دستن خون آلود شان قانون شکنی نموده و نظم کنونی را تخریب نمایند.

سائر پرچمیان ببرکی هم همراه با ستمیان با کمال وقاحت و بی عزتی خود را در اختیار قوای بیگانه گذاشته و از اوامر شان بر حسب عادت گذشته اطاعت میکنند. يك تعداد دیگر آنها طبق هدایت مسکو در دستگاه های تبلیغاتی غرب مانند بی بی سی (BBC)، صدای امریکا، پروگرام های دری و پشتوی آلمان و فرانسه و رادیوی آزادی در پراگ جذب شده اند. چون ایشان سابقه خدمت گذاری به اجانب را داشتند، غرب بالاخص امریکا هم خدمت گذاران بهتر ازینها نمیتوانست بیابد و درین ساحه همکاری مسکو را هم بدست آورد. در گذشته، هر هم میهنی که به این رادیو ها گوش میدادند از جانب عناصر خلقی و پرچمی متهم به جاسوسی به غرب میشدند. حالا خود عملاً دراستخدام همان سازمان های جاسوسی غرب قرار گرفته اند. این دستگاه های تبلیغاتی غرب وقتاً فوقتاً مصاحبه ها با ستمیان و پرچمیان مانند پدram، دستگیر پنجشیری، سلطانعلی کشمند و سائرین ترتیب میدهند تا بدینوسیله ذهنیت مردم را به نفع ایشان تغییر داده و در عین وقت عقاید ضد ملی این نا خلفان را ماهرانه به خورد مردم بدهند. نظرات این اشخاص اکثراً ضد ملی و ضد میهنی است، چیزیکه استعمار همیشه آرزو داشته است. مشاهده می نمائیم که همان نا خلفان آشنا چطور دست بدست گشته و خرید و فروش می شوند.

به چهار تن از وطنفروشان پرچمی و خلقی هر يك نورالحق علومی، رشید جلیلی، عبدالرشید آرین و شهنواز تنی از جانب بیگانگان اجازه فعالیت سیاسی و براه انداختن حزب داده شده است. تعجب اینکه هیچ يك از به اصطلاح "مدافعین اسلام" و دین فروشانی مانند مجددی، سیاف، ربانی و گیلانی کمترین اعتراضی نسبت به عودت دوباره و فعالیت سیاسی این چهار میهن فروش حرفه نی نکرده اند. معلوم میشود که بین این دو جناح چپ و راست به قیمت آزادی و شرف افغانستان سازش های مخفی صورت گرفته است. نورالحق علومی یکی از پرچمیان خائن به کشور حزبی را بنام "حزب متحد ملی" به راه انداخته است تا ازین طریق بتواند مرتکب خیانت بیشتری به افغانستان شود. تعداد زیادی از پرچمیان ببرکی دور این شرف باخته گرد آمده اند و آمادگی به انجام خدمات ضد ملی و ضد مردمی می گیرند. علومی همچنان میخواهد که در انتخابات شورا خود را از قندهار کاندید نماید. نا ممکن است که وی بدون اشاره و اجازه امریکا که افغانستان را در اشغال دارد، جرأت میکرد به افغانستان برگشته و فعالیت سیاسی را به راه اندازد. با در نظر داشت اینکه علومی در امریکا هم درس خوانده است، نقش وی منحصراً يك جاسوس دو جانبه کمتر مورد شک و تردید قرار می گیرد. يك تعداد از برادران قندهاری ما در مورد "نورالحق علومی" به اینجانب چنین گفتند:

حینیکه وی در زمان اشغال افغانستان بوسیله قوای سرخ روس در قندهار ایفای وظیفه میکرد به عمال خود دستور میداد تا اطفال مردم را بدزدند. بعد ازینکه مردم نزد وی آمده و از مفقودی اطفال شان شکایت میکردند، نورالحق علومی به ایشان میگفت که اشرا اطفال شما را دزدیده اند. قطعاً تشویش نکنید، من انشالله به هر قیمتی که است اطفال تان را بزودی پیدا کرده و به شما تسلیم میدهم. بعداً وی به عمال خود امر میکرد تا اطفال را که خود شان ربوده بودند، آزاد سازند. او میخواست بدین نحو شهرت نیکی پیدا نماید، اما مردم بعداً به نیرنگ وی پی بردند.

برادر وی "عبدالحق علومی" یکی از پرچمیان وفادار به مسکو از زمره افرادی بود که در روز کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به محمد داوود رئیس جمهور خیانت کرد. وی در گارد جمهوری در ارگ اجرای وظیفه میکرد و در روز کودتای رهبری شده بوسیله مسکو با کودتاجیان پیوست و علیه مردم و کشورش قیام نمود. عبدالحق علومی از قبل عضویت سازمان خلق (شاخه پرچم) را داشت و بنا بر هدایت کی جی بی (KGB) جای پائی در گارد جمهوری پیدا کرد تا در روز موعود داخل اقدام شود. وی بعداً به سزای عمل خود رسید. مردان ساما (سازمان انقلابی افغانستان) او و یک برادرش را در مکرویان ترور نمودند و به زندگی ننگینش پایان دادند. این عمل یکی از اقدامات شرافتمندانه "ساما" بود. دیپلوم انجنیر کریم عطائی در یادداشت های خود به اسم "قیام و جمهوریت ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تحت قیادت سردار شهید داود خان" در مورد "عبدالحق علومی" چنین مینگارد:

...دیدم که وزیر مالیه از زینه با يك قبضه کلیشنکوف بدستش پایان آمد و هر دوی ما از عمارت بیرون شده در چمن مقابل گلخانه استاده شدیم. به کلیشنکوف اشاره کرده پرسیدم این را چه میکنید؟ او گفت برادر گفته نمیشود، اقل از خود دفاع کرده بتوانیم. درین موقع يك صاحب منصب گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچمی کلان از آب بیرون شد) بما نزدیک شده و گفت تا از سر سینه ما کسی نگذرد، بشما نزدیک شده نمیتواند.

خلقی دیگر، رشید جلیلی هم حزبی را بنام حزب "وحدت ملی" سر و سامان داده است. او یکی از وزرای دوره وحشت حفیظ الله امین بود که در قتل های بیشماری شرکت داشت. به یقین که این شرف باخته هم بدون اجازه قدرت اشغالگر حاکم در کشور نمیتواند فعالیت سیاسی نماید. خلقی دیگر عبدالرشید آرین سازمانی را به اسم "حزب ملی" بنیان گذاری نموده است. وی در زمان "تره کی" وزیر عدلیه بود و در دوره "حفیظ الله امین" عضویت شورای انقلابی را بدست آورد. فرد ناکس دیگر "نتی" است که از وحشیگری وی همه آگاه اند. تنی جریانی را بنام "جنبش صلح افغانستان" به راه انداخته و تصمیم دارد که در انتخابات پارلمانی خود را کاندید نماید. در صورت موفقیت معلوم نیست که آیا تنی از منافع پاکستان حمایت خواهد کرد و یا از منافع روسیه و امریکا، زیرا او تا کنون در خدمت سازمان های جاسوسی کشور های مختلف بوده است. يك فرد بی هویت دیگر به اسم "کبیر رنجبر" که سالیان درازی در خدمت کی جی بی (KGB) بود، به حیث رئیس مجمع حقوق دانان افغانستان ایفای وظیفه میکند. یقیناً که هم دولت مزدور کابل و هم امریکا از گذشته سیاه وی آگاهی دارند، لکن با تعهدات پشت پرده میان قدرت های حاکم بر کشور همچو افراد بر مردم ما تحمیل شده اند. مسخره اینکه هر سه علومی، جلیلی و آرین کلمه ملی را بر اخیر اسم احزاب خود علاوه کرده اند که زمانی از استعمال آن سخت نفرت داشتند. زمانی با چهره رنگ داده سرخ و حالا با صورت رنگارنگ وارد صحنه سیاسی کشور شده اند تا بار دیگر در پناه و حمایت اجنبیان مردم را فریب دهند و به يك نحو دیگری انتقام شکست و سر شکستگی خود را از ملت افغان باز ستانند. هموطنان ما متوجه میشوند که این افراد تا حال چندین بار خرید و فروش شده و دست بدست گشته اند.

یکی دیگر ازین افراد بی شخصیت و بی هویت و ضد ملی "لطیف پدram" است که میخواست رئیس جمهور افغانستان مصیبت زده شود. وی از اعضای سازا (سازمان زحمت کشان

افغانستان) است که با استفاده از موجودیت يك نظام ضد ملی در کابل، در جریان مبارزات انتخاباتی اظهار داشت که "من افغان نیستم، بلکه افغانستانی میباشم". کدام کاندید ریاست جمهوری در تاریخ جهان تا اکنون وجود داشته که بتواند از هویت ملی خود انکار نماید؟ صرف نظر از کیفیت و چگونگی دوران جوانی و قبل از جوانی اش که ورد زبان ها است و ما به آن کاری نداریم، پدرام دارای تمایلات و ایده لوژی ستمی است که کمترین علاقمندی به وطن و رفاه مردمش نداشته، بلکه بر عکس مانند همفکر ستمی اش حفیظ منصور یکی از حامیان تغییر نام و در نهایت تجزیه و بربادی افغانستان است. پدرام مستقیم و یا غیر مستقیم در تباهی های وارده از سوی حزب خلق بر ملت افغان سهیم بود و حتی ممکن است غرض ارتقای درجات حزبی و سیاسی به کشتار مردم هم دست زده باشد. وی از دشمنان سر سخت دموکراسی و آزادی مطبوعات بشمار میرفت، زیرا يك نظام توتالیتر مانند نظام دست نشانده مسکو در کابل نمیتوانست آزادی بیان و عقیده را تحمل نماید. چگونه يك قاتل میتواند يك روز انسان بکشد و روز دیگر چهره شرافتمندانه بخود بگیرد و مدافع دموکراسی و آزادی مطبوعات شود؟ يك تن از مریدان مونث وی چندی قبل در آلمان اظهار داشت که: "من بی هویتم". بله تو بی هویتی اگر دارای خصائل آتی باشی:

هر خانن به کشور آبائی اش بی هویت است. هر انکار کننده هویت ملی بی هویت است. هر تغییر دهنده نام کشور بی هویت است. هر برباد کننده و فروشنده وطن بی هویت است. هر قاتل و متجاوز به ناموس مردم بی هویت است. هر تجزیه طلب بی هویت است. هر فاشیست و سکتاریست بی هویت است. هر تروریست بی هویت است. هر ویرانگر شهر ها بی هویت است. هر غارتگر تمدن و فرهنگ کشور بی هویت است. هر چپاولگر موزیم ها و آثار تاریخی وطن بی هویت است. هر منافق و دین فروش بی هویت است. هر معامله گر علنی و مخفی با دشمنان کشور بی هویت است. هر مشوق نفاق و جنگ های قومی در کشور بی هویت است. هر سازنده مجسمه افراد فاقد هویت بی هویت است. هر قاچاقبر و معامله گر مواد مخدره بی هویت است، هر پیرو افراد ضد ملی بی هویت است. هر پیرو چنگیز پهلوان بی هویت است. هر خدمتگاری آئی، کی جی بی، ام آی ۶، آی اس آی و واواک نظام آخندی بی هویت است. هر جاسوس يك جانبه، دو جانبه و چند جانبه بی هویت است. هر مدافع متجاوزین به کشور بی هویت است و هر فروشنده آثار ذیقیمت و معادن وطن به اجانب بی هویت است.

پدرام با این همکار و یا همکاران بی هویت به "خدمت" مردم با هویت افغانستان میروود و با استعمال جملات فلسفی ماتریالیستی - دیالکتیکی به زعم خودش دانشمندان وارد صحنه سیاسی افغانستان شده و از طریق مصاحبات با بی بی سی، صدای امریکا و یا رادیوی آزادی در پراگ به خود شخصیت "شرافتمندانه" میدهد. بعد از سقوط نظام "مارکسیستی" در کابل، مدتی در خدمت "احمد شاه مسعود" یکی از فروشندگان افغانستان قرار گرفت. چند زمانی را هم در ایران و فرانسه سپری نمود و با فعالین حزب توده ایران در ارتباط نزدیک بود و در مجالس حزبی شان شرکت می جست و از همکاری ایده لوژیک اعضای حزب توده مستفید میشد. وی همچنان از شاگردان ممتاز "چنگیز پهلوان" یکی از جواسیس ایران است که ترویج کننده اصطلاح افغانستانی و مشوق جنگ قومی در افغانستان میباشد. در کابل وی گاه گاهی با زلمی خلیل زاد هم دیدار نموده

و بسیار متوقع بوده است که مورد توجه و تفقد امریکائیان قرار گیرد تا بر مبنای عقاید ضد ارزش های اسلامی و ضد افغانی اش که خریداران زیادی در جوامع مسیح دارد، جای پائی برای خود در دستگاه نظام فعلی و یا در حیات سیاسی کشور سراغ نماید. جالب اینکه پدram از سوی سیاف و هابی و ربانی اخوانی نکوهش نشده است، در حالیکه هر دو از سابقه الحادی وی آگاهی دارند. همه میدانند که همین افراد با اظهاریه ملالی جویا در مورد سوابق ضد بشری شان نزدیک بود که به صف دیوانگان زنجیری بپیوندند. درینجا مشاهده می نمایم که استعمار چگونه ملحدین و منافقین را برای مقاصد استعماری خود یکجا بافت میدهد و از پدram ملحد و بی هویت و ربانی و سیاف فروخته شده یک جبهه واحد برای مبارزه علیه ملی گرایان و میهن دوستان به وجود می آورد. آگنده از افکار شووینیستی - سکتاریستی و پر از فرهنگ ضد افغانی و مطمئن از پشتیبانی نیرو های وابسته به استعمار، پدram به جنگ علیه مردم افغان و نابودی زاد گاهش کمر بسته است.

فرد دیگری که از درون باتلاق خیانت و وطنفروشی سر درآورده، دستگیر پنجشیری است. وی از اعضای سابق پولیت بوروی حزب انسانکش خلق بود که مرتکب قتل ها و جنایات عظیمی علیه کشور و مردمش گردیده است. دستگیر پنجشیری از اعضای سازمان جاسوسی کی جی بی (KGB) بود و بقول واسیلی متروکین مولف کتاب: "The KGB in Afghanistan" (کی جی بی در افغانستان) نام مستعار کی جی بی دستگیر پنجشیری، ریچارد (Richard) بود. او از منتقدین سرسخت امپریالیزم غرب بالاخص امریکا و یکی از سرسپردگان شوروی سابق به شمار میرفت و به حمایت از "دکتاتوری پرولتاری" تحت رهبری مسکو سالیان متمادی عریده می کشید و هنجره پاره میکرد. از رنج و بدبختی های طبقه کارگر دفاع میکرد، اما حین به قدرت رسیدن، دشمن طبقه کارگر شد و عوض نان، کار و خانه برایشان گوله، بیکاری و خانه خرابی هدیه داد. وی خود را از حامیان کشمکش طبقاتی میدانست و از صلح و مساوات و برابری دم میزد. اما حینیکه در اریکه قدرت قرار گرفت از زمره ظالمان و خونخواری شد که تاریخ کمتر نظیر آنرا دیده است. اکنون در خدمت امریکا است و فعلاً به آرامی در بطن این کشور "امپریالیستی" خوابیده و به نفع نظم نوین جهانی تحت رهبری دشمن سابقش در سطح جهانی تبلیغ میکند. ممکن است که دستگیر پنجشیری جاسوس دو جانبه بوده باشد که اینک از مزایای آن به نحو چشمگیری مستفید میشود. او نه تنها از خیانت ها، وطنفروشی ها و جنایات خود علیه کشور و مردمش نادم نیست، بلکه سعی میکند که در لابلای کلمات مطمئن و فریبنده برای خود شخصیت ترقیخواهانه و انسانی بدهد. به این جملات مزورانه وی که در وب سایت آریائی (www.ariaye.com) بتاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۴ گزارش یافته توجه فرمائید.

در چنین دورانی و در چنین برهه (قسمتی از زمان) قابل پیشبینی تاریخ معاصر در برابر ما و شما وطن گمکرده گان، این وظیفه ملی، منطقه یی و جهانی قرار دارد که علیه گرایش های اساسی تکامل تاریخ و بر ضد اندیشه های آزادی، دموکراسی و ترقی و صلح جهان قرار نگیریم. آب به آسیاب طالبان، بنیادگرایان، القاعده، تروریزم بین المللی، وهابیت و نظامات کهن و قرون وسطایی امارات واپسگرای عربی نریزیم. از سیاست صلح دوستی همکاری بیقید و شرط سیاسی، پیشرفت، عدالت اجتماعی و ملی، در سطح افغانستان و جهان پشتیبانی بیدریغ کنیم و در نهایت به حیث یک انسان، یک سلول زنده جامعه بشری، نقش فعال خود را بسود اکثریتهای محروم افغانستان مستقل، متحد،

دموکراتیک، صلحدوست و نوین در سطح منطقه و جهان، ایفای کنیم و در سمت حرکت زمین و زمان و تاریخ با دوربینی، روشن بینی و اطمینان کامل گام برداریم.

بنازم این دستورات را که از یک فرد بی هویت و بی خاصیت نشأت کرده است. دستگیر پنجشیری در واقعیت به هیچ از کلام خودش اعتقاد نداشته و ندارد. اگر اعمال مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، نه طالبی ظهور میکرد و نه عربی بنام القاعده در سرزمین ما افغانها رخنه میتوانست. اگر اعمال مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، امروز مردم بدبخت افغانستان به این حالت اسفناک گرفتار نمیشدند و سرنوشت ملت افغان در دست ناکسان نمی افتاد. اگر اعمال ضد ملی مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، افغانستان مدتی طالبی نمیشد و لانه تروریزم جهانی نمیگردید. اگر اعمال ضد ملی مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، افغانستان ۲۰۰ سال به عقب نمیرفت و ویرانتر نمیشد و مزدوران دیگری مانند سیاف وهابی و ربانی اخوانی حاکم بر سرنوشت کشور ما نمیشدند. اگر اعمال ضد ملی مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، شاید قرار داد مخفی "احمد شاه مسعود" با شوروی امضا نمیگردید و مردم رنجیده ما گمکرده گان وطن نمیشدند. با چنین جمله پردازی های مزورانه و تقلبی، دستگیر پنجشیری و دوستان وی در سلك خیانت به میهن یکبار دیگر میخواهند مردم و تاریخ را اغواء کنند و پرده بر جنایات خود بیاندازند. دستگیر پنجشیری نه به صلح اعتقاد دارد، نه به ترقی و نه به دموکراسی. دوکتورین وی بر مبنای خیانت به کشورش و مزدوری به اجانب استوار است.

برادرش، داوود پنجشیری که همصنف اینجانب در پوهنخی حقوق پوهنتون کابل بود از نگاه فکری مانند برادرش دستگیر پنجشیری در خیانت و وطنفروشی آغشته است. روزی در حضور چند محصل که من هم حاضر بودم چنین اظهار داشت: "آرزو دارم که روزی از خواب بر خیزم و ببینم که عسکر سرخ روس بر بالینم استاده است." بالاخره به این آرزوی شوم خود رسید و روزی از خواب بر خاست و دید که عسکر سرخ بر بالینش نشسته و به وی فرمان میدهد که زود بیدار شو. اما اینرا نمیدانست که از قضای روزگار عسکر سفید امریکا هم روزی بر بالینش می نشیند و از وی اطاعت و سر سپردگی میخواهد که داوود پنجشیری هم مانند برادرش این فرمان امریکائی را از دل و جان می پذیرد و خود را در اختیار کشوری میگذارد که به قول خودش دشمن خلق های ستمدیده جهان بوده است. داوود پنجشیری با حفظ تعلقات روسی اش فعلاً به حیث سفیر افغانستان اشغال شده در تا جیکستان ایفای وظیفه میکند. در دوره محصلی اش مبلغ جنگ و کشمکش طبقاتی بود اما مانند برادرش بعد از فروپاشی شوروی و اضمحلال نظام "مارکسیستی" افغانستان یکی از مدافعین جنگ قومی شد و در سلك حامیان و مشاورین "احمد شاه مسعود" خاک فروش قرار گرفت و از يك "مارکسیست" شوقی و بی پرنسیب به يك سکتاریست و فاشیست مسلکی مبدل گشته است. این است کارنامه سیاه دو برادری که دست بدست گشته و خرید و فروش شده اند.

بر علاوه افراد تحصیل یافته و نیمه تحصیل یافته که در بازار سیاسی برای مزایده گذاشته شده اند، يك تعداد از جانبیان و قاتلان و مریضان روحی هم دست بدست گشته و خرید و فروش میشوند. از زمره، معروفترین آنها دوستم است که در زمان حاکمیت شوروی بر افغانستان به وسیله کی جی بی (KGB) برای ایجاد وحشت در کابل و مناطق پشتون نشین خلق گردید. دوستم خدای شقاوت، خونخواری و بیرحمی است. شاید مبالغه نباشد که وی از افراد استثنائی قرن ۲۰ و ۲۱

است که در کشتار و سوختاندن و زنده بگور کردن انسانها میتواند همردیف آدمسوزان هتلری در کوره های آدمسوزی آشویتس باشد. به وی دستور داده شد که برای نابودی روحیه مبارزاتی مردم از هیچگونه عمل ضد بشری به شمول تجاوز به ناموس مردم خود داری نکند. همان بود که در زمان اشغال افغانستان توسط قوای سرخ روس، دوستم و پیروانش با معافیت کامل به حمام های زنانه در کابل و قندهار داخل میشدند و صد ها زن را بی سیرت میساختند. میلشای دوستم بنام "جوزجانی" معروف است که مردم کابل و قندهار از فرط وحشت و ارتکاب اعمال ضد بشری آنها تا اکنون می لرزند. بعد از سقوط شوروی، دوستم خود را در پناه سازمان جاسوسی ترکیه قرار داد تا اینکه زمینه انهدام نظام طالبی میسر گردید و ترکیه او را با حفظ تعلقاتش به آنکشور به امریکا فروخت و زیر نظر نظامیان امریکائی هزار تن اسیر جنگی را به آتش کشید و یا زنده بگور کرد. به قول محترم نبی که مضمون مطولی را در مورد دوستم در چند شماره جریده وزین افغان رساله منتشره تورانتو در سال ۲۰۰۳ به نشر سپرده بود، "دوستم به ساتور خون چکان هر متجاوز به افغانستان بوسه می زند." وی از زمره کسانی خواهد بود که نظر به گزارش سازمان مستقل حقوق بشر افغان نسبت ارتکاب جنایات ضد بشر باید محاکمه شده و مجازات شود. ناگفته نباید گذاشت که بر علاوه امریکا، بعید نیست که دوستم، ربانی، سیاف و سائر تخطی کنندگان حقوق بشر که از محاکمه احتمالی خود در هراس اند، نیز در عقب اعلامیه کمیسیون "تحکیم صلح" در مورد عفو ملا عمر و حکمتیار باشند تا بدینوسیله زمینه برای فرار شان از محاکمه میسر گردد تا بعداً اظهار بدارند وقتیکه ملا عمر و حکمتیار عفو میشوند، محاکمه ایشان خواه نخواهی اصلاً مطرح نخواهد بود. با این سابقه تاریک و حیوانی، حامد کرزی دوستم را به حیث درستیزوال تعیین نموده است. صرف نظر از انگیزه های سیاسی در مورد تقرر دوستم و یا "هشیاری" ظاهری کرزی به ارتباط به تحلیل بردن تدریجی جنگ سالاران، تقرر وی در پست جدید از سوی سازمان های حقوق بشر هم در داخل و هم در خارج به شدت تقبیح و محکوم شده است. تعجب اینکه، نابغه درجه دوم جهان "اشرف غنی" رئیس جمهور تحمیلی دوم به دوستم رتبه مارشالی داد و او را از مفاخر نظامی که شایسته نظامیان با شرف است، برخوردار ساخت.

پس چه باید کرد؟ ملی گرایان و افراد غیر وابسته به اجانب باید يك جبهه واحدی تشکیل دهند و مردم را برای مبارزات طولانی صلح آمیز آماده سازند. مردم از ظلم و ستم اجنبیان و خیانت مزدوران اجنبی به ستوه آمده اند. تا زمانیکه عدالت و مساوات بر کشور مستولی نشود، تا زمانیکه استقلال کشور تأمین نگردد، تا زمانیکه خطاکاران و جانیان مجازات نشوند، تا زمانیکه وابستگان اجنبی از رأس ادارات دولتی بدور انداخته نشوند، تا زمانیکه کشتار مردم بیگناه متوقف نشود، تا زمانیکه توهین به مقدسات ملی و دینی ما خاتمه نیابد و تا زمانیکه يك نظام متکی به اراده واقعی مردم و بدون مداخله و سفارش اجنبی مستقر نگردد، صلح و امنیت در افغانستان تأمین نخواهد شد و کشور ما بار دیگر در جنگ های داخلی غوطه ور خواهد گردید. شعور ملی مردم ما در حال گسترش و تکامل است. وجیبه افراد ملی گرا و غیر وابسته به اجنبی این است که پهلوی مردم خویش بایستند و ایشانرا در شناخت حق از باطل یاری دهند.

سوم

مبنای ضد حقوقی تجاوز امریکا بر افغانستان

تجاوز امریکا به افغانستان یک عمل ضد بشری و خلاف پرنسب های حقوق بین الدول بوده است. این تجاوز به بهانه مبارزه با تروریسم با همه نتایج مصیبت بارش تا هنوز به شدت خود باقی مانده است. شب و روز مردم بیگناه افغان در خاک و خون می غلتند. خانه ها و قصابات بی دلیل ویران میشوند و هزار ها تن بی موجب در زندان های مخوف می افتند، برای اینکه امریکا یک نظام ضد ملی را در کابل سر پا نگهدارد و به اهداف ستراتیژیک خود در منطقه برسد. ادعای امریکا برای آوردن دموکراسی و تطبیق حقوق بشر کاملاً واهی است. امریکا خود از متخلفین صریح پرنسب های حقوق بشر محسوب میگردد. اعمال وحشیانه و ضد منافی اخلاق قوای اشغالگر امریکا و حمایت از فاسد ترین و جانی ترین مردم در افغانستان پوچی و بیهودگی ادعای امریکا را ثابت میکند. قربانی تجاوز امریکا همیشه کشور های کوچک و ضعیف اند. اگر امریکا واقعاً شهامت دارد، باید غرض حمایت از جورجیا به جنگ روس برود. اما امریکا هرگز جرأت این اقدام را نخواهد داشت. با همکاری عده ای از وطن فروشان حرفوی و مدافعین تجاوز و استعمار، امریکا افغانستان را هدف قرار دارد. تجاوز امریکا به افغانستان مخالف تمام موازین حقوق بین الدول و اساسات منشور ملل متحد بوده که موضوع بحث من درین مضمون است.

در ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱، جورج بوش یک جز از اجزای دوکتورین امپریالیستی خود را چنین اعلام کرد که:

"هر کشور در هر منطقه باید این تصمیم را بگیرد: یا با ما هستید یا با تروریست ها."

این اعلامیه خود یک اخطار تروریستی بود. از جمله بالا معلوم میشود که هدف بوش تنها افغانستان نبوده، بلکه هر کشوری که از فعال و انفعالات غیر مشروع امریکا حمایت نکند هم هدف تجاوز امریکا قرار خواهد گرفت. حمله بر افغانستان یک تجاوز همه جانبه تروریسم دولتی محسوب میشود.

بوش پرنسب "حق دفاع از خود" را برای تجاوز بر افغانستان مطرح ساخت، حقی که در آن مرحله نه وجود داشت و نمیتوانست دلیل تجاوز به کشور فقیر و برباد رفته ما گردد. ماده ۵۱ منشور ملل متحد درین خصوص چنین بیان میدارد:

Nothing in the present Charter shall impair the inherent right of individual or collective self-defense if an armed attack occurs against a Member of the United Nations, until the Security Council has taken measures necessary to

maintain international peace and security. Measures taken by Members in the exercise of this right of self-defense shall be immediately reported to the Security Council and shall not in any way affect the authority and responsibility of the Security Council under the present Charter to take at any time such action as it deems necessary in order to maintain or restore international peace and security.

تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عمل آورد، هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود خواه فردی یا دسته جمعی در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد لطمه ای وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال حق دفاع از خود به عمل می‌آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه بر قدرت و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن در هر موقع که برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری تشخیص داده و اقدام لازم به عمل آورد، تاثیری نخواهد داشت.

بر حسب روحیه ماده ۵۱ منشور ملل متحد، برای اینکه یک کشور بتواند علیه یک کشور دیگر از قوای نظامی استفاده نماید، سه عامل باید در نظر گرفته شود:

1. استعمال قوه از جانب شورای امنیت ملل متحد تجویز گردد.
2. استفاده از قوه باید در حین حمله ای یک کشور بر کشور دیگر و دفاع از خود صورت گیرد.
3. استفاده از قوه حین مداخله بشر خواهانه میتواند قابل تصدیق باشد.

طوری که میدانیم، شورای امنیت ملل متحد تجاوز بر افغانستان را تجویز نکرد. شورای امنیت دو قطعنامه شماره ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ را در ماه سپتامبر ۲۰۰۱ به تصویب رسانید. هر دو قطعنامه حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر را محکوم کرده، اما هیچ یک از این قطعنامه‌ها استعمال قوه را توسط امریکا علیه افغانستان تجویز نه نمود. حتی در قطعنامه‌ها کلمه "افغانستان" هم استعمال نشده است. ملل متحد بدیل‌های دیگری را هم در مواقع ظهور یک بحران بین‌المللی پیشکش میکند. بطور مثال ملل متحد دول عضو را به مذاکره، تحقیق، میانجیگری، حکمیت و قضاوت فرا میخواند، اما امریکا به هیچ یک از این روش‌ها اعتنائی نکرد. هدف امریکا فقط انهدام افغانستان و تسلط بر منطقه بوده است.

تمام حملات و تجاوزات امریکا در جهان صرف به منظور توسعه طلبی و تثبیت قدرت امپراطوری صورت گرفته است. تجاوز امریکا بر افغانستان نادر و تکه تکه نیات ضد بشری امریکا را به منصفه اجرا گذاشته است. هدف بمباران امریکا صرف تاسیسات نظامی رژیم قرون وسطائی طالبان نبود. بلکه کلیه ساختار اقتصادی و زیر بنائی افغانستان را هم در بر گرفت که این کشور نتواند برای یک مدت طولانی سر بلند کند. تخریب و عقب زنی (De- Modernization) یکی از اجزای مرکبه دوکتورین محافظه کاران جدید است که بالاخص

در جهت تحت انقیاد آوردن کشور های اسلامی و سائر کشور های جهان سوم بکار برده میشود. طبق این دوکتورین، کشور های خصم امریکا باید از هر جهت منهدم شوند که به آسانی نتوانند قد بلند کنند و برای مدت طولانی محتاج امریکا و غرب باقی بمانند. بمباران سیستماتیک عراق هم به تطبیق این دوکتورین میدان وسیع داد. با چنین روش امپریالیستی و دکتاتورانه، تجاوز امریکا به افغانستان مغایر کلیه موازین حقوق بین الدول عمومی و حقوق بین الدول بشر خواهانانه بوده است. معامله غیر انسانی با زندانیان، رفتار حیوانی با مردم محلی و تحقیر و توهین به اعتقادات مردم کشور های تحت اشغال، نشانه وحشیگری امریکا و بی اعتنائی به پرنسیب های حقوق بین الدول و دموکراسی است که امریکا به آن مینازد، اما در ساحة عمل خود از تطبیق آن پرنسیب ها سرباز میزند.

حق دفاع از خود محور اصلی دوکتورین بوش را به ارتباط تجاوز به افغانستان تشکیل میداد. لکن همه میدانیم که امریکا مورد تهاجم افغانستان قرار نگرفته بوده بود. هیچ يك از طیاره ربایان افغان نبود که تجاوز امریکا بر افغانستان را مشروعیت دهد. محافظه کاران جدید امریکا قبل از حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر به افغانستان چشم دوخته بودند تا امریکا به نفت و گاز و تجارت تریاک افغانستان و منطقه مسلط شود. بنابراین خواه حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر اتفاق می افتاد یا نه، امریکا به اقدامات تجاوزکارانه خود در افغانستان دست میزد. بدون تردید، ۱۱ سپتمبر بهترین بهانه را برای محافظه کاران جدید و جنگ طلبان امریکا داد تا به ادعای فرضی و غیر مشروع خود جعل کارانه قانونیت بخشند.

نتایج سیاسی و اجتماعی تجاوز امریکا برای مردم افغان نهایت درجه مصیبت بار بوده است. غربت، محرومیت، مرض و فقر در افغانستان بیداد میکند. اخلاق اجتماعی بطور بی سابقه ای سقوط کرده است. موسسات غیر دولتی غربی (NGOs) عمداً اعمال منافی اخلاق و فساد اجتماعی را در يك کشور اسلامی مانند افغانستان تشویق میکنند تا ملت ما معناً منهدم شود. با استفاده از حالت زار کشور، فعالیت های مذهبی موسسات خارجی در گمراه ساختن مردم هم به شدت ادامه دارد.

امریکا آخرین، مدرن ترین و کشنده ترین سلاح های خود را در تجاوز به افغانستان مورد استفاده قرار داده است. انهدام قصبات و زیر بنا های اقتصادی و تلفات غیر قابل شمار مردم بی بضاعت ما از زمره افتخارات بزرگ دموکراسی امریکا بشمار میرود. بمباران فرشی و بیرحمانه مناطق مختلف در افغانستان، بد رفتاری و وحشیگری با زندانیان در بگرام، قندهار و گواتاناما نشانه ای از عملکرد غرب وحشی شناخته شده است. بعد از تجاوز امریکا، تجارت مواد مخدره ده ها بار نسبت به گذشته به تشویق متجاوزین افزایش یافته است. استقرار يك نظام مزدور و حمایت از فاسد ترین و جانی ترین افراد، هویت واقعی امریکا را در پشت پازدن اساسات حقوق بشر و دموکراسی نمایان ساخته است. نا گفته نباید گذاشت افراد، سازمان ها و گروه های قومی که در خدمت کشور های متجاوز قرار گرفته و افتخارات مردم و کشور خود را در بدل چند دالری برباد داده اند، اسمای مبارک شان در صفحات سیاه تاریخ برای همیشه درج خواهد شد.

خلاصه اینکه، تجاوز امریکا به افغانستان از نگاه اساسات منشور ملل متحد يك اقدام ضد حقوق بین الدول شمرده میشود. حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، يك حادثه جنائی بود، نه يك حمله مسلحانه بر امریکا. افغانستان بر امریکا حمله نکرده بود که مشروعیت تجاوز امریکا را تثبیت

کند. يك افغانستان نادار و جنگ زده، طعمهٔ حرص و وحشیگری به اصطلاح حامیان دموکراسی و حقوق بشر شد که نتایج مصیبت بار آن تا دهه ها ادامه خواهد داشت.

چهارم

فدرالیسم یا توطئه تجزیه طلبان

عده ای از اجنبی پرستان که از سالها بدینسو در خدمت بیگانگان بوده اند، میکوشند که موضوع فدرالیسم یا تجزیه افغانستان را به دستور اربابان بیرون مرزی مطرح ساخته و زمینه را برای انهدام يك افغانستان واحد آماده سازند. تصور میکنم که شاید يك تعداد از هموطنان ناعاقبت اندیش ما آگاهانه یا نا آگاهانه بر تائید این مفکوره تباه کن برآمده اند، بدون اینکه فهم و تحلیل همه جانبه از فدرالیسم و قابلیت تطبیق آن را در افغانستان داشته باشند. درین مختصر میخواهم که سیستم فدرالیسم را مورد ارزیابی قرار داده و تحلیلی از يك توطئه تاریخی که در کمین افغانستان است، خدمت هموطنان تقدیم کنم. فرضیه من بر این استوار است که: "پیش کشیدن موضوع فدرالیسم يك توطئه استعماری است که هدف آن اضمحلال کلی کشور ما و محو آن از نقشه دنیا خواهد بود". پیشنهاد من اینست که "سیستم مرکزیت که بر مبنای دموکراسی و حاکمیت مردمی استوار باشد، میتواند ضامن آزادی های فردی و دموکراتیک گردد".

فدرالیسم چه نوع نظام است؟

از نگاه لغوی، فدریشن (Federation) معنی هم پیمانی و هم عهدی را میدهد و به هر گونه اتحادیه واحد های خود مختار اطلاق میگردد. فدرالیسم يك نوع سیستمی است که کشور های عضو با حفظ آزادی های نسبی داخلی از حاکمیت و استقلال خارجی خود به نفع يك دولت جدید یعنی دولت فدرال منصرف میشوند. بناً در فدرالیسم دو نوع حکومت خلق میگردد: حکومت ایالتی و حکومت فدرال. تاسیس يك دولت فدرال خود بخود صلاحیت های سیاسی و حقوق بین الدولی واحد های ایالتی را به نفع حکومت فدرال (حکومت مرکزی) از بین برده و نظام جدید یعنی دولت فدرال حاکم بر حیات سیاسی، نظامی و حقوقی در سطوح ملی و بین المللی میگردد.

البته حکومت ایالتی میتوانند از آزادی نسبی داخلی بالاخص در ساحات اقتصادی و اجتماعی برخوردار گردند، آنها به شرط آنکه با قوانین فدرال در تضاد و تصادم واقع نگردد. قانون اساسی يك کشور فدرال صلاحیت های متفاوتی را برای ایالات مربوطه اعطاء نموده و حدود تشبثات حکومت فدرال و حکومت ایالتی را تعیین میکند. وظیفه اصلی دولت فدرال عبارت است از تأمین امنیت سر تاسری، دفع تجاوز اجنبی (پالیسی دفاعی)، طرح سیاست خارجی، عقد معاهدات بین الدولی و ضرب سکه. درجه تشبث دولت فدرال در امور اقتصادی و اجتماعی و نقش آن در سطوح ملی و ایالتی نظر به حالات خاص همان کشور فدرال است که توسط قوانین داخلی تشبث می گردد. بایست علاوه کرد که صرف دولت فدرال در سطح جهانی قابل شناخت است و صلاحیت عقد معاهدات بین الدولی را با دول خارجی دارد.

شرایط بوجود آمدن يك دولت فدرال

۱. عضویت ارادی نه اجباری
۲. آماده شدن شرایط اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی برای تشکیل يك دولت فدرال
۳. بیدار شدن وجدان ملی در تشخیص منافع ملی و رجحان آن بر منافع اجنبی
۴. بلند بودن سطح سواد و دانش
۵. ارجحیت قوانین فدرال بر قوانین ایالتی در ساحات امنیتی، دفاعی و روابط خارجی

افغانستان در حالت کنونی دارای هیچ يك از شرایط متذکره نیست و در آینده هم نظر به عقب ماندگی و ترکیب اجتماعی اش هرگز واجد شرایط نظام فدرالی نخواهد شد. يك کشور پارچه پارچه و يك اجتماع مضمحل به هیچوجه نمیتواند يك سیستم فدرالی را به مفهوم امروزی به وجود آورد. هر گونه سعی در تحمیل نظام فدرالی بر افغانستان در حکم خیانت ملی است که يك عده از اجنبی پرستان آنرا به دل می پروراندند. درین جا دموکراسی نوع غرب را مخرج قرار داده، سوالاتی را مطرح میکنم:

آیا يك دولت فدرال میتواند دموکراتیک باشد؟ جواب به این سوال مثبت است. کشور های آلمان، امریکا و کانادا بر اساس پرنسپب های دموکراسی غرب اداره میگرددند. آیا يك دولت فدرال میتواند غیر دموکراتیک باشد؟ جواب به این سوال مثبت است. کشور های پاکستان، فدریشن روسیه، نائیجریا و يك تعداد از کشور های امریکای مرکزی و جنوبی دارای نظام های تحمیلی فدرالی و غیر دموکراتیک و حتی متمایل به سیستم های فاشیستی اند.

آیا يك نظام سیاسی و اداری بر مبنای سیستم مرکزیت میتواند دموکراتیک باشد؟ مثال های متعددی وجود دارد که جواب به این سوال را مثبت جلوه میدهد. فرانسه، ایتالیا، سویدن، جاپان، ناروی و ده ها کشور دیگر میتوانند شامل این دسته بندی شوند. در حقیقت دموکراسی کشور های متذکره با در نظر داشت سهم گیری افراد در حیات سیاسی و اجتماعی و تعدد احزاب بر دموکراسی نوع امریکائی برتری کامل دارد.

آیا يك نظام بر اساس سیستم مرکزیت میتواند غیر دموکراتیک باشد؟ جواب سوال باز هم مثبت است. افغانستان، ایران، سوریه، مصر، ترکیه و ده های دیگر در نقاط مختلف جهان بر مبنای اصول غیر دموکراتیک و دکتاتوری های شخصی و ضد انسانی اداره میگرددند. پس مشاهده می نمائیم که فدرالیسم تنها وسیله تأمین دموکراسی و آزادی های فردی نیست. يك نظامی که بر اساسات مرکزیت اداره میگردد قادر خواهد بود که ارزش های دموکراتیک و آزادی های فردی را به نحوی شایسته ای تأمین نماید. اگر عُمال ایران و تاجیکستان و یا ازبکستان به دستاتیر اربابان بیگانه مبلغ فدرالیسم اند، پس چرا دولت های متذکره خود سیستم فدرالیسم را نمی پذیرند، درحالیکه اقلیت های متفاوتی در کشور های فوق الذکر زندگی می کنند؟ هر سه کشور بر مبنای موسسات فاسد سیاسی، ایده لوژیک و مذهبی اداره می گردند و مردم شان به بدترین وجه استثمار می شوند که به فردی کمترین صلاحیت ابراز نظر را نمیدهند. پس معلوم میشود که اجانب از عُمال خود در افغانستان چه می خواهند که انجام دهند: اضمحلال و نابودی افغانستان.

توطئه استعماری

حال ملاحظه میکنیم که چه حوادث و توطئه ها باعث گردیده که نظر دولت فدرال به میان آید و چه نتایج مصیبت باری برای افغانستان به ارمغان خواهد آورد؟ حینیکه اتحاد شوروی و رژیم دست نشانده اش در کابل، در اواخر دهه 1980 درك نمودند که شکست شان در افغانستان در زیر ضربات خرد کننده مبارزین واقعی حتمی بوده و قرار داد های مخفی مسکو با احمد شاه مسعود آنها را نجات نخواهد داد، به بعضی تغییرات تاکتیکی و ستراتیژیک در تیوری و عمل دست زدند.

۱. تعویض جنگ طبقاتی (يك اصل عمده تیوری مارکسیستی) به جنگ قومی از طریق دامن زدن اختلافات قومی، زبانی، و مذهبی
۲. نفوذ در میان اقوام افغانستان به منظور درهم شکستن اتحاد ملی افغانها و تداوم جنگ قومی
۳. اسقرار يك نظام ظاهراً اسلامی (حکومت مسعود - ربانی ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲) تحت حاکمیت واقعی پرچمیان ببرکی و ستمیان و عملی ساختن روحیه قرار داد مخفی شوروی با احمد شاه مسعود
۴. به راه انداختن سایت ها و جراید ضد ملی بیرون مرزی به منظور دامن زدن اختلافات قومی و نژادی و خلق ترس و وحشت میان مردم
۵. پیش کشیدن موضوع فدرالیسم غرض تجزیه عملی و نهائی کشور

این طرح های تکتیکی و ستراتیژیک ارتباط حلقه ئی و زنجیری با هم داشتند که تهداب خط مش شوروی و نظام ضد ملی و دست نشانده اش را در کابل در اواخر دهه ۱۹۸۰ تشکیل میداد.

هدف رژیم مورد حمایت شوروی در کابل در صورت سرنگونی کاملاً واضح بود: به ارث گذاشتن یک افغانستان نارام و در نهایت مضمحل. ایشان اظهار میکردند که یا ما باشیم یا اینکه هیچ کشوری به نام افغانستان نباشد. بعد از سقوط نظام دست نشانده مسکو، تعدادی از این نابکاران تاریخ به اساس تعلقات قومی و نژادی در زیر چتر حمایتی تنظیم های دین فروش و ضد ملی قرار گرفتند و ازین طریق در تضعیف جامعه افغانی کوشیدند. اگر احیاناً نظام خلقی - پرچمی بقاء میکرد، پایتخت جدید این رژیم مزدور در نواحی حیرتان و مزارشریف میبود و افغانستان مانند کوریا و ویتنام عملاً به شمال و جنوب تقسیم میگردد. تشکیل میلیشیا های دوستم و نادری (پسر سید کیان) هم به منظور رسیدن به همین هدف صورت گرفته بود. اما حوادث داخلی، منطقه ئی و جهانی بالاخص نابودی اتحاد شوروی مانع از آن شد که رژیم خلقی - پرچمی بتواند يك پایگاه دائمی برای خود در شمال افغانستان سراغ نماید.

داکتر محمد حسن شرق در مورد تجویز تقسیم افغانستان به شمال و جنوب در صفحات ۳۴۳-۳۴۲ کتاب خود تحت عنوان "تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" چنین متذکر میشود:

به احتمال نزدیک به یقین در اثر همدردی شورد نازی به رفقای افغانی او بود که مشاورین شوروی با تلاش های آخرین قبل از برآمدن عساکر شوروی از افغانستان تحت زعامت دوکتور نجیب الله رئیس جمهور و سلطان علی کشتمند

صدراعظم طرح افغانستان شمالی و جنوبی را بمیان می گذارند و عملاً نه ولایت سمت شمال: میمنه، جوزجان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل، و بامیان را بنام حکومت شمال افغانستان با تشکیل صدارت در مزارشریف از پیکر حکومت مرکزی کابل جدا میکنند و "نجیب الله مسیر" عضو کمیته مرکزی ح.د.خ. به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با شانزده نفر اعضای کابینه مقرر و در مزارشریف با تشریفات خاصی شروع بکار میکنند. به شوروی ها که هیچ امیدی برای بقای حکومت کابل به استثنای اختلاف تنظیم های پشاور و ایران باقی نمانده بود از ترس اینکه مبدا تنظیمی ها با هم متحد شوند تصمیم می گیرند تا توأم با خروج کامل قوای شوروی از افغانستان حکومت کابل را به مزارشریف در شمال هندوکش انتقال داده و ولایات و سمت جنوبی هندوکش را به رهبران تنظیم های وابسته به پاکستان واگذارند و مانند کوریا، ویتنام، یمن و آلمان، افغانستان را نیز به افغانستان شمالی و جنوبی تجزیه نمایند.

سوسیال امپریالیزم شوروی همیشه عناصر متمایل به مسکو را در سراسر افغانستان خصوصاً در شمال کشور تقویه و حمایت می نمود تا زمینه را برای گسترش نفوذ آن کشور در افغانستان آماده سازند. يك افغانستان مطیع و مستعمره میتوانست راه را برای تطبیق ستراتیژی جنوبی شوروی یعنی رسیدن به آب های گرم هند هموار سازد. در این ستراتیژی، کلیه منابع طبیعی سمت شمال افغانستان به شوروی تعلق میگرفت و کشور ما کلاً از نگاه اقتصادی به شوروی وابسته میشد که به تدریج راه را به سوی اشغال دایمی افغانستان آماده میکرد. از قیصار میمنه تا فیض آباد بدخشان جز ستراتیژی اول شوروی بود. جریانات چپ متقلب و بالاخص جریان ستم ملی (هر دو مذهبی و غیر مذهبی) غرض کمک به این ستراتیژی مسکو ماموریت یافتند. خیانت احمد شاه مسعود و ربانی به افغانستان بر مبنای قرار داد مخفی با شوروی در نوع خود بی سابقه بود که می توانست شوروی را به هدف نهائی اش نزدیک سازد.

بعد از شکست تحقیر آمیز و ذلتبار شوروی در افغانستان و خروج اجباری قوای آن کشور از میهن ما ، نظام دست نشانده مسکو در کابل هم توانائی خود را از دست داد تا بالاخره در ماه اپریل ۱۹۹۲ از پا درآمد. امریکا بعد از شکست شوروی در افغانستان، ظاهراً از صحنه سیاسی افغانستان عقب نشینی نمود، اما پنهانی در حمایت از گروه های ضد ملی مذهبی ادامه داد که در نتیجه افغانستان را عمداً در جنگ داخلی غوطه ور ساخت و سرنوشت افغانستان هم در این وقت در دست کشور های همسایه افتاد. پاکستان که مرکز ثقل فعالیت های تنظیم های افغانی در دهه ۱۹۸۰ بود، عملاً داخل صحنه سیاسی و نظامی افغانستان شد و سازمان امنیت پاکستان آی اس آی (ISI) قائم مقام سی آی ای (CIA) در فعالیت های مربوط به افغانستان گردید. نفوذ قابل ملاحظه پاکستان در تنظیم های جهادی، این کشور را در موقفی قرار داد که به آسانی توانست بر سیاست افغانستان به نحوی خطرناکی تاثیر بگذارد. جنگ های داخلی بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ و حاکمیت شش ساله طالبان عمق مداخلات پاکستان را در افغانستان که از حمایت امریکا و عربستان سعودی هم برخوردار بود، ثابت ساخت .

با اضمحلال سوسیال امپریالیزم شوروی، فعالیت های KGB سابق و اکنون "FSB" به سازمان های جاسوسی سه کشور، تاجیکستان، ازبکستان و رژیم آخندی ایران یعنی وواک (ساواک قدیم) محول شد. سازمان امنیت رژیم آخندی فعالیت های KGB را در افغانستان دنبال

می‌کرد که البته با تکنیک و ستراتیژی متفاوت: اینبار عوض روسی ساختن افغانستان، تقسیم کشور ما هدف سازمان‌های استخباراتی ایران و روسیه گردید. افغانستان میدان زور آزمائی دو کشور مداخله‌گر ایران و پاکستان که از حمایت دو قدرت جهانی برخوردار بودند، قرار گرفت. روسیه به هیچ وجه افغانستان را آرام نگذاشته و نمی‌گذارد. صرف نظر از حالات سیاسی اوایل دهه ۱۹۹۰ و حساسیت مردم ما نسبت به شوروی سابق، روسیه برای مدت موقت در عقب صحنه رفت. اما وابستگان سازمان امنیت روسیه در افغانستان کماکان به فعالیت‌های شان غرض بی ثبات ساختن افغانستان ادامه داده‌اند. اهداف مشترک ایران و روسیه در افغانستان عبارت بوده است از تقسیم افغانستان به مناطق ساحات نفوذ، جلوگیری از تشکیل یک حکومت قوی مرکزی، تشویق جنگ اقوام و جدائی ولایات شمال از بیکر اصلی خاک کشور. بناً در قدم اول فدرالیسم و حصه بندی (Zoning) را مطرح نمودند که این خود به تدریج می‌توانست افغانستان را در قدم دوم به طرف انهدام کلی بکشاند. احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی درین راستا سخت کوشا بودند. حاکمیت قرون وسطائی طالبان و گسترش نفوذ پاکستان بر مبنای دوکتورین عمق ستراتیژیک، پلان مطروحه ایران و روسیه را برای مدت شش سال به عقب انداخت. اما بعد از انهدام نظام طالبی، انتقال حاکمیت سیاسی به مزدوران جدید و استقرار یک نظام دست نشانده در کابل، طرح قبلی این دو کشور در جهت تقسیم و اضمحلال افغانستان دوباره قوت گرفته است.

قابل یادآوری است که افراد، رسانه‌های مطبوعاتی، سایت‌ها و سازمان‌های متعددی از جانب کشورهای قیم‌موظف شده‌اند که موضوع فدرالیسم را پیش کشیده تا با استفاده از هرج و مرج کشور و موجودیت یک نظام دست نشانده در افغانستان و حمایت قوای خارجی بتوانند به توطئه ضد ملی خود جامه عمل بپوشانند. این درست عین طرحی بود که رژیم دست نشانده مسکو در کابل خصوصاً شاخه پرچم مصمم به تطبیق و انجام آن بود که در حقیقت یک طرح دقیقی بود برای محو و نابودی کشور ما از نقشه جهان. دست پروردگان اجانب باید بدانند که فدرالیسم متضمن توسعه آزادی‌های فردی، سیاسی و مدنی نیست، بلکه در افغانستان فعلی یک سیستم ارتجاعی و ضد ترقی و ضد مردمی است. فدرالیسم یک عقبگرد فرهنگی و سیاسی است که حالت افغانستان را بدتر از سالیان جنگ‌های داخلی ۱۹۹۶-۱۹۹۲ خواهد ساخت و نژاد پرستی را در دستور کار خود قرار خواهد داد. فدرالیسم تفرقه‌های قومی و مذهبی را تا پائین‌ترین سطح آن تبلیغ خواهد کرد و شکاف‌های عمیق اجتماعی را برای حفظ و تثبیت قدرت فیودال‌های قومی و نظامی وسیع‌تر خواهد ساخت. فدرالیسم ظلم و ستم اربابان قدرت را بر مردم محلی تشدید خواهد نمود و ندای آزادی، برابری، مساوات و دموکراسی را در جنین خفه خواهد ساخت. خانان می‌خواهند که یک کشور کهن را از ریشه نابود کنند.

خطرات فدرالیسم در افغانستان

۱. آرزومندی امپریالیزم روس، پاکستان، ایران و شاید هم هند در جهت اضمحلال افغانستان تحقق می‌یابد.
۲. فدرالیسم در افغانستان به معنی تقویه و تشویق نژاد پرستی و فیودالیسم قومی و نظامی خواهد بود. مردم افغان نخواهند توانست با هم کیشان خود در سایر نقاط کشور از ترس قومندانان، اربابان و فیودال‌های محلی تماس حاصل نمایند که این خود باعث خواهد شد هر منطقه به یک انزوای سیاسی و منطقه‌ئی رجعت نماید.

۳. در صورت تاسیس يك نظام فدرالی، تلاقی های فکری و فرهنگی میان افراد کشور در سطوح مختلف معدوم خواهد شد و افراد محدود و منحصر به منطقه و سآحه خویش باقی خواهند ماند و در زیر ستم رهبران تنگ نظر و فاشیستی خود دست و پا خواهند زد.

۴. فدرالیسم خصلت کاملاً ارتجاعی داشته و زمینه ساز کشمکش و زدو خورد های طولانی خواهد بود.

۵. فدرالیسم همبستگی ملی را که برای اعاده استقلال و حاکمیت ملی افغانستان حتمی شمرده میشود، درهم خواهد شکست و مردم کشور را در تقابل هم قرار خواهد داد .

۶. فدرالیسم يك نوع توطئه علیه تمامیت ارضی کشور به وسیله عمال اجانب است. آرزومندی چنین اشخاص این است که افغانستان از نقشه دنیا محو و هر قسمتی از آن به ایران، پاکستان و کشور های آسیای مرکزی تعلق گیرد. با فدرالیسم، این اشخاص به هدف عمده خود یعنی نابودی افغانستان نزدیک تر میشوند.

۷. فدرالیسم زمینه مداخلات اجانب خصوصاً کشور های همسایه را که آرزوی دیرینه در تصرف خاک های افغانستان داشته اند، بیشتر مهیا خواهد ساخت. همسایگان متجاوز به بهانه حمایت از هم کیشان نژادی و مذهبی خود يك قسمتی از قلمرو کشور ما بالاخص نواحی سرحدی را تحت تاثیر و حتی اشغال خواهند داشت. خصوصاً ادعای ایران بر قسمتی از خاک افغانستان در جهت تشکیل ایران بزرگ و یا توسعه طلبی پاکستان بسوی افغانستان و یا عظمت طلبی تاجیکستان به منظور تشکیل يك تاجیکستان کبیر زنگ خطری است که صدای آن هر لحظه به احتزاز در خواهد آمد.

۸. بعضی از عناصر ارتجاعی در امریکا هم حمایت خود را از تطبیق نظام فدرالیسم در افغانستان ابراز داشته اند. امریکائیان با نداشتن عمق نظر و فهم کافی از جامعه ما و یا داشتن هدف دوردست در مستعمره ساختن افغانستان، صرف میخوانند به جهانیان نشان دهند که نوع موسسات سیاسی و نظام فدرالی امریکا هم می تواند در آن سوی دنیا قابل تطبیق باشد.

پس به این نتیجه میرسیم که با درک واقعیت های ملی و خصوصیات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و جیوپولیتیک افغانستان و با آگاهی از مجاورت کشور ما با همسایگان مداخله گر و عظمت طلب، اداره کشور ما مانند اکثر دولی که دارای شرایط مشابه میباشند، صرف از طریق مرکزیت میسر خواهد شد. در چنین يك اداره، اصول و پرنسپ های دموکراسی موازی و متناسب با شرایط خاص و سطح تکامل جامعه مصیبت زده ما مورد تطبیق قرار خواهد گرفت. در نهایت بایست خاطر نشان سازم که تصامیم نهائی در موضوعات سر نوشت ساز کشور کاملاً منوط به اراده آزاد مردم ماست که بدون فشار و تسلط اجنبیان از طریق انتخابات واقعاً آزاد متجلی خواهد شد. هر گونه سعی در بازیچه گرفتن اراده مردم و تقلب و سازش های خائنه و عقد معاهدات مخفی نتایج زیان بخشی برای ملت افغان، استقلال افغانستان و تمامیت ارضی کشور به بار خواهد آورد.

پنجم

توطئه های جهانی امپریالیزم

(۱)

بحران سرمایه داری جهانی و تاثیر آن بر اقتصاد امریکا و اروپا زمینه را برای تجاوزات و برخورد هائی جدیدی در سطح جهانی آماده ساخته است. امپریالیزم تصمیم دارد جنگ ها و تجاوزات جدیدی را به راه اندازد تا از یکسو مواد خام و ثروت کشور های ضعیف و تحت اشغال را به غارت ببرد و از جانب دیگر انحراف فکری را در داخل کشور های امپریالیستی خلق نماید که توجه مردم از عواقب و نتایج مصیبت بار بحران روزانه منحرف گردد. این حالت را میتوان "امپریالیزم مرحله نهائی کاپیتالیسم نامید".

بعد از ویران ساختن و در بند کشیدن افغانستان و عراق، توجه امریکا به سوی ایران، کشور های عرب شرق میانه و امریکای لاتین کشانیده شده است. مرحله اول جنگ با ایران تقریباً تکمیل شده است. شورای امنیت سازمان ملل تحمیل تعزیرات شدید و کمرشکن اقتصادی را بر ایران تصویب نمود. این اقدام شورای امنیت ممد تحمیل تعزیرات یک جانبه امریکا و جامعه اروپائی گردیده است. هدف کلی این اقدامات از پا درآوردن نظام آخندی ایران، تامین منافع کشور های امپریالیستی، حفظ و تداوم سیستم جهانی قدرت تحت رهبری امریکا و خنثی ساختن فعالیت های میانجی گرانه ترکیه و برازیل بوده است. با وجودیکه اوپاما خط مش سیاست خارجی خود را حد اقل از نگاه لفظی بر مبنای همکاری و چند جانبه گرائی استوار ساخته بود، اما پالیسی جهانی بوش به ارتباط استفاده از قوه در رسیدن به اهداف استعماری تا حال به قوت خود باقی مانده است. بنابراین امریکا برای تداوم تسلط جهانی خود و به بهانه جلوگیری از گسترش سلاح اتمی و حفظ امنیت متحدین مانند اسرائیل و یا احتمالاً عربستان سعودی، روزی ایران را زیر ضربات خود قرار خواهد داد. استفاده از بمب های کوچک تکتیکی اتمی از جانب امریکا و یا اسرائیل در انهدام تاسیسات اتمی ایران بعید هم نخواهد بود. در واقعیت دوکتورین امپریالیستی بوش در تحمیل اراده امریکا بر جهان همچنان مورد استفاده قرار می گیرد.

قوای متجاوز امریکا و ناتو زیر عنوان "ضربه سریع جهانی" تربیت شده اند که طبق میل در هر کجای دنیا که خواسته باشند، مداخله نمایند. مراکز نظامی غرض تجاوز بر کشور های مورد نظر در جهان در خشکه و ابحار ایجاد گردیده که ضرورت بیشتر در نقل و انتقال عساکر و مهمات نظامی از فاصله های دور احساس نگردد. قوای اختصاصی امریکا برای تخریب و بی ثبات ساختن نظام های غیرقابل قبول برای صاحبان سرمایه در بیش از 75 کشور فعالیت می نمایند. علایم آمادگی برای کوبیدن ایران و انهدام احتمالی نظام آخندی که بر مبنای دوکتورین "تغییر رژیم" جورج بوش استوار است، در پایتخت های امریکا و اسرائیل به مشاهده می رسد. عصر

"فرخنده" اوباما به مانند دوره کثیف بوش که تجاوز به افغانستان و عراق را در بر داشت، گویای ماجراجویی جدید امریکا در سراسر گیتی خواهد بود.

ارزش جیو- ستراتیژیک آسیای مرکزی و شرق میانه برای تسط جهانی امپریالیزم غیر قابل انکار است، مگر اینکه تحولات غیر قابل پیش بینی اتفاق بیافتد. لذا، تداوم احتمالی اشغال افغانستان و عراق و نصب دست نشانده گان و وطنفروشان حرفه ئی در رأس هرم سیاسی این کشورها به خاطر حفظ دست آورد های فعلی برای امپریالیزم جهانی حتمی خواهد بود. اما خوشبختانه که اوج گیری مقاومت ملی علیه تجاوز و اشغال و حاکمیت مزدوران داخلی در داخل کشور های اشغال شده روزگار متجاوزین را سیاه ساخته است. در مبارزات ضد استعماری، نه تنها طالبان، بلکه اقلشار مخالف مردم ما سهیم اند و علیه بی عدالتی، استعمار و استثمار مبارزه می نمایند. تهدید اسرائیل و امریکا نسبت به سوریه، لبنان و حزب الله که متحد ایران است، تشدید خواهد یافت. اعمال ضد بشری اسرائیل در غزه و غرب اردن تأیید امریکا را دارد. برخورد های شفاهی تل ابیب و واشنگتن اهداف مشترک ستراتیژیک این دو کشور را که حاکمیت کامل بر منطقه است، هرگز تحت شعاع قرار نمی دهد.

مانور نظامی مشترک امریکا و کوریای جنوبی تهدید بزرگی علیه کوریای شمالی و در نهایت چین به شمار میرود. با اندکترین اشتباه و یا زیاده روی در ترساندن این دو کشور آتش بزرگی در آن سوی دنیا برپا خواهد شد. چین به تسلیحات خود ادامه می دهد تا جوابگوی نیازمندی های آینده اش باشد. چین اکنون به راکت های دورزن بنام DF-21D دست یافته است که در آینده نزدیک خواهد توانست کشتی های طیاره بردار امریکا را از فاصله ۱۰۰۰ مایلی مورد هدف قرار دهد. چنین انکشاف نظامی میتواند توازن قوا را به ضرر امریکا در منطقه تغییر داده و انحصار نظامی امریکا را در هم شکند و آسیب پذیری این کشور را عیان سازد. بدون تردید که امریکا در قبال پیشرفت نظامی چین بی تفاوت نخواهد ماند و در نتیجه بحران و زور آزمائی های جدیدی در منطقه و ماورای آن آغاز خواهد شد که احتمالاً جاپان، هند، استرالیا و زیلاند جدید را هم در بر خواهد گرفت.

در امریکای لاتین، تحریکات امریکا برضد کیوبا و وینزیویلا رو به ازدیاد است. قوای بحری نمره ۴ امریکا دوباره در منطقه به فعالیت آغاز نموده و مراکز نظامی جدیدی هم در هندوراس اعمار نموده است. کیوبائی های ضد انقلاب کیوبا در میامی واقع ایالت فلوریدا و سائر محلات دیگر مانند گروه شورای نظار تحت تربیه گرفته شده اند تا طبق خواش امریکا برای تخریب و فعالیت های ضد انقلاب کیوبا مورد استفاده قرار گیرند. امریکا آرزو دارد که از کلمبیا یک اسرائیل جدید در منطقه بسازد تا از یکسو نظام چاویز را در وینزیویلا تهدید نموده و وادار به تسلیم سازد و از سوی دیگر مدافع منافع امریکا باشد. امریکا همچنان به منظور مانور های نظامی آینده و تعرضات منطقه ئی هزار ها عسکر، ده ها کشتی جنگی، تحت البحری ها و هیلوکوپترها در کوستاریکا جایگزین ساخته است. موجودیت قوای امریکا تهدیدی جدی برای استقلال و حاکمیت کشور های امریکای لاتین و امریکای جنوبی به شمار میرود.

به موازات افزایش توطئه های جهانی امپریالیزم، بیداری ملل محکوم هم رو به افزایش است. امپریالیزم صرف با استخدام چند فروخته شده، دست آزاد در دربند کشیدن ملل جهان نخواهد

داشت، بلکه با مقاومت های مردمی مواجه خواهد شد. شیوه های امپریالیستی و کشتار های دسته جمعی نمی تواند راه حلی دایمی برای رفع بحران ذاتی نظام سرمایه داری باشد.

توطئه های جهانی امپریالیزم: افریقا

(۲)

در تحریر بالا، پیرامون توطئه های جهانی امپریالیزم در مجموع نظر افکنی شد. حال توجه خود را بر مناطق مختلف جهان معطوف داشته و قاره افریقا را که آماج فعالیت های سیاسی و نظامی امپریالیزم شده است، مورد موشکافی قرار می دهیم. توسعه طلبی امریکا بسوی قاره افریقا بر مبنای حرص همیشگی امپریالیزم در چپاول مواد خام، افزایش نفوذ سیاسی و از صحنه بدر ساختن رقبای جهانی اش استوار است. غصب منابع زیر زمینی مانند تیل و گاز، سنگ های قیمتی و دیگر منابع غنی برای چرخاندن اقتصاد سرمایه داری حتمی است. در آوانیکه امریکا روز های طلایی خود را پایان پذیر می یابد، نیرو های دست راستی همراه با ماموران مذهبی مسیحی این کشور برای تمدید حاکمیت جهانی امریکا در تلاش و تکاپو افتاده اند. قاره نسبتاً دست نخورده افریقا این آرزو را در دل امپریالیزم جا داده است.

بازی های امپریالیستی از ابتکارات دیپلماتیکی آغاز شده و با در نظر داشت موفقیت و عدم موفقیت سرانجام به مداخلات نظامی می انجامد. امپریالیزم در به دام انداختن رهبران کشور های مورد نظر بار اول از دیپلماسی دلجوینانه استفاده می کند. اگر دیپلماسی برای امپریالیزم موفقیت آمیز بود، استعمار از همین جا آغاز می شود. در صورت ناکامی، امپریالیزم وارد مرحله تشویق و ترغیب می گردد. نظر به افشاگری مولف کتاب "اعترافات یک جانی اجیر اقتصادی" (Confessions of an Economic Hit Man)، امپریالیزم هیئت "حسن نیت" اقتصادی را نزد زعیم و یا زعمای همان کشور می فرستد تا او را به قبولی پیشنهادات کشور متبوعه اش ترغیب نماید. درین مرحله، هیئت اقتصادی سعی می کند که با اعطای تحایف، رشوت های نقدی و پیش کردن احتمالی جنس لطیف، زعامت ضد ملی یک کشور فقیر را وادار به اطاعت سازد.

اگر این ابتکار امپریالیستی هم کارگر واقع نشد و زعامت مملکت مورد هدف زیر بار نرفت، سی ای ای وارد صحنه کارزار می شود تا رهبر سرکش را ترور نماید. در چنین ترور ها از جانبیان حرفه ای داخلی و یا خارجی استفاده می گردد و ممکن یک تن یا شاید چند تن در حلقه نابود شوند، اما نظام سیاسی و اقتصادی دست نخورده باقی می ماند. تعویض افراد معنی تغییر نظام را نمی دهد. در صورتیکه سی ای ای موفق به عملی ساختن توطئه نگردد، امپریالیزم امریکا دست به یورش نظامی زده و به کشور مورد نظر تجاوز میکند و نظام بر سر اقتدار را منهدم و زعامت آن را نابود نموده و یا فراری می سازد. امریکا در نهایت دست نشانندگان خود را در قدرت می نشاند می گمارد تا طرح های استعماری اش را قدم به قدم به مرحله اجرا بگذارند. ما تطبیق تمام این مراحل امپریالیستی را در عراق و افغانستان مشاهده کردیم و در آینده هم شاهد حوادث خونبار مشابه خواهیم بود.

امریکا برای حاکمیت جهانی خود و غارت منابع کشور های دیگر به تعداد تقریبی ۷۵۰ مرکز نظامی دور دنیا تاسیس نموده است که مصارف نگهداشت آن بالغ بر ۲۷۰ بیلیون دلار در سال میشود. بهانه جنگ علیه ترور بهترین وسیله برای پنتاگون و سایر پالیسی سازان امریکا است که بتوانند مردم خود را بفریبند و روش های امپریالیستی این کشور را در سطح جهانی برحق جلوه دهند. عنصر رقابت با چین میتواند زمینه ساز انگیزه های تازه ای برای مداخله در افریقا و یا شرق دور گردد. دروازه های افریقا قبلا به روی چین باز شده است که امریکا راستخت و ارخطا و درمانده ساخته است. چین سابقه استعماری ندارد و مردم افریقا هم به سوی چین با نظر شک و تردید نمی بینند در حالیکه اعمال و کردار ضد انسانی استعمارگران سفید و ظلم و ستم آنها بر مردم آن قاره هنوز در خاطره ها زنده است. امریکا سعی دارد که رقبای خود را از تیاتر افریقا بدر کند و خود نقش گذشته استعمارگران اروپائی را بازی نماید.

دسترسی به مواد خام قاره افریقا و از صحنه بدر کردن رقبای ستراتیژیک در تیاتر جهانی، امریکا را در تاسیس مرکز فرماندهی افریقائی امریکا "افریکوم" (AFRICOM) در سال ۲۰۰۷ تشویق نمود. این مرکز فرماندهی ظاهراً به بهانه تأمین صلح و امنیت، توسعه دموکراسی و رشد اقتصادی بوجود آمد، لکن هدف اصلی تأمین منافع ستراتیژیک امریکا در قاره افریقا بوده است. مردم افریقا از طرح های امپریالیستی امریکا خوب واقفند و میدانند که امریکا در غایت چه مصیبتی را برای آنها خلق خواهند کرد، طوریکه مردم افغانستان و عراق تجربه نمودند. با وجودیکه امریکا ساختار "افریکوم" را طوری عیار ساخته است که برای افریقائیان خوش طعم و دلپذیر باشد و بهتر بتواند آنها را بفریبد، لکن یک تعداد از کشور های افریقا به موجودیت فزیکتی افریکوم (AFRICOM) در آن قاره اعتراض نمودند. این کشور ها آگاهند که "افریکوم" برای تحمیل نظام های ضد ملی، ترور زعمای مردمی و در نهایت انهدام نظام خلاف منافع امریکا در افریقا فعالیت خواهد داشت. بنابراین امریکا با درک حساسیت موضوع، "مرکز فرماندهی افریقائی امریکا - AFRICOM" را در شهر ستوتگارت جرمنی مستقر نمود تا مورد اعتراض ملی گرایان و نیرو های پیشرو انقلابی در افریقا قرار نگیرد. اما برای همه آشکار است که عدم موجودیت فزیکتی افریکوم در افریقا، طبیعت امپریالیستی امریکا را در به زنجیر کشیدن کشور های افریقائی هرگز تغییر نمی دهد. امریکا میتواند برای تأمین منافع ستراتیژیک خود که تجاوزات را هم در بر دارد از فاصله ها دور عمل کند و گروه های تربیت شده را برای انهدام نظام مورد نظر سوق دهد و اداره نماید.

غرض رفع حساسیت و فریب ستراتیژیک رهبران افریقا، ساختار افریکوم طوری است که قوای عظیمی را در خود ندارد، بلکه صرف یک تعداد معدودی از نظامیان در پهلوی افراد ملکی فعالیت دارند که از حمایت قوای کوچکی در کشور جیبوتی مستفید میشوند. این تشکل و ساختار، چابکی و سیالیت مداخله امریکا را سرعت می بخشد. بایست یادآور شد که امریکا میتواند قوای بزرگتری را برای رسیدن به اهداف ستراتیژیک در افریقا طبق اقتضای زمان آماده ساخته و گسیل دارد. برای این منظور امریکا "مکان های عملیاتی پیشرو" را در کشور های متمایل به امریکا مانند کینیا، مراکش، تونس، حبشه، مالی، سینیگال، زمبیا و نامیبیا ایجاد نموده تا ممد مداخلات آینده امریکا در افریقا شود. این مکان های عملیاتی در واقعیت برای تسلط بر منابع طبیعی و انحصار غصب مواد خام آن قاره خلق گردیده تا امریکا بتواند اراده خود را به زور یا به رضا بر قاره افریقا تحمیل نماید و رقبای خود را کنار بزند. علی الرغم آمادگی های قبلی و جاگزینی

نیرو ها، آیا امریکا خواهد توانست که به اهداف استعماری خود نائل شود و ثروت افریقا را به آسانی به یغما ببرد؟

در بُعد قاره ئی، تاریخ مبارزات مردم افریقا به این سوال جواب منفی می دهد. مردم افریقا به استثنای چند رهبر خائن و ضد ملی اش، از استعمارگران سفید نפרت عمیق دارند. چه وحشت و حیوانیتی نبود که سفیدان "متمدن" در افریقا انجام ندادند. همچنان کشتار و بربریت امریکا در افغانستان و عراق مردم افریقا را دقیقاً متوجه ساخته است که اگر امریکا به کشور های مورد نظر در آن قاره رخنه نموده و بعداً تجاوز نماید چه آینده ناگواری در پیش خواهند داشت. چور و چپاول، بی ناموسی، ویرانگری و انسانکشی جز روش های روزانه امریکا در افریقا خواهد شد، طوریکه این اعمال ضد بشری امریکا را مستقیم و غیر مستقیم در افغانستان و عراق مشاهده نموده ایم. مردم این قاره نسبت به گذشته بیدارتر و هشیارتر شده اند و میتوانند منافع ملی را بر منافع بیگانگان ترجیح دهند و استقلال کشور های خود را محفوظ نگهدارند.

در بُعد جهانی، قدرت های تازه نفس مانند چین، امریکا را در افریقا آسوده نخواهد گذاشت که اسپ خود را چهار نعل بدواند. روسیه آهسته آهسته از حالت نزع خارج می شود و دوباره در صحنه سیاست جهانی عرض اندام می کند. قاره افریقا از نظر گاه پالیسی سازان کریملین اهمیت خاص دارد و شاید هم تماس های عصر شوروی با بعضی کشور های افریقائی تجدید گردد. دروازه های افریقا قبلاً به روی چین باز شده و امتعه چینی به وفرت در بازار افریقا دیده می شود. چین همچنان توانسته است که قراداد های تجارتي و نظامی قابل توجهی با یک تعداد کشور های افریقائی ببندد و استخراج معادن آن ها را به عهده گیرد. دادوستد نظامی و اقتصادی چین و روسیه با افریقا برای ستراتیژی قاره ئی امپریالیزم امریکا زنگ خطر بزرگی خواهد بود و ستراتیژی تجاوز این کشور را به موانع جدی مواجه خواهد ساخت.

په یقین میتوان گفت که امریکا کزری ها و مالکی های متعددی را برای یورش نظامی اش در افریقا تربیه کرده است، اما بدون کمترین تردید میتوان اذعان نمود که چرخ دهنده تاریخ در نهایت مردم رنجبر افریقا خواهند بود. امپریالیزم مانند سایر نقاط جهان در افریقا هم به شکست های جبران نا پذیری مواجه خواهد شد و توده های عظیم افریقا پیروزمندانه سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت.

توطئه های جهانی امپریالیزم: ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱

(۳)

حادثه "تروریستی" ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در روش امپریالیزم امریکا به شمار میرود. امریکا بعد از ۱۱ سپتمبر قیضه را بدور افگند و بیباک تر به تعرض و توسعه جوئی در سطح جهانی پرداخت و کشور های اسلامی آماج اولی امپریالیزم گردیدند. به بهانه مبارزه علیه تروریزم، امپریالیزم سعی می کند به ثروت طبیعی و بیکران تیل و گاز و سنگ های قیمتی این

کشور ها دست یابد و آنرا به غارت ببرد. محققان و تحلیلگران مسائل سیاسی جهان هنوز هم به چگونگی حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر نظرات متفاوتی ابراز میدارند و تحلیل دولت امریکا را به تنهایی نمی پذیرند.

توطئه های نوین امپریالیزم از اعلام به اصطلاح "دوکتورین بوش" آغاز شد و تا اکنون ادامه دارد. قربانی اول دوکتورین بوش افغانستان و بعداً عراق بود. امپریالیزم به اشغال این دو کشور بسنده نخواهد کرد، بلکه منتظر فرصت است که دست به تجاوز و ماجراجویی تازه بزند. بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، امریکای بوش هیچ فرقی بین "کسانی که عمل تروریستی مرتکب می شوند و کسانی که به آنها پناه می دهند." قائل نگردید. بوش حین ایراد بیانیه در کانگرس امریکا به تاریخ ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۱ گفت: "هر کشور در هر منطقه حالا تصمیم خود را بگیرد. یا شما با ما هستید، یا با تروریست ها" این چنین تحکم غرور آمیز و ساده اندیشی ابلهانه غضب امریکا و فقدان تعقل بوش را در مجموع ثابت ساخت. بوش از لحاظ فکری فاقد بینش سیاسی و ابتکار عقلانی بود. چند تن از محیل ترین محافظه کاران جدید او را مورد استفاده سیاسی خود قرار دادند و از فقدان تعقلش بهره برداری نمودند.

بوش بعداً خطوط کلی دوکتورین خود را بسط و توسعه داد تا زمینه برای هر گونه تجاوز بر سایر کشور ها خصوصاً شرق میانه مهیا گردد و به آن نوع مشروعیت امریکائی بدهد. بنا بران، دوکتورین بوش بر چهار اصل کلی پایه گذاری شد:

1. **پیشدستی:** اگر امریکا و یا متحدینش مورد تهدید تروریست ها و یا کشور های تولید کننده اسلحه امحای دسته جمعی قرار گیرند، امریکا باید پیشدستی نموده و تهدید را قبل از وقوع حادثه ناپود نماید. این روش برای امریکا امکان تجاوز را بر هر کشوری که خواسته باشد، میدهد. بوش ازین خط مش امپریالیستی برای هجوم به افغانستان و عراق استفاده نمود و اداره اوباما هم از آن بهره برد.

2. **یکجانبه گری:** بر مبنای این قسمت از دوکتورین بوش، امریکا حق دارد که به اقدامات نظامی یک جانبه دست بزند، اگر راه های حل چند جانبه قابل پذیرش برای امریکا سراغ نگردد.

3. **قدرت بی مانند:** بر مبنای این اصل، امریکا باید تفوق نظامی خود را به هر قیمتی ولو که به مداخله نظامی هم منجر شود، نگهدارد و هیچ کشوری را نباید اجازه دهد که امریکا را به مبارزه بطلبد.

4. **تعمیم دموکراسی، آزادی و امنیت در تمام نقاط جهان:** این یکی دیگر از ابزار دوکتورین امپریالیستی بوش است که وسیله تجاوز پی در پی امریکا بر کشور های مورد نظر گردید.

طوریکه از ۴ اصل دوکتورین تجاوزکارانه بوش استنباط می شود، هدف غائی اداره بوش حاکمیت بلامنازع جهانی امریکا بود. به اصطلاح مبارزه علیه تروریزم صرف برای پخش نفوذ امریکا و در نهایت تسلط کامل بر منابع طبیعی کشور های جهان شناخته شد. کشتار و تخریب شهر ها و آثار تاریخی، بیحرمتی به مقدسات سائر کشور ها خصوصاً جوامع اسلامی، زورگویی، صدور مسیحیت و ارسال هیئت های مذهبی در بی دین ساختن و بی فرهنگ ساختن مردم و تحمیل

ارزش های امریکائی جر لایتجزای دوکتورین بوش به شمار میرفت. چون بوش خود در مجموع دانش، تعقل و بینش کافی نداشت، دست راستی های چهار آتشه در قالب "محافظه کاران جدید" او را در حلقه خود پیچاندند و بینش سیاسی خود را در وی تزریق کردند. مصیبت هائی را که اداره بوش بر امریکا و جهان وارد کرد، جبران آن برای سالیان متمادی ناممکن خواهد بود.

امریکای بوش هیچگونه اعتنائی به منشور ملل متحد نداشت، بلکه در ماورای آن عمل میکرد. امریکا خود از زمره تصویب کنندگان منشور ملل متحد بود، اما غرورش اجازه نمی داد که مانند سایر کشور ها تابع دساتیر حقوقی ملل متحد شود. از نگاه بوش و حواریونش، تأمین منافع امریکا و انهدام "دشمنان" این کشور تقدم اولی داشت. دوکتورین بوش خلاف روحیه بند سوم ماده دوم منشور ملل متحد عمل کرد. این ماده اظهار میدارد: "همه اعضاء مناقشات بین المللی خود را از طریق صلح امیز فیصله نموده تا صلح و امنیت بین المللی و عدالت به خطر مواجه نشود." اینکه هیچ کشوری نباید بر امریکا تفوق بیابد، نماینگر اهداف امپریالیستی امریکای بوش و اوباما است. دوکتورین بوش فرضیه کلاسیک جنگ عادلانه را که دفاع از خود است از ریشه منهدم نمود و جهان را بسوی درنده خوئی های قرن ۲۱ سوق داد. ما وحشیگری دستگاه حاکمه بوش را در تجاوز به افغانستان و عراق دیدیم و مزه تعمیم دموکراسی و مدنیت امریکا را هم چشیدیم.

از نقطه نظر حقوق بین الدول، بمباران افغانستان و عراق و تداوم اشغال این دو کشور غیر قانونی بوده است. مارجوری کوهن (Marjorie Cohn) یکی از استادان حقوق بین الدول اظهار داشت که "بمباران افغانستان توسط امریکا و برتانیه غیر قانونی است." در مجموع، تجاوز به عراق خلاف حقوق بین الدول پذیرفته شده است، اما امریکائیان میدانند که تجاوز به افغانستان و تداوم اشغال این کشور هم مغایر حقوق بین الدول بوده است. اول اینکه، برحسب دساتیر حقوق بین الدول که در منشور ملل متحد درج یافته، مناقشات بین الدولی باید به شورای امنیت ارجاع شود. صرف شورای امنیت صلاحیت تصویب استفاده از قوه را دارد. به ارتباط تجاوز امریکا به افغانستان، شورای امنیت اجازه استفاده از قوای نظامی را نداده است. پس تجاوز به افغانستان به بهانه مبارزه علیه تروریسم و تحمیل یک نظام غیر مشروع تنها مشروعیت بخشیدن به تجاوز بود و از نگاه پرنسیب های حقوق بین الدول کاملاً غیر قانونی شمرده می شود. دوم اینکه، اگر یک کشور مورد حمله مسلحانه یک کشور دیگر قرار گیرد، کشور اولی حق دارد از خود دفاع نماید و جواب بالمثل بدهد. حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱ این شرط را برای امریکا خلق نکرده بود. امریکا مورد تجاوز افغانستان قرار نگرفته و از ۱۹ تن عاملان حادثه تروریستی هیچ یک افغان نبودند که امریکا در صدد انتقام جوئی برآید. پس میتوان گفت که تجاوز بر افغانستان و تداوم اشغال این کشور همراه با خلق یک نظام ضد ملی و دست نشانده بر مبنای خواهشات امپریالیستی بناء شده بود، نه مجوزات حقوقی. تجاوز به افغانستان جز طرح های جهانی امپریالیزم است که در صورت فقدان مقاومت ملت افغان، دامنه تجاوز به جانب سایر نقاط جهان گسترش خواهد یافت و ملل آزاد یکی پی دیگری در زنجیر غلامی بسته خواهند شد. در جریان تجاوز به افغانستان، نیرو های ائتلاف شمال تحت رهبری شورای نظاری ها و جمعیتی ها و دوستم ها رهنما و راه پاک کن قوای متجاوز بودند. گروه های نابکار ائتلاف شمال لکه ننگ و بد نامی تاریخی را برای ابد با خود حمل خواهند کرد و باعث سرافکندگی دایمی حامیان شان در تاریخ خواهند شد.

بعد از نشستن در اریکه قدرت، اوباما آن اوبامای دوره مبارزات انتخاباتی نبود. در بیانیه اش در ماه جولای ۲۰۰۸ در برلین، اوباما روحیه انسانی داشت و جهانی فکر میکرد. اما حین دریافت

قبل از وقت جایزه نوبل در اسلو انسان دیگری شد که با تحکم و غرور یک رئیس جمهور آنها رئیس جمهور امریکا صحبت می نمود. صاحبان سرمایه کسی را تعیین نمی کنند که بتواند از اوامر شان سرپیچی کند و راه مستقل خود را بیاماید. دوکتورین بوش با اندکی تغییر خطوط اصلی وزارت دفاع او باما را ترسیم کرد. محافظه کاران جدید نوع چینی (Cheney) دست قوی در دستگاه دولتی امریکا دارند و میتوانند به آسانی اعمال نفوذ نموده و نظرات خود را بر دولت تحمیل نمایند. البته او باما نظرات خاص خود را هم دارد که در بعضی جهات از بوش متفاوت است. او باما برعکس بوش حامی چند جانبه گرائی بوده و معتقد است که "امریکا نمیتواند به تنهایی به اهداف بزرگ برسد." او باما جنگ در افغانستان را تشدید بخشید و وعده داد که شبکه های تروریستی را در افغانستان و پاکستان برهم زده و نابود سازد.

عملکرد ضد انسانی امریکا در جریان ۲۰ سال اشغال کشور ما عکس آنرا ثابت کرده است. امریکا خود مشوق تروریسم در افغانستان بوده و آرزومندی این را ندارد که این معضله از بین رود، زیرا در آن وقت دلیلی برای بودنش باقی نخواهد ماند که بتواند مردم امریکا و جهان را بفریبد. مردم افغانستان حال قویاً معتقد اند که امریکا غرض مجادله علیه تروریسم و انهدام نظام طالبی به افغانستان هجوم نیاورد، بلکه هدف اصلی دسترسی کورپوریشن های امریکائی به ثروت زیرزمینی و عاید ناشی از قاچاق مواد مخدره این کشور بوده است. زمینه های زیادی برای بازداشت بن لادن وجود داشت، لکن همه فرصت ها عمداً از دست داده شد که جنگ در افغانستان زود به پایان نرسد. بنابراین حلقهات سیاست خارجی امریکا طرح افپاک (Afpak) را ریختند که هدف از آن آوردن افغانستان و پاکستان زیر یک تیتر عملیاتی بوده است. بدین معنی که نیرو های متجاوز بدون اشکال به کشتار و تخریب به هر دو طرف خط غیر حقوقی دیورند فعالیت می کنند و اهداف خود را ضربه می زنند.

تجاوز به افغانستان و عراق برای تعمیم دموکراسی، حقوق بشر و یا حقوق زن نبود، بلکه فقط برای چپاول ثروت و ذخایر طبیعی این کشور و احداث لوله گاز بود که عطش کورپوریشن های امریکا را فروکش دهد. امپریالیسم برای رسیدن به هدف، انواع تکنیک ها را بکار برده است: تعمیم فحاشی و مسیحیت، دامن زدن اختلافات قومی، مذهبی و لسانی، تعمیم قاچاق مواد مخدره، تربیه جواسیس در تمام سطوح، خلق میلیشیا های قومی در کشتار یک دیگر و سرانجام نصب یک دولت مزدور که حامی امپریالیسم و استعمار باشد. امپریالیسم همچنان تروریسم و بی امنیتی را ذریعه عمل خود گسترش میدهد تا ماندگار شدن متجاوزین مشروعیت یابد. درین راه جانفشانی عده ای از دست پروردگان و فروخته شده گان در تبلیغ به نفع امپریالیسم و ادامه اشغال کشور بهترین وسیله تبلیغاتی برای نیرو های متجاوز و طرح های استعماری آنهاست. امریکا افغانستان و عراق را ارادی ترک نمی گوید مگر اینکه با ضربات خرد کننده و مبارزه و مقاومت تاریخ ساز مردم افغان و عراق مواجه گردد.

عکس های وحشتناک و دلخراشی را که در پائین مشاهده می کنید از سایت گلوبل ریسرچ (Global Research) اقتباس شده و به حامیان تجاوز تقدیم می شود تا وجدان و شرف از دست داده خود را باز یابند و بدانند که امریکائی های متمدن چه ارمانی برای هم میهنان (ببخشید که هم میهنان گفتیم) شان آورده اند. امید که با دیدن این عکس های زنده حد اقل روحیه انسانیت و شرافت در وجدان مزدوران استعمار یک کمی (?) احیا گردد.



تلاشی بدن یک زن افغان توسط عسکر خونخوار امریکائی و داخل شدن در خانه یک زن افغان



چه وحشت با افتخار برای امپریالیزم و حامیانش



تحفه های فراموش نشدنی امپریالیزم



روش انسانی متجاوزین و تحایف حقوق بشر؟

توطئه های جهانی امپریالیزم دهمین سال تجاوز امریکا به افغانستان

(۴)

طولانی ترین جنگ در تاریخ امپریالیزم امریکا، نتایج زیان بخشی برای مردم امریکا داشته است. مالیه مردم امریکا صرف تجاوز این کشور و کشتار مردم بیگناه دیگر ملل می شود. امریکا از تجاوز خود به افغانستان چیزی بدست نیاورده است. مذاکره با طالبان از نظرگاه سیاسی و ستراتژیک برای یک قدرت بزرگ جهانی خود به منزله شکست تلقی می گردد. حیثیت جهانی امریکا رو به کاهش بوده و مصارف گزاف جنگ کمر اقتصاد این کشور را شکستاده است. بی جهت نگفته اند که "افغانستان گورستان امپراتوری هاست." اداره تجاوز کار اوپاما روز های دشواری در پیشرو دارد. اما خبر خوش اینکه هر روزیکه می گذرد بر بیداری نسل نو و پیش آهنگان نوین تاریخ افزوده می شود.



صحنه های نشاط آفرین برای نظامیان امریکائی

خبر های بدی از جبهه جنگ تحمیلی بر مردم افغانستان به گوش اوباما میرسد. روزی نیست که چند تن از عساکر پیمان تجاوز کار ناتو به قتل نرسند، خطوط مواصلاتی و اکمالات ناتو نابود نشود و تلفات مرگبار به متجاوزین وارد نگردد. همچنان روزی هم نیست که یک و یا چند تن از مزدوران داخلی اجانب به خاک و خون نخلتند و اعضای بیگناه فامیل های این گروه خائن به کشور بی موجب داغدار نشوند. جنگ غیر ضروری و بی حاصل، افغانستان را به لبه پرتگاه سقوط قرار داده و مردم و کشور ما را طعمه خائنان و اجانب حریص ساخته است. افغانستان امروز در دست چند اوباش و جاسوس افتاده است.

تجاوز به افغانستان، امریکا را به سوی ورشکست شدن و غرق شدن در قرضه های بی حساب رهنمون کرده است. امریکا هر ماه بیش از یک و نیم بلیون دالر پول قرضه را در جنگ تجاوزکارانه ای خود در افغانستان به مصرف می رساند تا بتواند نیات امپریالیستی خویش را برآورده سازد. هر عسکر امریکائی سالانه یک میلیون دالر هزینه برمیدارد که بار گرانی بر دوش مالیه دهندگان امریکائی محسوب می شود. امریکا خلاف دساتیر حقوق بین الدول، هزار ها افغان را بدون اتهام و محکومیت در زندان های علنی و مخفی محبوس ساخته و انواع زجر و شکنجه و اعمال خلاف شرافت انسانی را بر آنها روا میدارد. طیارات بی پیلوت سی آی ای (درون) در مناطق سرحدی کشتار های فراوانی به راه انداخته اند. به عقیده علمای حقوق بین الدول، این اعمال ضد بشری امریکا میتواند "جنایات جنگی" شمرده شود.



عملکرد انسان دوستان امریکائی

با تجاوز به افغانستان، امریکا طبق فرهنگ سیاسی اش فاسد ترین و جانی ترین افراد را به قدرت رسانیده است. حامد کرزی و برادران فاسدش، گروه خائن شورای نظار و جمعیت، افراد آدمخوار گلم جم دوستم و وحشیان حزب وحدت و ریشو های مرتجع مانند سیاف و حضرت و نقیب، پرچمیان و خلقیان چند بار فروخته شده، انقلابیون کاذب و سائر جانیان و فاسقان نظام های شاهي و جمهوریت و جواسیس در راس هرم سیاسی قرار گرفتند. ما مشاهده می نمائیم که این دست نشاندگان اجانب چه محشری در افغانستان برپا کرده و چه مصیبت های بر مردم ما تحمیل نموده اند. خیانت و رشوه ستانی، قاچاق مواد مخدره، اختلاس و دزدی، ترویج فحشا و فساد اخلاق همه محصولات صادراتی امپریالیزم بوده است. به راه انداختن انتخابات مضحک پارلمانی را مشاهده کردیم که با چه سرشکستگی پایان یافت. امتناع اکثریت مردم از رفتن به پای "صندوق های رای" پرده از چهره یکی از توطئه های امپریالیستی برداشت.



احترام امریکا به حقوق بشر

در داخل امریکا، احساسات ضد جنگ رو به گسترش است. صدای اعتراض در هر کنج و کنار امریکا فزونی میگیرد. مردم این کشور دیگر به وعده ها و نیرنگ های انتخاباتی کاندیدان احزاب ارتجاعی دموکرات و جمهوری خواه باور ندارند و اعتماد خود را در مجموع نسبت به سیستم از دست می دهند. اقتصاد امریکا هنوز هم در حال احتضار بسر میبرد. با وجود وعده های اداره اوباما در بهتر شدن وضع اقتصادی کشور، هیچگونه بهبودی در افق به نظر نمیرسد. تورم پولی

و بالا رفتن قیمت ها، خانواده های کم عاید را سخت زیر فشار قرار داده است. با نزدیک شدن انتخابات دوره ئی که در ماه نوامبر برگزار میشود، اداره اوباما و کاندیدان حزب دموکرات خود را در مضیقه و حتی باخت سیاسی می بینند. مصارف کمرشکن یک جنگ تجاوزکارانه در افغانستان و افزایش سرسام آور قروض امریکا، این کشور را درمانده ساخته است.

ده سال جنگ و تجاوز در افغانستان به جز بربادی و کشتار برای مردم ما و شکست و سرافکندگی برای امریکا چیزی دیگری به ارمغان نیاورده است. فاتحان اصلی این جنگ، صاحبان سرمایه و تولید کنندگان اسلحه اند. کورپوریشن های انحصاری برای شکست طالبان به افغانستان لشکرکشی نکردند، بلکه برای غارت ثروت طبیعی سرزمین بلاکشیده ما و کشت و مات رقبای جهانی تشریف فرمای آن دیار گردیدند. مهمان ناخوانده سرانجام از خانه رانده خواهد شد.

توطئه های جهانی امپریالیزم حاکمیت خانمان سوز سرمایه

(5)

حاکمیت برباد کن صاحبان سرمایه که منحصر به چند فامیل و بانک های استثمارگر است، سرنوشت جهان را رقم میزند. این گروه های نخبه جنگ ها را به راه می اندازند، نظام ها را برهم میزنند، ثروت جوامع ضعیف و ناتوان را به غارت میبرند، ویران و کشتار میکنند تا حاکمیت جهانی آنها تأمین گردد. البته رقابت های درونی میان آنها که بعضاً ناگزیر هم است، باعث میشود که جنگ های تباہ کن جهانی به وقوع بپیوندد و تباہی های بیشماری را سبب گردد. برای این گروه های خون آشام چیزی مقدس تر از سرمایه نیست. نابودی انسان ها و ویرانگری تمدن ها کمترین ارزشی برای صاحبان سرمایه ندارد.

گروه های تبه کار صاحبان سرمایه برای تسلط خود در چوکات دولت ها عمل میکنند. از همین جاست که رقابت های صاحبان سرمایه به فعل و انفعالات میان دولت ها مبدل میشود و در صورت برخورد منافع میان دولت ها که نماینده صاحبان سرمایه اند، آتش کشمکش ها و جنگ ها در سطوح منطقه ئی و جهانی شعله ور میگردد.

صاحبان سرمایه بانک ها، رسانه های مطبوعاتی، صنایع اسلحه سازی، صنایع نفت و گاز و حتا قاچاق مواد مخدره را در دست دارند. بانک های درجه اول مانند بانک امریکا (Bank of America) مورگان چیز (Morgan Chase)، سیتی گروپ (Citigroup) و ول فارگو (Wells Fargo) ملکیت گروه حریص نخبه است. قوای نظامی امریکا، ناتو، استخبارات داخلی و خارجی (سی آی ای و اف بی آی) و اجیران جنگی متعلق به همین گروه نخبه اند که کسی توان رویارویی را با آنها ندارد. همین ها اند که رئیس جمهور می سازند و برای این منظور انتخابات تصنعی را به راه می اندازند. کسانی که سطحی می اندیشند به این تصورند که مردم رئیس جمهور را انتخاب می نمایند، نه دیگران. ما شاهد صحنه سازی های انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ بودیم که چطور

صاحبان سرمایه تصمیم گرفتند که جورج بوش را به تاج و تخت امریکا برسانند تا بتواند بهتر از الگور خدمت گذار آنها باشد.

صاحبان سرمایه موسسات تحقیقاتی، ژورنال ها و رسانه های خبری متعددی را در دست دارند که همراه با محققین طراز اول زمینه فکری و تیوریک حاکمیت جهانی آنها را رقم میزنند. افرادی معروفی مانند هنگتن (Huntington)، کیسینجر (Kissinger) و برژینسکی (Brzezinski) چهره های شناخته شده اند که از سالیان متمادی بدینسو در خدمت صاحبان سرمایه قرار داشته و آنها را در حدود موسسات معروف تحقیقاتی مانند انجمن سیاست خارجی، مرکز مطالعات ستراتیژیک و بین المللی و موسسه کسینجر و همراهان در امریکا و انستیتوت سلطنتی امور بین المللی در برتانیه برای تداوم حاکمیت جهانی شان مشوره میدهند. افرادی دیگری مانند ولفوویتز (Wolfowitz)، کرسستول (Kristol)، کاگان (Kagan) و دهه ها تن دیگر تیوریس های اداره بوش بودند که جهان را به خاک و خون کشانیدند و صد ها هزار تن را در افغانستان و عراق کشتند. اکنون هم شاخه دیگری از همین گروه در چوکان اداره اوباما فعال اند و راه را برای توسعه طلبی صاحبان سرمایه در امریکا بیشتر هموار می نمایند. تداوم اشغال افغانستان و عراق و تجاوز ناتو به لیبیا غرض غارت ثروت نفت و گاز این کشور و شعله ور ساختن جنگ های محلی و منطقه ئی که بالاخره شرق میانه را به یک آشوبتس جدید تبدیل خواهند کرد، جزء توطئه های جهانی امپریالیزم است.

حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱ سال ۲۰۰۱، بهانه طلانی در اختیار گروه نخبه گذاشت. به بهانه مبارزه برضد تروریزم، آسیای مرکزی در سال های نخست بعد از سقوط شوروی، برحسب مشوره بریزنسکی آماج یورش اقتصادی و ستراتیژیک امریکا قرار گرفت. کمپنی های نفت و گاز امریکا برای غصب ثروت آسیای مرکزی به این منطقه سرازیر شدند. با وجود شکست بعدی از چین در بازی ستراتیژیک این منطقه، امریکا کاملاً از صحنه بدر نشده است. دولت امریکا به نمایندگی از گروه نخبه این کشور افغانستان و عراق را در تصرف خود درآورد و اوباش ترین افراد را در اریکه قدرت نشاند و صد ها هزار تن را به هلاکت رسانید. ثروت بیکران زیر زمینی افغانستان و نفت و گاز عراق صاحبان حیوان صفت سرمایه را به هر نوع درنده گی وادار میسازد. ایجاد مراکز نظامی امریکا در افغانستان که یک تعداد از "مادر خطایان" به دفاع آن برخاسته اند، صرف برای غارت ثروت کشور ما و نگهداری از منافع امریکا در منطقه تاسیس خواهد شد، نه به خاطر حمایت افغانستان از شر کشور های همسایه. این غلام صفتان فرومایه در امریکا، فرانسه، آلمان و برتانیه کمین گرفته اند تا هندوکش را به باداران خود بفروشند.

غرض تسلط به هر ساحه ای از جهان، امریکا همچنان قادر شده است که مراکز نظامی متعددی را در پولند، بلغاریه، رومانیه و جمهوری چک تاسیس نموده تا از آنها در یورش های نظامی اش علیه هر کشور نافرمان در اروپا و ماورای آن استفاده نماید. روسیه و چین از نگاه صاحبان سرمایه، رقبای خطرناک محسوب میگردند و به هر قیمتی که است باید مهار گردند. در ساحه رقابتی چین مقام اول را حایز است. رشد و انکشاف سریع اقتصادی و نظامی چین، امریکا را به اندیشه ای از دست دادن مقام اول نظامی در جنوب شرق آسیا و بحر هند انداخته است. امریکا مشوق آغاز جنگ گرم بین هند و چین است. با تصادمات نظامی، منابع اقتصادی و صنعتی هند و چین صدمات جبران ناپذیری را تجربه خواهند کرد و آهنگ رشد اقتصادی هر دوکشور را بطی

خواهد ساخت. اینجاست صاحبان سرمایه را خدا میدهد که با حمایت یکی علیه دیگری، حاکمیت شان دوباره در این گوشه جان تثبیت گردد.

صاحبان سرمایه برای سرکوبی نهضت های آزادیخواهی واقعی و تخریب و انهدام نظام های خلاف میل، اجیران را در خدمت خود دارند. اجیران از جانی ترین افراد گردآوری میشوند و تحت تربیه قرار میگیرند. نظامیان متقاعد امریکا و افراد موسسات امنیتی خصوصی در رأس اجیران تعیین میگردند. هر زمانیکه فرمان بدست آوردند، اقدام به کشتار و انهدام می نمایند. در حال کنونی اجیران در افریقا، شرق میانه، افغانستان و سایر کشور های دیگر فعال اند تا هر گونه جنبش آزادیخواهی را سرکوب نمایند.

صاحبان سرمایه از اقشار فاسد حاکم در جهان پشتیبانی می نمایند و آنها را در بدل اعطای ثروت کشور شان در زیر بال خود می گیرند. ما مشاهده می کنیم که چطور صاحبان سرمایه از شیخ های مزدور صفت عرب، نظامیان درنده خوی امریکای جنوبی، جانیان حاکم در افریقا و شرف باخته گان در افغانستان و پاکستان حمایت می نمایند. اصطلاحات حقوق بشر، حقوق زن، دموکراسی و آزادی جعلیاتی بیش نیستند. امپریالیزم برای تسلط و حاکمیت جهانی خود به تبلیغ چنین اصطلاحات میان تهی که خود هم به آن معتقد نیست ضرورت دارد. افراد سبک مغز و کودن زودتر در دام بردگی می افتند و مزدوران به دوران رسیده به مقام عالی دولت نصب میشوند.

توطئه های جهانی امپریالیزم اشکال خاصی بخود میگیرد و دولت های امپریالیستی وارد بازار میشوند تا حاکمیت جهانی سرمایه تداوم یابد.

توطئه های جهانی امپریالیزم

آمادگی تجاوز به لیبیا

(۶)

شرق میانه و شمال افریقا در تلاطم سیاسی دست و پا میزنند. خیزش های مردمی، آسایش رهبران ضد مردمی این منطقه و حامیان امپریالیستی شان را برهم زده است. جریانات سیاسی شرق میانه و سرعت تغییرات در کشور های منطقه تحلیلگران امور شرق میانه و شمال افریقا را در حالت سرگیچی قرار داده که نمی توانند پیش بینی های خود را قبلاً ارائه دهند. در تحریر فعلی، توجه خود را بر لیبیا معطوف میدارم که بیشتر امپریالیزم را در سراسیمگی قرار داده است.

با وجود دین و زبان مشترک، هر یک از کشور های شرق میانه و شمال افریقا دارای خصوصیات خاص سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود است که همان کشور مورد نظر را از سائر سرزمین های این منطقه متمایز میسازد. درین جاست که یک تعداد از محققان به شمول محققان غرب

مسائل شرق میانه و شمال آفریقا دچار سردرگمی شده و در تحلیل و ارزیابی خود از حوادث این قسمت از جهان مرتکب اشتباه جبران ناپذیر می گردند. تحلیل گران سطحی اندیش غرب به این عقیده اند که نمونه زلزله های سیاسی تونس و مصر در سایر کشور های منطقه قابلیت تطبیق خواهد یافت. در حالیکه چنین نیست و باید دگرگونی هر کشور منطقه را با در نظر داشت ترکیب خاص سیاسی و اجتماعی آن جداگانه مورد ارزیابی قرار داد. اما اینرا هم بایست بدانیم که شرق میانه آستان تحول و دگرگونی ها است که برای اکثر تحلیل گران سرعت تحقق آن نمیتواند قابل پیش بینی باشد.

جریان حوادث تونس و مصر از نگاه کیفیتی متفاوت از لیبیا است. خیرش های مردمی در تونس و مصر از پایتخت های این کشور ها (تونس و قاهره) آغاز شد و تا زمان خلع قدرت رهبران مورد نظر در پایتخت و دیگر شهر های پرنفوس مانند اسکندریه باقی ماند. در لیبیا تمرکز مخالفان نظام قذافی در بنغازی یکی از شهر های دور از مرکز قرار دارد که آهسته آهسته و در صورت موفقیت به جانب طرابلس پایتخت این کشور پیشروی میکنند. مبارزات مردم در مصر و تونس بیشتر طبقاتی بود در حالیکه کشمکش در لیبیا قبیله ئی است که در نتیجه خصومت میان افراد گروه حاکم که متعلق به قبایل مختلف اند، شاید به یک خانه جنگی تماماً عیار مبدل شود. در تونس و مصر، فقر و ناتوانی در میان مردم بیداد میکند و مردم نادار و فقیر در مقابل قشر ثروتمند حاکم صف آرائی نموده اند. در لیبیا امتیازات سیاسی و فقدان امتیازات سیاسی قبیله ئی نارامی های فعلی علیه نظام قذافی را سبب گردیده است. مردم لیبیا مانند مردم تونس و مصر در فقر و تنگدستی بسر نمیرند. عاید سرشار از نفت و گاز عاید سالانه فی نفر را در لیبیای شش و نیم میلیونی به ۱۲۰۰۰ دلار تقرب داده است. تونس و مصر دو متحد امریکا بوده اند، در حالیکه لیبیا در صف مخالف این دو کشور قرار دارد و روابطش با امریکا هنوز هم دوستانه نشده است. مبارزات مردمی در تونس و مصر دو رهبر دست پروده امپریالیزم امریکا را خلع قدرت نمود. در لیبیا، کشمکش قبیله ئی میان افراد قشر حاکم متوجه از قدرت انداختن یک دکتاتور خود کامه اما "ضد غرب" است.

پس مشکل در کجاست؟ بدون کمترین تردید که قذافی، مبارک و بن علی کرکتر و نقاط مشترک در روش ضد دموکراتیک با مردم خویش داشته اند، اما قذافی مانند دوی دیگر کاملاً تابع خواهشات استعماری امریکا و اروپا نیست. به عبارت دیگر، قذافی یک دکتاتور نسبتاً مستقل عرب است نه دکتاتور آرایش شده غرب. از همین جاست که صحبت اوباما و رهبران کشور های اروپائی به ارتباط لیبیا و قذافی تند تر و تهدید آمیز تر نسبت به گفتار شان در مورد بن علی تونس و مبارک مصری بوده است. امپریالیزم هرگز حاضر به پذیرش رهبر مستقل یک کشور جهان سوم نیست، آن هم کشور صادر کننده تیل و گاز که مقدار عظیم دخایر نفتی را در خود دارد. لذا به هر نحوی که باشد، باید رهبر مستقل را از پا درآورد صرف نظر از اینکه دموکرات باشد یا دکتاتور. منابع طبیعی این کشور ها باید در اختیار کورپوریشن های بزرگ امریکائی و اروپائی قرار گیرد وگرنه امپریالیزم اراده خود را به زور بر کشور های مورد نظر تحمیل خواهد کرد.

امریکا، فرانسه، جرمنی، ایتالیه، برتانیه از قبل میدانستند که قذافی یک دکتاتور و ناقض حقوق بشر است. اما مراودات تجارتي وسیع بین لیبیا و این ممالک برقرار بوده است. تا زمانیکه منافع کورپوریشن ها ایجاب میکند، دادوستد تجارتي با یک دکتاتور نیمه مستقل خودکامه و ضد مردمی مشروع تلقی میگردد. به مجردیکه بحران سیاسی در کشور مورد نظر ظهور میکند و مخالفت ها

با معاونت و یا بدون کمک اجانب علیه دکتاتور نضج میگیرد، روش زعامت کشور های امپریالیستی بروفق منافع کوپوریشن ها هم نوسان می یابد تا بتوانند طبق شرایط بحران خود را عیار سازند و منافع شان با استقرار نظام نوین در خطر مواجه نگردد. شعار های مزورانه در حمایت از حقوق بشر و آزادی های به اصطلاح دموکراتیک صرف برای اغفال مردم همان کشور و جهان نشخوار میشود تا زمینه برای تجاوز آماده گردد. ما چنین حالت را در لیبیای کنونی مشاهده می کنیم.

امریکا کشتی های جنگی خود را جانب سواحل لیبیا در حرکت انداخته است. تهدیدات شفاهی اوپاما دال براینکه امریکا هر گونه حق انتخاب به ارتباط بحران لیبیا را برای خود مجاز میداند، آشکارا نیات امپریالیستی این کشور را نمایان میسازد. محافظه کاران تندرو و چهار آتشه امریکا مانند پال ولفویتس معاون وزارت دفاع در دوره مصیبت بار بوش و سائر همراهان وی تجاوز امریکا را به لیبیا سفارش می نمایند. کشور های عضو اتحادیه اروپائی از تعزیرات شدید اقتصادی و مصادره ذخایر لیبیا حرف می زنند اما تا اکنون نسبت برخورد منافع به کدام نتیجه نرسیده اند. ناتو و امریکا تهدید نمودند که قوای هوائی لیبیا را از حق پرواز بر فضای این کشور محروم خواهند ساخت تا نتواند حامیان قذافی مخالفین را از هوا درهم بکوبند. اگر تهدیدات امپریالیستی جامه عمل بپوشد، لیبیا برحسب طرح های استعماری چند پارچه خواهد شد. چنین تهدید ها بیان کننده آرزو های شوم امپریالیزم است که حاکمیت کامل بر جهان را در سر می پروراند.

شاخه افریقائی ناتو در ادیس آبابا به آهستگی فعالیت خود را آغاز کرده است. افریقا بزودی به میدان جنگ بین امریکا و چین مبدل خواهد شد. پنج میلیون کارگر و انجنیر چینی برای اعمار مجدد در بعضی کشور های قاره افریقا به شمول لیبیا فعالیت دارند تا زیربنای اقتصادی آنها را در بدل تیل و مواد خام مدرن سازند. فعالیت های تخنیکی و اقتصادی چین از چشمان تیز ناتو و امریکا دور نمی ماند. به هر قیمتی که است باید جلو پیشروی چین را در قاره افریقا گرفت. لیبیا هم نمیتواند ازین توطئه امپریالیستی در امان باشد.

توطئه های جهانی امپریالیزم لیبیا به قرن حجر رفت

(۷)

دوکتورین هول و وحشت (Shock and Awe) رمزفیلد وزیر دفاع جورج بوش که عراق را به خاک یکسان کرد، بار دیگر کلاً در لیبیا عملی گردید. بزرگترین قدرت های جهانی با استفاده از ماشین عظیم جنگی، یک کشور کوچک و ناتوان را تکه تکه کرده و آن را به قرن حجر روانه کردند. ۹۰ فیصد زیربنای اقتصادی و ساختار فزیک لیبیا نابود گردید و ده ها هزار تن کشته شدند تا آرزو های صاحبان سرمایه در کوبیدن کشور های "سرکش" برآورده گردد. شش ماه ویرانی و جنایت بالاخره به قتل وحشیانه قذافی و کردار ضد انسانی نوکران استعمار در معامله با وی پایان یافت و غرب وحشی به یکی از اهداف دیگر حیوانی خود که انهدام هر گونه سد و مانع در راه قاپیدن و دزدی ثروت کشور های ثروتمند اما ضعیف است، رسید.



زمانیکه قوای هوایی پیمان تجاوز کار ناتو حریم فضائی لیبیا را مختص به خود ساخت، سرنوشت لیبیا و قذافی همان وقت رقم خورد. ناتو از آغاز هرگز به فکر حمایت افراد ملکی از گزند دکتاتور لیبیا نبود، بلکه این صرف یک بهانه برای سرنگونی نظام قذافی و اضمحلال زیربنائی لیبیا شمرده میشد. امپریالیزم غرب بعد از مدت بیش از ۴۰ سال دادوستد سیاسی و اقتصادی، قذافی را بیشتر مفید نمیدانست. بعضی روش های مستقلانه قذافی، نشتری بود که در چشم حریسان ناتو فرو میرفت. دو پروژه اقتصادی و مالی قذافی، نابودی او را سرعت بخشید:

اول - پروژه عظیم آبرسانی قذافی در افریقا مانع بزرگ برای نفوذ دوباره غرب در آن قاره بود. اگر استعمار در صدد انهدام لیبیا نمی بود، تکمیل این پروژه به کمک چین، بزرگترین دست آورد اقتصادی و زراعتی برای افریقا میبود و تعدا کثیری از کشور های قاره سیاه از آن مستفید می گردیدند.



دوم - قذافی تصمیم داشت که پشتوانه دینار لیبی را از دالر به طلا تبدیل نموده و یک پول واحد افریقای را با پشتوانه طلا روی صحنه آورد. در صورت موفقیت، این طرح توزیع ثروت افریقا را برای افریقا مد نظر داشت که در نتیجه، استقلال اقتصادی و مالی این قاره را قسماً تضمین میکرد. موفقیت چنین طرح ها که افریقا را به سوی خود کفائی میبرد و دست امپریالیزم غرب را در نهایت از افریقا کوتاه میساخت، برای تجاوز گران ناتو قابل تحمل نبود که ناظر زوال تدریجی نفوذ خود در قاره افریقا باشند.

بار ها به قذافی اخطار صادر شده بود تا از عملی ساختن چنان طرح ها دست بکشد اما او تسلیم تهدیدات غرب نگردید و همچنان به کار خود ادامه میداد. اگر طرح های مالی و اقتصادی قذافی عملی میشد و به مرحله ثمر میرسید، در توازن اقتصادی جهان تغییراتی به ضرر امپریالیزم غرب پدید می آمد. در سال ۲۰۰۳، صدام حسین میخواست تیل عراق را به یورو و بفروشد که زوالش را سبب گردید. قذافی هم به همان سرنوشت مرگبار حسین مواجه گردید، اما با روش ده مراتبه غیر انسانی تر. بعد از تجاوز اول امریکا به عراق، اعمال زور و قوه جز دوکتورین نظامی امریکا و ناتو گردید. دوکتورین زور و قوه حالی میدارد که اگر یک رهبر نافرمان از اوامر استعماری به تهدیدات شفاهی تن در ندهد، باید از قوه قهریه و زور در از بین بردن وی استفاده شود. با این دوکتورین، امریکا و ناتو وارد کارزار لیبیا گردیدند.

در جریان بمباران وحشیانه چند ماهه لیبیا و معاونت دوشادوش نیرو های اختصاصی امریکا و سایر کشور های عضو ناتو بالاخص برتانیه و فرانسه با شورشیان لیبی، سرانجام نیرو های وفادار به قذافی بسوی شهر سرته عقب نشینی کردند. یگانه سازمان استخباراتی که از محل اختفای قذافی آگاه بود، بی ان دی (BND) آلمان بود. اسپگل انلاین به تاریخ ۲۲ اکتوبر گزارش داد که "استخبارات آلمان موقعیت قذافی را میدانست و مامورین استخباراتی آلمان در یافتن وی کمک نمودند." این کمک جاسوسی آلمان بود که زمینه را برای امحای کامل دکتاتور قذافی مهیا ساخت.

وزیر دفاع فرانسه افتخار انهدام کاروان موتر های قذافی و همراهانش را به قوای هوایی فرانسه نسبت داد. وی گفت "طیارات جنگنده فرانسوی دسالت رافال (Dassault Rafale) با فیر راکت های هوا به زمین کار قذافی را به پایان رسانید. پنتاگون یعنی وزارت دفاع امریکا ادعا کرد که طیارات بی پیلوت امریکائی (Drones) با فیر راکت هائی به اسم "آتش دوزخ" (Hellfire) سرنوشت مرگبار قذافی را تثبیت نمود. این مهم نیست که راکت های کدام کشور قذافی را به کام مرگ برد، مهم این است که سرنوشت لیبیای بعد از قذافی چه خواهد شد؟ قصابان غرب و لاشخوران های داخلی در انتظار سهم خویش اند. هلری کلنتن با شنیدن خبر مرگ قذافی از خوشی در پوست نمی گنجید و بی مهابا قوله کشید که او (WOW). این است انسانیت (در واقعیت وحشت) غرب متمدن که مردم جهان سوم را به وحشی گری متهم می کنند.



بعد از انهدام کاروان موتر های حامل قذافی و وفاداران، جسد خون آلود قذافی در دست انسان کشتان به اصطلاح "انقلابیون" اداره موقت افتاد. این جاست که به هدایت غرب فاجعه خلق گردید. به قول گلوبل پوست (Global Post) مورخه ۲۴ اکتوبر، وحشیان اداره موقت قبل از کشتن برچه را به نشستگاه قذافی بی دفاع فرو بردند و او را بیشتر بی حرمت ساختند. امپریالیزم هدایت داد بود که قذافی نباید زنده بماند تا زمینه افشاگری اش به ارتباط همکاری چهار دهه لیبیا با غرب مهیا نگردهد. اداره دست نشانده موقت لیبیا اظهار داشت که قذافی در تبادله آتش بین موافقان و مخالفان به قتل رسید. اما ویدیوی جریان حادثه، بیانگر واقعیت دیگری است که هر انسان با وجدان را تکان میدهد.

اداره دست نشانده موقت به هدایت آمران ماورای ابحار اجساد قذافی و پسرش را در معرض تماشای مردم گذاشتند تا برای سائر رهبران بی گفت و نافرمان از او امر امپریالیزم درس عبرتی شود. اداره موقت ادعا کرد که اجساد قذافی و پسرش در سرد خانه گذاشته که کاملاً غلط از آب برآمد. خبرگزاری ها گزارش دادند که اجساد رو به پوسیدگی میروند و بوی زننده از آنها به مشام میرسد. بالاخره اداره موقت لیبیا اعلام کرد که اجساد قذافی و پسرش در یک محل مخفی دفن گردید تا در آینده جایگاه مقدس برای وفادارانش نگردد. سایت ای بی سی (ABC) گزارش داد که یکی از پسران زنده قذافی بنام صیف الرحمان قسم یاد کرده است که "انتقام خون پدر را خواهد گرفت." او گفت، "ما به مقاومت ادامه خواهیم داد. این کشور ماست. ما درین جا زندگی کرده و درین جا خواهیم مرد. شما موش صفتان که ناتو در عقب تان است به جهنم بروید."

امپریالیزم تا ایندم به اهداف خود در لیبیا رسید: قتل قذافی، انهدام کامل ساختار های زیر بنایی و اقتصادی لیبیا و دست یابی و چپاول ثروت این کشور. به شهادت و حکم تاریخ، این پیروزی و ویرانگری امپریالیزم دیرپا نخواهد بود. مردم لیبیا به پا خواهند خاست و کشور خویش را از اسارت نجات خواهند داد و امپریالیزم و مردورانش شرمسار تاریخ خواهند شد.

ششم

هدایات شیطانی حکومت مستعمراتی کابل

حکومت سر سپرده و بی ننگ کابل که متشکل از اوباش ترین انسانها است، در پائینترین سطح سقوط نمود. از نظامی که سراسر در ارتکاب شنیع ترین اعمال ضد بشری غرق است، نمیتوان بیشتر ازین توقع کرد. با وجودیکه نظام های فاسد و تابع استعمار در هر جایی که اند وجوه مشترک فراوان دارند، اما حکومت مستعمراتی کابل به ارتباط خیانت به کشور و حمایت از فاسد ترین افراد سر تمام نظام های مستعمراتی را خاریده است. درین نظام گندیده، شریف بر ناشریف، دزد ناموس بر حافظ ناموس، جاسوس بر وطن دوست، خائن بر صادق، ویرانگر بر معمار، رهن بر دزد بگیر و آدمخوار بر انسان دوست برتری کامل دارد. وقتیکه يك نظام با تمام دستگاه آن در لجزار فسق و فساد می افتد و از جایگاه انسانی به مقام حیوانی تنزل میکند، دیگر جایی برای زاری و التماس باقی نمی ماند. صرف باید برای سرنگونی چنین نظام و دفع اربابان بیگانه اش مجدانه تقلاء نمود. حال ببینیم که درجه فساد پیشگی و غلامی در نظام مزدور کابل تا کدام حد بالا رفته است.

حکومت مستعمراتی کابل تحت رهبری کرزی و دو معاون بی وجدانش هر يك ضیاء مسعود و خلیلی از طریق دلفک حکومت داکتر سپینتا مکتوبی به تمام سفارت خانه ها و نمایندگی های نظام مزدور صادر نمود و هدایت داد که:

بتاسی از تصمیم جلسه مورخ ۱۳۸۷/۴/۱۷ شورای وزیران ج.ا.ا. بمنظور تأمین اصل صرف جوئی در مصارف و رسیدگی بمشکلات عدیده ناشی از خشکسالی و افزایش قیم مواد و اجناس بدینوسیله ارقام می یابد تا از ترتیب دعوت و انجام مصارف به مناسبت تجلیل از روز ۲۸ اسد صرف نظر نمایند.

این بار اول است که نظر به ملحوظات خاص سیاست استعماری، از تجلیل جشن اسقلال در نمایندگی های افغانستان در خارج انصراف صورت میگیرد. من عقیده دارم که دست های قوی کشور های غاصب افغانستان (امریکا، انگلیس، ایران و پاکستان و حتی روسیه) در انصراف از تجلیل آزادی کشور از قید استعمار انگلیس در کار بوده تا توجه را به سوی چیز دیگری معطوف سازند. غرض تحمیل اراده استعماری و ضربه زدن بر غرور ملی مردم افغان، باز هم غاصبین خاک ما همراه با گروه های اهریمنی داخلی از طریق وزارت خارجه نظام مزدور غرض تجلیل از قتل احمد شاه مسعود چنین هدایت صادر میکنند:

به عموم نمایندگی های سیاسی و قونسلج.ا.ا. در خارج از کشور !
یاد داشت دار الانشا کمیسیون بر گذاری مراسم هفته شهید هفتمین سالگرد شهید احمد شاه مسعود قهرمان ملی واصل و مشعر است که تماماً سفارت خانه های ج.ا.ا. در خارج از کشور هفته شهید و سالروز شهادت قهرمان ملی کشور را تجلیل نمایند. بنا به تعقیب نامه شماره ۲۶۴ مورخ ۱۳۸۷/۴/۱۴ این وزارت

هدایت داده میشود تا در چوکات تخصیص ربعوار با تدویر مراسم ختم قرآن عظیم الشان این روز را برگزار نمایند. نماینده گی های افغانی در واشنگتن ، تهران، مشهد، اسلام آباد دوشنبه طبق رهنمود های جداگانه که قبلاً به سمع شان رسانیده شده اجراءات خواهند نمود .

درین هدایت هیچگونه تذکری از "صرف جوئی، مشکلات خشکسالی و افزایش قیم" نرفته است. هزار ها تن بینوا شب و روز از گرسنگی می میرند، اما این فرومایگان تاریخ برای تثبیت هویت ناپاک يك خائن به کشور میلیون ها دالر پول مردم را که از گدائی بدست آمده به طریق خائنانه به مصرف میرسانند. نظام فاسد کابل و هدایت دهندگان استعماری آن قصداً از تجلیل روز استقلال منصرف میشوند و عمداً از قتل يك جانی تجلیل می نمایند. نیرو های استعماری برای مردم ما می فهمانند که دست از هر گونه مقاومت بردارید و الا با این نوع تصامیم تحمیلی بار ها مواجه خواهید شد و کاری هم از دست تان بر نخواهد آمد. دست تان آزاد، خواه خوش شوید یا خفه، ما تصامیم خود را بر شما تحمیل می کنیم. فقط تسلیم شوید و گردن نهید و بردگی ما را مانند کرزی، خلیلی، ربانی، سیاف و مسعود و... بپذیرید. درین صورت از شر ما نجات خواهید یافت.

در روشنائی تجلیل از قتل احمد شاه مسعود، من عقیده دارم که توطئه های دیگری هم در حال تکوین است. مرکز این توطئه ها شرق و جنوب شرق افغانستان خواهد بود که بیشترین ضربات را در خلال ۳۰ سال اخیر تجربه کرده است. متجاوزین و حامیان داخلی شان (لاتی ها) باید دو هدف داشته باشند: محو روحیه آزادی خواهی و تحت انقیاد درآوردن مردم ما و یا نابودی کامل آنها.

مردم مبارز ما از بمب و راکت و طیاره هراسی ندارند. در حقیقت این مقاومت مردم ماست که لرزه بر اندام قوای استعماری و مزدوران داخلی شان انداخته است. استعمار از ترس مرگ نهائی و یا افتادن در زباله دان تاریخ به هر وسیله ئی دست میزند، میکشد، ویران میکند و تصمیم خود را تحمیل می نماید. با وجود همه خیانت ها، بی عدالتی ها و کشتار ها، به حکم تاریخ و بر مبنای مبارزات مهینی مردم ما پیروزی نهائی از آن ملت افغان خواهد بود. روز تجلیل از قهرمانان و شهدای واقعی دیر یا زود فرا خواهد رسید.

هفتم

بیدار شوید یا فنا شوید

مجله اتلانتیک منتشره امریکا در شماره جنوری - فروری سال ۲۰۰۸، مضمونی را تحت عنوان بعد از عراق همراه با يك نقشه جدید از شرق میانه و جنوب آسیا به نشر سپرده است.

در این مضمون و نقشه، افغانستان دیده نمیشود. استعمار جهانی در صدد تغییر جغرافیای شرق میانه و جنوب آسیا است که بتواند منافع نیرو های استعماری را تأمین کند. ملت افغان باید بیدار شود و نگذارد که دشمنان خارجی و داخلی به اهداف شوم خود برسند. با کمترین سهل انگاری، کشور و ملت ما بسوی بربادی و فنا خواهد رفت.



در ماه جون سال ۲۰۰۶، ژورنال قوای مسلح امریکا هم يك نقشه را ترسیم کرده بود که حاوی تغییرات عمده جغرافیائی در شرق میانه بود. بعضی مجلات، ژورنال ها و اخبار های امریکا، مضامینی را گزارش میدهند که غیر مستقیم نیات طبقه حاکم این کشور را منعکس میسازد. در صورت اعتراض، دولت امریکا از هر گونه مسئولیت شانه خالی میکند و اظهار میدارد که مطبوعات درین کشور آزاد است و حکومت هیچ گونه تسلطی بر آن ندارد. اما در حقیقت همین مطبوعات شخصی است که به نفع امریکا در صحنه سیاست جهانی عمل میکند. صرف "صدای

امریکا" يك تشكيل دولتی است که در مجموع خط مش رسمی دولت امریکا را انعکاس داده و اخبار را طبق طعم امریکائی بخورد جهان میدهد. با نشر مضامین تحریک آمیز، استعمار ذهنیت و عکس العمل مردم را ارزیابی میکند و خائنانی را که از طرح های استعماری پشتیبانی می نمایند مورد تفقد قرار داده و آنها را غرض استفاده برای آینده تحت تربیه میگیرد. افغانستان مثال عمده است. ازینرو نبایست اهمیت همچو مضامین را که وقتاً فوقتاً در اخبار ها، مجلات و یا ژورنال های غیر دولتی به نشر میرسند، نادیده گرفت. امریکا نتوانسته و نخواهد توانست که طبق دلخواه خود دموکراسی نوع امریکائی را درشرق میانه و جنوب آسیا پیاده کند. اداره بوش قبلاً به این ناکامی خود پی برده است، اما امریکا این مناطق را آرام نمیگذارد.

مجله اتلانتیک مینویسد که نتایج تجاوز امریکا بر عراق بی انتهاست. بطور مثال کرد ها صاحب يك کشور جداگانه شده، اسرائیل (!) محو گردیده و در سراسر شرق میانه و جنوب آسیا کشور های جدید بوجود آمده و بعضی کشور ها هم ناپدید خواهند شد. این طرح از سواحل مدیترانه آغاز و تا کنار دریای سند میرسد. بین این دو نقطه، کشور های اسرائیل، قلمرو فلسطین، سوریه، لبنان، اردن، عربستان سعودی، مصر، عراق، ایران، افغانستان و پاکستان واقع شده است. حدس زده میتوانید که تغییرات عمدی و اجباری جغرافیائی درین قسمتی از جهان چه نتایج مصیبت باری خواهد داشت؟ بیش از ۷۰ سال است که جهان با اشغال سرزمین های فلسطین دست به گریبان بوده و هنوز از معضله بیجا ساختن فلسطینی ها رهائی نیافته اند، چه رسا به اینکه میلیون ها تن را بیوطن ساخت و جغرافیائی جدیدی را بوجود آورد.

نیرو های مذهبی و محافظه کاران نو چهار آتش امریکا در راه اضمحلال جهان اسلام و پارچه پارچه ساختن این قسمتی از جهان سخت تلاش دارند. این دو گروه از نفوذ قابل ملاحظه ای در دولت و مطبوعات امریکا هم برخوردارند و ماهرانه طرح های خود را عملی می نمایند. با وجودیکه محافظه کاران نو از تغییرات عمده استعماری که خود در آن دخیل اند انکار می نمایند، فعالیت های مخفی آنها قبلاً آغاز گردیده و سعی میورزند که آنرا در عمل پیاده کنند. قرار دادن گروه ها و افراد مخالف نظام های فعلی منطقه در رأس هرم سیاسی در عراق و افغانستان میتواند مثال های عمده در پیاده کردن این طرح امپریالیستی باشد.

هموطنان! به نقشه نگاه کنید، متوجه خواهید شد که در شرق میانه و جنوب آسیای جدید، افغانستان وجود ندارد. در امتداد سرحدات جنوبی و شرقی کشور ما، دو کشور جدید التاسیس بلوچستان و پشتونستان خلق خواهد شد و پاکستان با بعضی تغییرات باقی خواهد ماند. استعمار جهانی قسمت های غربی و مرکزی افغانستان را به ایران خواهد داد و حصص مختلف شمال کشور را هم به ترکمنستان، ازبکستان و تاجکستان هدیه خواهد کرد.

ما به سرنوشت سایر کشور های نیز علاقمندیم، اما برای يك افغان واقعی سرنوشت کشورش مهمتر از سائر سرزمین ها است. این خود خواهی نیست، بلکه حب وطن است. با اندکترین غفلت، دیگر افغانستانی نخواهد بود که آرزوی تجزیه طلبان و میهن فروشان مسلکی هم همین است. دشمنان داخلی و خارجی افغانستان دست بدست هم داده و توطئه های اجانب را به مرحله اجرا میگذارند. هدیه ها و پول های فراوانی میان خائنان تقسیم میشود تا در راه پیاده کردن این طرح استعماری سهولت ایجاد کند. خاموشی و بی تفاوتی خیانت عظیم است. ما تجارب زیانبخشی از غفلت خود داریم که حال هزار ها آه و افسوس و کاشکه نمیتواند اشتباهات ما را جبران نماید. این

بی تفاوتی ما بود که میهن فروشان خلقی، پرچمی، تنظیمی، طالبی، جمعیتی و شورای نظاری بر سرنوشت ما حاکم شده و وطن را چند بار فروختند و یا اینکه به ویرانه ای تبدیل کردند. این گناه ما بود که دشمنان وطن را فرصت فراوان دادیم تا کشور را به بربادی بکشانند. پس مبارزات مستمر و بلا انقطاع در خنثی ساختن نقشه های استعماری يك ضرورت قطعی و حیاتی است و الا به سوی تباهی کامل خواهیم شتافت.

هشتم

پیشروی ایران به سوی افغانستان: توسعه طلبی، قومی - مذهبی، جاسوسی - فرهنگی

این مضمون در ماه مارچ سال ۲۰۰۷ به رشته تحریر درآمد که هنوز هم ارزش سیاسی خود را حفظ کرده است.

از سال ۱۹۷۹ بدینسو، سیاست خارجی ایران به ارتباط افغانستان نظر به حالات سیاسی کشور ما تغییر خورده است. در مجموع ایران در جستجوی افغانستانی است که نفوذ ایران در آنجا قابل پذیرش بوده، عمال شان در پست های حساس قرار گرفته و هرات به حیث حائل به نفع ایران شناخته شود. دهه هشتاد و بالاخص دهه نود، فرصت طلائی را برای نفوذ سازمان جاسوسی ایران در افغانستان مهیا ساخت. از اواخر سال ۲۰۰۱ بدینسو، ایران در تمام ساحات به سرعت در افغانستان به پیشروی خود ادامه داده است. هرج و مرج در کشور و موجودیت يك حکومت ناتوان در مرکز، هر دو کشور همسایه و دشمن افغانستان، یعنی ایران و پاکستان را در موقعیت بی نظیر قرار داده تا افغانستان را تخریب و تضعیف نمایند. همانطوریکه کنفرانس بن، زمینه را برای پخش نفوذ دوباره فدریشن روسیه و پاکستان آماده گردانید، به همان نحو، ایران را هم در بهره برداری از حالت ناگوار افغانستان یاری بخشید، خصوصاً غرب کشور که در قدم نخست آماج حملات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران گشته است. جواسیس ایران مانند جواسیس پاکستان، در تمام تار و پود کشور رخنه نموده اند. نظام کنونی افغانستان نه قادر است و نه مایل که جلو فعالیت های تخریبی ایران و عمال این کشور را بگیرد. در نتیجه، افغانستان هویت فرهنگی و سیاسی خود را به نفع ایران خواهد باخت. درین مضمون، شمه ای از فعالیت های استعماری ایران را در افغانستان در ساحات مختلف مورد ارزیابی قرار داده و متذکر میشوم که چطور ایرانی ها سعی دارند تا قسمت غرب افغانستان بالاخص هرات را از پیکر کشور ما جدا نموده و به ایران وصل سازند. این مضمون به هیچوجه کامل نیست و امید که هموطنان ما همانطوریکه کارنامه سیاه پاکستان و روسیه و عمال شان را در افغانستان افشاء میکنند، درین ساحه هم بیشتر تحقیق نموده و پرده از راز فعالیت های تخریبی و جاسوسی ایران و هویت عمال شان در افغانستان بردارند.

توسعه طلبی

نظام شاهی ایران، کودتای سال ۱۹۷۳ و استقرار جمهوریت در افغانستان را يك علامه خطرناکی برای سلطنت پهلوی تلقی نمود و میخواست که آنرا در آغاز سقوط دهد. شاه ایران مصمم بود که شورشی را در هرات و بالاخره کودتائی را به نفع برگشت پادشاه افغانستان به راه اندازد، به همان نحوی که امریکا با سرگونی حکومت مصدق، شاه ایران را دوباره بر تخت سلطنت نشاند.

اما بعداً فهمید که پادشاه سابق افغانستان به چنین يك ماجراجویی تن در نمیدهد. پس تصمیم گرفت همکاری خود را با جمهوریت نوین افغانستان تقویت بخشد. اکثر محققان به این عقیده اند که نزدیکی بیش از حد تهران با کابل یکی از دلایل کودتای روسی ماه اپریل سال ۱۹۷۸ علیه جمهوریت محمد داوود بود. تجاوز شوروی به افغانستان، آیت الله خمینی را در يك حالت سرگیچی قرار داد. از یکسو، ایران نمیتوانست که این تجاوز را نادیده بگیرد و از سوی دیگر توان اینرا نداشت که از عهده مخالفت با مسکو برآید. تجاوز شوروی به افغانستان مقارن بود با بحران گروگانان امریکا در ایران که روابط ستراتیژیک امریکا - ایران را پایان بخشید و ایران را به انزوای سیاسی کشانید. برای نجات خود، آیت الله ها به مسکو روی آوردند. با پالیسی دوگانه، ایران از روی ظاهر تجاوز شوروی را به افغانستان محکوم کرد، اما از جانب دیگر با همان متجاوز روابط بسیار نزدیک سیاسی و اقتصادی برقرار نمود. مهمترین نقش ایران درین دوره، دوری اش از محور واشنگتن - ریاض - اسلام آباد بود. ایران نخواست که مانند پاکستان در خط مقدم جنگ علیه شوروی قرار گیرد. به مجاهدین واقعی افغان موقع داده نشد که از خاک ایران علیه متجاوزین روس استفاده نمایند. پادشاه شوروی هم به ایران قابل ملاحظه بود. بعد از شکست در افغانستان و سقوط آخرین حکومت دست نشانده شوروی در کابل در اپریل سال ۱۹۹۲، قسمت اعظم عمال شوروی که به اقلیت های قومی تعلق داشتند، به استخبارات ایران پیوستند. راه برای پیشروی ایران بسوی افغانستان نسبت به گذشته باز گردید.

داکتر اکرم عثمان که شناخت خوبی از ایران دارد، در مقاله خود تحت عنوان "افغانستان در منگنه فشار همسایه ها" که در سایت افغان - جرمن هم گزارش یافت، چنین نگاشت:

با تاسف فراوان حاکمیت موجود در ایران از همسایگی با افغانستان تعبیری دیگری دارد. مسافرانی که از راه «سرحداری اسلام قلعه» داخل کشور ما میشوند با شگفتی می بینند که سرحداری ایران چندین کیلو متر به داخل افغانستان لغزیده است - بی توجه به «پیله ها» و علایم مشخصی که از زمان «فخرالدین التای» میانجی ترک، به منظور تثبیت مرز های مملکتین نصب مشخص و برقرار شده بود. گفته میشود که جمهوری اسلامی ایران به بهانه تاسیس بازارچه ای در «نقطه صفر!» یا حد فاصل سرحدات دو کشور، به چنین اقدامی دست یازیده است که با سکوت حکومت افغانستان مقابل شده است. شکی نیست که چنین برخوردی از ضعف افغانستان مایه میگیرد. حکومت افغانستان که خود را در چنبره فشار همسایه ها شرقی و غربی اش حس میکند خود را ناگزیر از چشم پوشی می بیند و قضیه را تلویحاً به فردا احاله می نماید... سیاست جمهوری اسلامی ایران در مورد افغانستان خبر از برپائی يك «کلونی فرهنگی» ایران در داخل افغانستان و تاجکستان میدهد. این شیوه های پیشامد، از چشم مردم افغانستان پوشیده نمی ماند و همان عواقبی را بدنبال داشت که بعد از برآمد صفویه، به ظهور رسید.

طوریکه متن بالا نشان میدهد، ایران در صدد مستعمره ساختن افغانستان است. عمال ایران در تمام زمینه ها بطور کافی تعلیمات لازم را دیده اند تا در صورت ضرورت مانند ستون پنجم ایران برای اضمحلال افغانستان داخل عمل گردند. خطر اول متوجه ولایات غربی کشور بالاخص هرات است که فاشیزم ایران از قرن ها بدینسو به آن چشم دوخته است. نفوذ قابل ملاحظه ایران

در هرات در حقیقت منبع خلق تشنج بین سنی ها و شیعه های هرات گشته که هیچ وقت چنین سابقه نداشته است. مال التجاره ایران در بازار های هرات به وفرت دیده میشود. ایران برای توسعه پلان های استعماری خود میلیون ها دالر برای اعمار مکاتب خصوصی و شفاخانه ها مصرف میکند. درین جا یادآور میشوم که ایران از سالیان دیرین بدینسو تصمیم داشته است که يك دالان زمینی از سرحد ایران تا مناطق مرکزی افغانستان اعمار نماید تا به آسانی بتواند درین منطقه رخنه کرده و به دست پرورده های خود در سمت مرکزی کشور کمک برساند. هدف ایران ازین پروژه، تثبیت سیطره ایران بر سمت مرکزی کشور و قلع و قمع نیرو های ملی گرای هزاره است که مانند حزب وحدت در خدمت ایران قرار نگرفته اند. رادیو سحر در هرات بتاريخ ۳۰ جنوری سال ۲۰۰۷، گزارش داد که عبدالصمد ستانکزی والی اسبق فراه نگرانی عمیق خود را نسبت مداخلات ایران در افغانستان و خلق نارامی در تربیه اجیران ضد افغانستان ابراز داشته است. ستانکزی اظهار داشت:

کمپ شمس آباد پناه گزینان در آنسوی سرحد بیک مرکز تربیه مخالفین دولت افغانستان تبدیل شده است. هدف ایران تحت تاثیر قرار دادن هویت ملی ما و در نهایت انهدام آن است. در حال حاضر، تعداد زیادی از مخالفین دولت در کمپ شمس آباد اند و اطلاعات ادعای ما را ثابت کرده است. این مخالفین حکومت توسط ایرانی ها آموزش می بینند و دوباره به افغانستان فرستاده میشوند.

سایت ریدف (Rediff.com) بتاريخ ۲۰ جولای سال ۲۰۰۴، مضمونی را تحت عنوان "القاعده و رابطه ایران: دست ایران در بی نظمی افغانستان" گزارش داده و از قول یوسف پشتون نطاق یکی از جنگ سالاران حامی حامد کرزی چنین متذکر شد، "اجنت های ایران اسلحه را بسوی ولایت جنوبی هلمند قاچاق نموده و ایرانی ها افراد حاجی اسماعیل خان را آموزش میدهند." سایت ریدف توضیح میدهد که اسماعیل خان هزار ها تفنگ اتوماتیک AK-74 ایرانی را که در فابریکه ساخت روس ها در نواحی تهران تولید میشود، بدست آورد. يك منبع نزدیک به حامد کرزی ادعا نمود که صاحب منصبان ایرانی در میلیشیای ۲۰۰۰۰ نفری اسماعیل خان دیده شده اند. يك منبع موثق گفت، یکی از این صاحب منصبان جنرال علی بلوکیان نام دارد که قبلاً منحیث مشاور اما در واقعیت مامور اطلاعاتی اداره استخبارات اردوی ایران بود که با حزب الله لبنان همکاری میکرد. اسماعیل خان در آن وقت یکی از رقبای سرسخت حامد کرزی بشمار میرفت و مخفیانه بقایای طالبان را تحریک میکرد که تحت رهنمائی تهران بر قوای ائتلاف در جنوب افغانستان حمله نمایند. اطلاعات همچنان میرساند که اعضای پاسداران انقلاب که تحت نظر آیت الله خامنه ای اجرای وظیفه میکنند، متواتر با افراد القاعده دیدار می نمایند. علی فلاحیان وزیر سازمان اطلاعات ایران (اداره جاسوسی) و احمد واحدی رئیس قوای قدس با الظواهری مرد شماره دوی القاعده در تماس دایمی اند. حلقات دیپلوماتیک در کابل معتقد اند که القاعده با کمک ایران به حملات خطرناکی بر ضد حکومت کرزی دست خواهد زد. در حین وقت برای انحراف اذهان عامه و برای اینکه از غضب و اشنگن تا مدتی درآمان بماند، ایران طوری در صحنه سیاسی افغانستان عمل میکند که گویا مخالف سازمان تروریستی القاعده و طالبان است. بطور مثال، خبرگزاری رویتر بتاريخ اول مارچ سال ۲۰۰۷ از قول برنت روبین (Bernett Rubin) مشاور امریکائی لکدر براهیمی نماینده ملل متحد در افغانستان چنین گزارش داد. روبین میگوید که "ایرانی ها به او گفته اند که القاعده يك تهدید جدی برای افغانستان شمار میرود که میتواند نتایج وخیمی هم برای ایران داشته باشد.... هر باریکه با مامورین رسمی ایران دیدار میکنم، به من

میگویند که به حکومت امریکا خاطر نشان سازم که با طالبان مصالحه نکند." درین جا دورویی، فریبکاری، ترسوئی و تملق ایرانی را به وضاحت مشاهده میکنیم .

قومی - مذهبی

ایران در آغاز بیشترین توجه را در مناطق مرکزی افغانستان و شیعه نشین هرات معطوف داشته که این خود تشنج را بین شیعه و سنی در هرات دامن زده است. یکی از پالیسی های تثبیت شده ایران در افغانستان دامن زدن و توسعه دادن اختلافات قومی و مذهبی در افغانستان است. اسوشیت پرس بتاريخ ۲۳ جنوری سال ۲۰۰۷، از قول رفیق شهیر رئیس مجلس محلی گزارش داد که "حمایت ایران از هزاره های دست نشانده ایران که در هرات روز افزون اند، به ظهور دوباره طالبان کمک می نماید. نظر به تحریکات ایران و فعالیت سازمان جاسوسی این کشور در هرات، سال گذشته برخورد های شدیدی بین سنی ها و شیعه ها در هرات در گرفت." حسین انوری والی هرات و یکی از جواسیس ایران در افغانستان است که به حمایت ایران در این تحریکات دست قوی داشت. برادران ما که اخیراً از هرات برگشته اند اظهار میدارند که سازمان جاسوسی ایران برای خریداری زمین های مردم، میلیون ها دالر از طریق حزب الله نی های محلی مصرف میکند و حامیان خود را در آنجا ها جایگزین می سازد. اگر چنین روش ادامه یابد، ترس درینجاست که افغانستان به يك لبنان دیگر تبدیل شود. اسوشیت پرس از قول ملا فاروق یکی از رهبران سنی هرات گزارش میدهد که "ایرانی ها همراه با متحدان شیعه های ضد ملی میخوانند که ما را از طریق تبلیغات منهدم نمایند. ما بر ضد کسانیکه میخوانند دین ما را تخریب نمایند، خواهیم جنگید."

سید احمد انصاری قومندان شدن به اسوشیت پرس مورخه ۱۹ فروری سال ۲۰۰۶ اظهار داشت که "ترس بیشتر وی از طالبان نیست، بلکه از ایران است. ایران يك همسایه خطرناك است. ما میدانیم که تروریست ها در ایران و پاکستان آموزش می بینند و ما در بین هر دو قرار داریم." نظام تندرو آخندی ایران در امتداد سرحدات خود با افغانستان نارامی های زیادی را خلق کرده و در حین وقت سعی می نماید که نفوذ خود را در افغانستان افزایش دهد. سرحد ۵۸۰ کیلومتری افغانستان با ایران که کمتر مورد توجه مقامات امنیتی افغان قرار گرفته، زمینه را برای گسترش نفوذ ایران مهیا ساخته و این کشور هر کاری را که بخواهد میتواند در افغانستان انجام دهد. نظام ضعیف و بی کفایت فعلی که پر از جواسیس ایران و پاکستان است کاری غرض جلوگیری از فعالیت های تخریبی ایران از پیش برده نمیتواند. انصاری اظهار داشت که با وجود این ضعف، "بعضاً ماموران وطن دوست امنیتی کشور اطلاعات خطرناکی در مورد فعالیت های ایران در مناطق مختلف بدست میاورند." در جریان جنگ های داخلی در افغانستان بین سالیان ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲، دست ایران در تمام ساحات دراز بود و مانند پاکستان در حمایت از تنظیم های ساخته آن کشور، از شاخه های مختلف حزب وحدت حمایت نظامی و پولی نموده و سازمان جاسوسی این کشور هم در کشتار مردم ما از طریق جواسیس خود فعالیت چشمگیری داشت.

اکثر مبصرین معتقد اند که از برخورد سنی و شیعه در افغانستان، هم ایران و هم امریکا مستفید میشود. ایرانی ها آرزوی موفقیت امریکا را در افغانستان ندارند. در حین وقت پالیسی امریکا بر دامن زدن اختلافات قومی و مذهبی استوار است تا این گروه ها علیه قوای متحد نگردند.

افغانستان در ۳۰ سال اخیر، همیش میدان نبرد میان قدرت های منطقه ئی و جهانی مانند ایران، پاکستان، هند، روسیه و امریکا بوده است که زورآزمایی خود را در این کشور بکار میبرند. يك تعداد از اهل خبره کشور که به دقت ناظر اوضاع اند، اظهار عقیده میکنند که امریکا آگاهانه یا غیر آگاهانه باعث عروج ایران نه تنها در افغانستان، بلکه در شرق میانه شده است. کشور های عرب مخالف نفوذ ایران در منطقه، امریکا را در تقویت ایران مورد سرزنش قرار داده و به این باور اند که خلای ناشی از سقوط صدام، ایران را در موقف تهدید کننده ای در منطقه قرار داده است. چنین يك حالت در افغانستان امروز هم قابل صدق است.

جاسوسی - فرهنگی

هرج و مرج در افغانستان خصوصاً در جریان جنگ های داخلی، بهترین فرصت را برای فعالیت جاسوسی ایران در تمام سطوح مهیا ساخت. با وجودیکه ایران قبل از حوادث افغانستان، يك تعداد از افغانها را با استفاده از بورس های تحصیلی در استخدام خود داشت، لکن فعالیت ایرانی ها در افغانستان در جریان اشغال این کشور از جانب شوروی و بعد از آن طور منظم افزایش یافت. خلای ناشی از شکست شوروی و سقوط نظام مزدور آن در کابل، افغانستان را به میدان کشمکش میان ایران، پاکستان، و عربستان سعودی مبدل ساخت. در گذشته، افرادی کمی در خدمت ایرانی ها بودند، اما بعد این رقم هم در داخل و هم در بیرون کشورطور سرسام آوری فزونی گرفته است.

اهداف جاسوسی ایران در افغانستان با تغییر حالات سیاسی در کشور ما هم تغییر خورده است. اگر قبلاً، فعالیت جاسوسی ایران در افغانستان بر محور مذهب می چرخید، حالا این فعالیت ها بر محور زبان و حمایت اقلیت های قومی متمایل به ایران زیر عنوان حوزه تمدنی میچرخد. هدف عمده ایران تاسیس يك امپراطوری تخیلی است که افغانستان و تاجکستان تحت لوای تهران قرار گیرند و ایران به حیث يك قدرت منطقه ئی در صحنه سیاست جهانی عرض اندام نماید. روی این دلیل، ایران از سالیان متمادی بدینسو، به فعالیت های وسیع اقتصادی، سیاسی، مذهبی و جاسوسی اقدام نموده است. برای رسیدن به هدف، ایران شبکه وسیع جاسوسی را در افغانستان براه انداخته که بدون حد و حصر و یا کدام مانع عمده، به جولان خود ادامه میدهد.

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، فعالیت جاسوسی ایران در افغانستان محدود به چند تن از تحصیل یافتگان افغانی در ایران بود که تعداد شان آهسته آهسته نسبت اعطای بورس های تحصیلی غرض جذب محصلین خام افغانی بیشتر میشد. ناگفته نباید گذاشت که ایران جواسیس ایرانی خود را هم در افغانستان داشت. بطور مثال شخصی بنام هوشنگ که برای فریب يك دکان عینک فروشی در منزل فوقانی جاده باغبان کوچه باز کرده بود، یکی از اجنت های ساواک ایران در افغانستان شناخته شده بود. نمیدانم که چرا نظام وقت فعالیت های او را نادیده میگرفت. هوشنگ برای حمایت خود با بعضی فامیل ها سر شناس در کابل ارتباط نزدیک داشت. از دوستان نزدیک وی یکی هم مرحوم داکتر جاوید سابق رئیس پوهنتون و امان الله رسول یکی از مامورین عالیرتبه وزارت تجارت بود. جاوید از زمره حامیان قطار اول ایران در افغانستان بود. در یکی از روز های سال ۱۳۴۰ هجری - شمسی، محفل غرض بزرگداشت حضرت خواجه عبدالله انصار در کابل ننداری بر پا گردید که در آن عده ای از دانشمندان افغانی اشتراك داشتند. در این محفل، مرحوم جاوید از روی اخلاص به ایران کلیه افتخارات هرات را به آن کشور (ایران)

نسبت داد که مورد غضب و اعتراض دانشمندان ملی گرای افغان قرار گرفت. از آن وقت به بعد، هویت جاوید منحیث یکی از خدمت گزاران درجه اول ایران در افغانستان شناخته شد. وفاداری و خدماتش به ایرانی ها آنقدر مورد پسند آنها قرار گرفت که بعد از وفاتش، خاتمی رئیس جمهور وقت ایران يك تحسین نامه همراه با يك نشان سنگی را نسبت خدمت مرحوم جاوید به فرهنگ ایران به یکی از پسرانش اعطا نمود. فرد دیگر درین دوره، نجیب مایل هروی بود که طرح تعویض نام افغانستان را به خراسان پیش کشید. مایل هروی یکی از عمال ایران بود که خدمات قابل قدری را برای سازمان جاسوسی ایران در افغانستان انجام داد.

در اردو، فیض محمد عاطفی مدیر مجله اردو از مخلصین ایران بشمار میرفت. عاطفی و جاوید با هم خویشاوند بودند. در کدر وزارت خارجه، آدم معروف متمایل به ایران، روان فرهادی بود که طبق شایعات قوی در آن زمان، اسناد دریای هلمند را در دوران حکومت مرحوم اعتمادی به ایرانی ها تسلیم کرد. قابل تذکار است که در دوره حکومت وحشت ربانی - مسعود، سازمان جاسوسی ایران معاشات روان فردی و سائر اعضای جمعیت - شورای نظار هیئت نمایندگی افغانستان در ملل متحد را میپرداخت. در دهه هفتاد، يك تعداد دیگر از محصلان افغانی دست نشانندگان ایران بعد از ختم تحصیل به کشور برگشتند که از زمره میتوان از سید مخدوم رهین، جلال الدین صدیقی، قوی کوشان و از ده ها تن دیگر نام برد. با برگشت این مزدوران، ساواک ایران در موقف بهتر از گذشته در افغانستان قرار گرفت و فعالان افغانی ایران بعضاً طور واضح در محافل خصوصی و خانه ها به نفع فرهنگ ایران تبلیغ میکردند و اعضای احمق خانواده ها را به سوی ایران می کشاندند.

طوریکه قبلاً موضوعی را در یکی از مضامین خود نگاشته و دوباره آنرا تکرار میکنم این است، زمانیکه سید مخدوم رهین در پوهنتون تهران محصل بود، گاه و بیگاه شبنامه های حزب منحل شده را در میان محصلان ایرانی مخفیانه توزیع میکرد که بالاخره ساواک فهمید و رهین را مدتی در زندان مخوف آن سازمان محبوس ساخت. به اثر مداخله سفیر وقت افغانستان در تهران مرحوم اسداله خان سراج، مخدوم از زندان ساواک رها گردید. تبصره اهل خبره این است که ساواک به آسانی کسی را رها نمیکرد مگر اینکه از شخص مورد نظر تعهد همکاری نمیگرفت. تعهد و وفاداری مخدوم به ایران بعد از سقوط نظام سلطنتی آن کشور هنوز هم پابرجا مانده و حالا عوض ساواک به واواک سر سپرده شده است. روابط صمیمانه میان عمال ساواک در افغانستان انکشاف نمود که حمایت از يك دیگر را هم در برداشت. نزدیکی رهین با نظام جمهوری و تقرر وی در یکی از پست های وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً عضویت در کمیته تدوین قانون اساسی نظام جمهوری، ساواک ایران را در افغانستان در موقف استثنائی قرار داد. اگر سید مخدوم رهین ارتباطی با سازمان جاسوسی ایران ندارد، کسی میتواند نشان دهد که او گاهی بر ضد ایران مضمونی نوشته باشد؟ و یا اینکه بعد از تقررش به حیث وزیر اطلاعات و کلتور، مقاله بنام خودش علیه پاکستان تحریر نموده باشد؟ برای جلب توجه پاکستانی ها، رهین در اواخر سال ۲۰۰۲، پیشنهاد تاسیس خانه دوستی افغانستان - پاکستان را در پشاور نمود که از جانب پاکستانی ها رد گردید. قابل تذکار است که در همین دوره، وواک ایران پول قابل توجهی را برای استخدام افراد فاقد شرف در افغانستان به مصرف رسانید و فعالیت های مذهبی خود را ده چند گسترش داد.

در دهه هشتاد، فعالیت جاسوسی ایران در افغانستان بیشتر در سمت مرکزی و غرب افغانستان متمرکز بود. همچنان در داخل ایران سازمان جاسوسی این کشور فعالیت گسترده خود را به منظور جذب افغانها در داخل کمپ های مهاجرین به راه انداخت. همانطوریکه در پاکستان، تنظیم های هفتگانه ساخت آی اس آی روی صحنه آمدند، در ایران هم، سازمان های هشت گانه ساخت سازمان جاسوسی ایران ظهور کردند. مهمترین آنها "سازمان نصر افغانستان" بود که مرتکب بیدادگری های غیر قابل بیان علیه مبارزین ملی گرای هزاره شد. سازمان نصر در هزاره جات، هرات و جنوب غرب کشور تبلیغات وسیعی را به نفع ایران آغاز کرد. به هدایت ایران، سازمان نصر چندین گروه کوچک دیگر مانند روحانیت مبارز، حزب حسینی، دانشجویان علم اسلامی و روحانیت نوین را که در حوزه نجف و قم فعالیت میکردند، در خود ادغام کرد. بر علاوه، ایران همچنان برای تسلط و نفوذ بیشتر در افغانستان و خنثی ساختن فعالیت های ملی گرایانه مردم هزاره و اهل تشیع کشور، گروه های وابسته دیگری را هم مانند حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی، سازمان حزب الله (در هرات)، سازمان نیرو های اسلامی افغانستان، حزب دعوت اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان؛ پاسداران جهاد اسلامی افغانستان و جبهه متحد اسلامی افغانستان بوجود آورد. حاصل همه، حزب وحدت بود که در قساوت و بیرحمی، کمتر از وحشیان اتحاد اسلامی سیاف، قاتلان حزب اسلامی حکمتیار و منافقین جمعیت اسلامی ربانی و دزدان شورای نظار احمد شاه مسعود نبود. ضمناً برای اینکه در بین سنی های پشتون هم نفوذی بدست آورد، ایران به حزب اسلامی بی اعتبار گلبدین حکمتیار بعد از شکست اش در مقابل طالبان برای شش سال در داخل آن کشور اجازه فعالیت داد، اما بعد از سقوط طالبان و استقرار نظام دست مستعمراتی که حد اکثر جواسیس ایران، پاکستان و روس را در خود دارد، ایران حکمتیار و دارودسته اش را از آن کشور به دور افگند. هدف از تاسیس چنین احزاب و گروه های وابسته در ایران و پاکستان، خفه کردن نهضت های واقعی ملی گرائی و مردمی بود که استعمار از وجود آنها در وحشت افتاده بود. طوریکه روس ها با حمایت سری و بعداً علنی احمد شاه مسعود، جنبش آزادی خواهی مردم پنجشیر را در نطفه از بین بردند و آزادیخواهان مانند احمد جان پهلوان و صد ها تن دیگر را توسط جاسوس شان احمد شاه مسعود نابود کردند، ایران ها هم با خلق سازمان های وابسته بخود، از رشد نیرو های مستقل هزاره و شیعه در افغانستان جلوگیری نمودند.

در کمپ های مهاجرین در ایران، سازمان جاسوسی ایران مظالم بیشماری را در حق مهاجرین افغانی روا داشتند. بیشترین ظلم و ستم بر خواهران و برادران هزاره اعمال شد که به خاطر چهره و ساختار جسمانی شان مورد اهانت مامورین نظام فاشیستی آخندی قرار میگرفتند، اما در حین وقت به منظور جذب پناه گزینان افغانی و استفاده از آنها در آینده، سازمان جاسوسی ایران به اعطای بورس های تحصیلی به يك تعداد خاصی از مهاجرین افغانی اقدام نمودند. درین خصوص، علی کاظمی در مضمون خود تحت عنوان "برادر مسلمان و عامل استخبارات" چنین معلومات میدهد:

مواردی که یک عامل استخباراتی را در ایران از پناهندگان عادی افغان متمایز می سازد می توانند نکات آتی باشند :

1. مهره های استخباراتی در ایران یا هیچ گاهی به هیچ کار تولیدی نپرداخته اند. و یا احياناً اگر کدام زمانی هم به آن مشغول بوده اند بیشتر به خاطر استتار شغل اصلی آنها بوده نه ضرورت اقتصادی مانند میلیونها افغان دیگر.

2. به صورت عمده به کار های اداری گماشته شده اند.
3. نه تنها خود دارای ورقه اقامت اند بلکه حتا اقوام و اقارب خویش را نیز زیر چتر حمایت قرار داده برای شان سند اقامت گرفته می توانند.
4. درب تحصیل مجانی برای خود و خانواده آنها تا بی نهایت باز است.
5. با آن که در ظاهر پناهنده اند اما در موقع ضرورت می توانند با داشتن پاسپورت به خارج نیز مسافرت نمایند.
6. به جاسوسی از افغان ها و ایرانی ها مبادرت می ورزند.

و اما آن عده ای که از جمع آنها به افغانستان برگشته اند، به صورت عمده می توانند کرکترهای آتی را احتوا نمایند :

1. در زمینه سیاسی ادامه و دنباله سیاست های جمهوری اسلامی ایران اند. بعد از دو دهه به افغانستان برگردند و در عوض آن که یادی از یک و نیم میلیون شهید مردم ما بنمایند، به خاطر مرگ «جلاد جماران» مجلس فاتحه برگزار می نمایند.
 2. تا جان در بدن دارند شعار های تفرقه افکنانه را بین مردم تبلیغ می نمایند. یک روز در عقب تشیع و تسنن سنگر میگیرند و روز دیگر زبان های پشتو و دری را بهانه قرار داده کین توزی و دشمنی را بین مردم دامن میزنند.
 3. بحث های انتزاعی و در شرایط حاضر غیر قابل حل را مطرح نموده اذهان را از واقعیت موجود منحرف می سازند.
 4. با "وحدت مل" و حفظ "تمامیت ارضی" کشور مخالف بوده، در صورتیکه نتوانند به صورت مستقیم اهداف خویش را مطرح سازند، با کاپی برداری های مبتدلی اصل موجودیت ملت را زیر سوال میبرند.
- نباید این نکته را از دیده فرو گذاشت که بنا بر فیصله های «کانوانسیون ژنیو»، هیچ کشور میزبانی حق ندارد تا از پناهندگان و آوارگان استفاده استخباراتی نموده آنها را به جاسوسی وادارد. به همین اساس باید همه دست به هم داد و ضمن افشای این تخلف آشکار نظام "دار و تازیانه" از تعهدات بین المللی اش، هم وطنان خویش را در مبارزه علیه آن نظام یاری رسانیم.

اخراج شوروی از افغانستان و شکست آخرین حکومت دست نشانده روس در کابل، فرصت طلائی را در اختیار سازمان جاسوسی ایران گذاشت. با آرایش جدید سیاسی و نظامی در کابل، شیوع جنگ های داخلی و ائتلاف شکنن میان گروه های مختلف، نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران طور قابل ملاحظه در افغانستان فزونی گرفت و بقایای نظام دست نشانده روس و عمال کی جی بی بشمول ستمی ها هم نظر به تعلقات قومی به مزدوران پاکستان و ایران پیوستند. در جنگ های داخلی سال های ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲، گروه های ساخت ایران همانند تنظیم های ساخت پاکستان از هیچ گونه جنایت و انسان کشی زیر نظر و اواک خودداری نکردند. باوجودیکه ایران درین دوره تباه کن به گروه های مذهبی تابع خود کماکان کمک میداد، اما اینبار توجه اش بسوی فرقه ها قومی و لسانی تاجک معطوف شد. جواسیس ایران نه تنها در هزاره جات و هرات، بلکه در کابل و شمال کشور آزادانه فعالیت داشتند. از ردیف جواسیس ایران، چنگیز پهلوان راه خود را به سوی جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار باز کرد و مدتی را با احمد شاه مسعود سپری کرد و به وی درس

جاسوسی، خیانت به میهن و قوم پرستی داد. او همچنان نقش فعالی در کنفرانس هرات داشت و بارها با اسماعیل خان دیدار نموده و به وی مشوره میداد. چنگیز پهلوان (جاسوس ایران الاصل) در افغانستان در کتاب خود به اسم "افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" بر عنصر زبان و قوم زیر پوشش حوزه تمدنی غرض تسلط ایران بر افغانستان و تاجکستان اتکاء کرده و به این اساس راه خود را به سوی فرقه های تاجک افغانستان پیدا نمود. در کتاب چنگیز، استعمال کلمه "افغانستانی" رایج یافت و از همین جا در مغز عمال ایران در افغانستان تزریق گردید. علی کاظمی می نویسد: "...کادر های سپاه پاسداران زیر نام خبرنگار، نویسنده و فیلم بردار چون "چنگیز پهلوان ها، مخمل بافها و ده های دیگر همراه با حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی ربانی- مسعود شبکه اطلاعاتی سپاه را تا اعماق کوهستان های افغانستان پیروزی می نمودند."

درین همین دوره، سازمان جاسوسی ایران متوجه افغانهای مقیم خارج هم شد. در اروپا و امریکا جواسیس ایران در خلق نفاق میان افغانها بسیار فعال شدند. سازمان جاسوسی ایران جریده مزدور امید را خلق نمود و آنرا در اختیار سید مخدوم رهین و قوی کوشان قرار دادند تا مردم شریف را دشنام دهند و خصومت میان افغانها را دامن زده و تشدید نمایند. سازمان جاسوسی ایران در تعیین يك شخص فاقد شرف انسانی بنام قوی کوشان منحیث گرداننده این جریده از خود شهکار نشان داد. در همچو موارد، کسی کار است که از خود کمترین عزت نفس نداشته و از هیچ خصلت نیکوی بشری برخوردار نباشد و قوی کوشان هم همان کس است. سازمان جاسوسی ایران از قوی کوشان مثل يك سگ زنجیری در دشنام دادن مردم تا اکنون استفاده میکند. قد و قامد کوشان و ساختار فزیکوی وی عقده روانی او را چهار چند بالا برده است. هر کسی که به کوشان یکبار نگاه کند، به شخصیت پائین و اوباشی اش آنآ پی میبرد. هدف اولی و نهائی تغییر نام افغانستان و نابودی این کشور به نفع ایران و حتی پاکستان است. به عبارت دیگر، کوشان آرزوی دیدن و موجودیت کشوری به اسم افغانستان را ندارد. اما کوشان و مخدوم اینرا نمیدانستند که مردم بالاخره بیدار خواهند شد و بر ضد این وطنفروشان مسلکی قیام خواهند کرد، صرف نظر از اینکه چند تن کودن و فاسد دیگر مانند آنها در صف شان بپیوندند. آزادی عملی که قوی کوشان در دشنام دادن انسان های شریف کشور داشت، دیگر برایش میسر نیست ولو که ده ها چنگیز پهلوان هم در پهلوش باشد. اینرا هم تاکید میکنم که فعالیت جاسوسی ایران منحصر به سید مخدوم رهین و قوی کوشان نیست. هزار ها تن دیگر در داخل و خارج از شریف فایض گرفته تا خلیلی، ضیاء مسعود، محقق و دیگران در دستگاه حکومت و پارلمان برای بدست آوردن پول و مقامی همه در حلقه غلامی ایران قرار گرفتند. محققان بایست دست بکار شده و در این خصوص تحقیق نمایند.

ظهور طالبان در دور اول (۲۰۰۱-۱۹۹۶)، دوران شکست برای سازمان جاسوسی ایران در افغانستان بود و اجباراً برای مدت شش سال دست به عقب نشینی زد. فعالیت سازمان جاسوسی ایران درین دوره، منحصر به کمک های نظامی به حزب وحدت، اسماعیل خان و احمد شاه مسعود بود که بتوانند تا زمان فرصت برگشت، جنگ را علیه طالبان ادامه دهند. در سال ۱۹۹۸، طالبان بعد از شکست سال قبل بر مزارشریف مسلط شدند. در جریان حمله، طالبان يك تعداد از جواسیس ایران را که به حیث دیپلمات در قونسلگری ایران در مزارشریف فعالیت میکردند، به امر ملا عمر کشتند. گفته میشود که جواسیس ایران در قتل چند هزار طالب در جریان یورش سال گذشته طالبان بر مزارشریف دست داشتند. حادثه قتل جواسیس ایران در مزارشریف، روابط نظام طالبی را با ایران به حالت کاملاً خصمانه کشانید و تصور میشد که ایرانی ها نظر به سوقیات

نظامی شان به امتداد سرحدات ایران با افغانستان دست به عملیات وسیع علیه نظام طالبی خواهند زد. بنابراین، ایرانی ها تبلیغات وسیعی را به راه انداختند و فکر میکردند که طالبان از آنها خواهند ترسید، اما در نتیجه، محاسبه سیاسی ایران غلط از آب درآمد. حین بازدید خاتمی از صفوف قوای ایران، برهان الدین ربانی رئیس جمهور اسبق اما بی وقار و رهبر منافقین جمعیت اسلامی، در آنسوی سرحد پهلوی خاتمی استاده گریه کنان از وی خواهش کرد که بر افغانستان حمله نماید. خاتمی با شکل تحقیرآمیزی پبیشنهاد ربانی را که ایران به کشورش حمله نماید، رد کرد. از آغاز تا انتها، عملکرد سیاسی و نظامی ایران صرف يك لاف و گزاف بود. ازین زمان به بعد، روابط نظام طالبی و آخندی رو به خرابی رفت و تهران دست اسلام آباد را در قضیه قتل مامورین امنیتی اش دخیل میدانست. اسلام آباد هم برای رضایت تهران، اسماعیل خان را که زندانی طالبان بود از کوته قلفی نجات داد و او را نزد ایرانی ها فرستاد. بعد از تسلیمی اسماعیل خان به ایران، روابط تهران - اسلام آباد کم و بیش دوباره عادی گردید.

سقوط نظام طالبی، سازمان جاسوسی ایران را با تمام قوتش دوباره به افغانستان برگرداند. تجاوز امریکا در افغانستان و بعداً کنفرانس بن فرصت رخنه و توطئه را برای همه دشمنان افغانستان، روسیه، پاکستان و ایران، آماده گردانید. یکی از اشتباهات برباد کن امریکا خصوصاً خیانت خلیل زاد به کشور مادری اش هم همین زمینه سازی برای دشمنان افغانستان و عمال داخلی شان بود. کسانی که باید برای ابد نابود میشدند، دوباره روی صحنه آورده شدند. امریکا تصور میکرد با خریداری خائنان و جنایت کاران حرفه ئی ائتلاف شمال میتواند صلح و آرامش را به کشور برگرداند. مردم ما متوقع بودند که عوض نظام طالبی يك سیستم انسانی بر پایه های عدالت اجتماعی و دموکراسی مستقر شود. اما عکس آن اتفاق افتاد که امروز امریکا و قوای ائتلاف نتایج مصیبت آنرا تجربه میکنند.

در آغاز تشکیل نظام جدید ساخته اجانب در کابل، پست های حساس مانند معاونیت های ریاست جمهوری، وزارت اطلاعات و کلتور و تعلیمات عالی و پست های متعدد پائین تر از وزارت طبق طرح قبلی در دست جواسیس ایران افتاد. این در حقیقت بزرگترین کودتائی بود که سازمان جاسوسی ایران، میتوانست در افغانستان پیاده کند. افراد آگاه اظهار میدارند که خلیلی معاون دوم رئیس جمهور متواتر روش و تصامیم دولت افغانستان را به اطلاع سفارت ایران در کابل می رساند. ضیاء مسعود معاون اول ریاست جمهوری از نگاه زبانی میتواند يك اجنت دلخواه ایران باشد. در وزارت آب و برق که اسماعیل خان وزیر آنست، منزل اول کاملاً در دست مشاورین ایرانی که در واقعیت مامورین سازمان جاسوسی ایران اند، قرار دارد. ایرانی ها به درجه اول به فکر تسخیر کامل مطبوعات و فرهنگ کشور افتادند و در رأس آن کسی را گماشتند که از يك ایرانی هم ایران تر بوده است. آنده از تحصیل یافته گان افغانی که نظر به تحریر علی کاظمی که در موسسات تعلیمی ایران شستشوی مغزی شده بودند، دوباره به افغانستان برگردانده شدند. ازین افراد در رشته های تاریخ، ژورنالیزم و ادبیات استفاده میشود و وظیفه دارند که از منافع ایران دفاع نموده و در برپادی افغانستان بکوشند. تعداد اخبار، مجلات، جراید، تلویزیون، رادیو، ویب سایت و ویلاگ (خاوران، سرنوشت، دریادلی) های مورد حمایت مالی و سیاسی ایران به صد ها میرسد. ایران به مزدوران خود هدایت داده است تا پشتون ها را طور منظم مورد اهانت، دشنام و تحقیر قرار بدهند تا از یکسو اذهان عامه را مغشوش سازند و از سوی دیگر از انتقاد علیه رهبران خائن شان که مزدوران ایران (و از همه دشمنان افغانستان) اند جلوگیری نمایند. به همین منظور، سازمان جاسوسی ایران کودتائی را در شب ۴ مارچ سال ۲۰۰۷ از طریق تلویزیون

خراسان به راه انداخت که نتیجه آن بر علاوه ناکامی برای سازمان جاسوسی ایران، بی آبرویی کامل برای تلویزیون خراسان و اشتراك کنندگان در آن پروگرام بود.

سازمان جاسوسی ایران به حامد قادری گرداننده تلویزیون خراسان که يك اوباش کاملاً عیار است، هدایت داد که از طریق این تلویزیون مصاحبه ای را با يك تعداد از عمال ایران و فرهنگیان متقلب انجام دهد. در این مصاحبه کثیف کوشان، مبتذل سعید فیضی و ظاهراً دانشمند و شاعر لطیف ناظمی اشتراك داشتند. قادری دری زبان ها را به تشکیل جبهه علیه پشتون ها دعوت کرد (ممکن است سیاسی و نظامی باشد). افغانستانی ها میخواهند که در پهلوی طالبان، جبهه دیگری را هم در افغانستان باز کنند. قادری همچنان به مضمونی تحت عنوان "فاشیزم پشتونی و بی ننگ های غیر پشتون" که در ویبلاگ دریادلی گزارش یافته بود، اشاره نموده واز لطیف ناظمی سوال کرد که آیا این مضمون را خوانده است. شعوری و یا غیر شعوری، ناظمی جواب داد که "بلی این مضمون را خوانده ام و رهنورد زریاب آنرا نوشته است." خداوند که انسان را می شرماند، او را اینطور میسازد. از بی دانشانی مانند سعید فیضی و قوی کوشان گله نیست، اما شکر خدا که هویت ضد ملی و خائنه ای دو تن از روشنفکران متقلب مانند ناظمی و زریاب که من تا همان شب در غیاب کم و بیش برای شان احترام داشتم، هم آشکار شد. این رسوائی، بزرگترین بی آبرویی و حتی شکست برای سازمان جاسوسی ایران تلقی میگردد. از کلیه هموطنان ملیگرا میخواهم که بر علاوه دفاع از نوامیس و فرهنگ و تمامیت کشور، هویت رهبران خائن این مردم را از هر قوم و گروهی که استند متواتر آشکار سازند تا مردم ما چهره های کثیف رهبران وطن فروش "افغانستانی" ها را خوبتر بشناسند. به افغانستانی ها، شورای نظاری ها و جمعیتی ها هم خاطر نشان میسازم هر چقدر هم که به نفع ایران عربده بکشید، ایرانی ها شما را به حیث غلام و چاکر قبول نخواهند کرد. بیاد دارید که رهبران شما مانند مسعود، گلبدین و ربانی و سائرین چه مقام و حیثیتی نزد پاکستانی ها داشتند؟ شما هم به همان سرنوشت نکبت بار دچار خواهید شد.

ایران همچنان غرض رخنه در ساحة فعالیت های اقتصادی در افغانستان، اتحادیه بازرگانان و سرمایه گذاران ایرانی را تأسیس نمود که هدف اصلی جلوگیری از رشد اقتصادی افغانستان و وابستگی آن به ایران است. ایران میکوشد که هیچ گونه مانع برای سرمایه گذاری ایرانی ها سر راه نباشد. برای این منظور، سازمان جاسوسی ایران مبالغ هنگفتی طور رشوه به مقامات عالی رتبه افغانستان تحویل میدهند تا به نفع سرمایه گذاری ایران فعالیت نمایند. اسماعیل خان وزیر آب و برق یکی از آنهاست. دستگاه های تبلیغاتی ایران در افغانستان چنین پروپاگند می نمایند که ایران بهترین و مناسب ترین دروازه اقتصادی برای افغانستان است و باید منافع این اتحادیه حفظ شود. این خود يك نوع اخطار است از جانب ایران به مقامات نظام فعلی که مانع فعالیت های اقتصادی و تجارتي ایران در افغانستان نگردند. درین مرحله از حیات کشور، تاجر و سرمایه گذاران ملی ضرورت به حمایت دارند تا از یورش سرمایه داران خارجی در امان بوده و برای رشد اقتصادی کشور بکوشند. برعکس، توطئه ها در انهدام اقتصاد کشور از سوی اجانب و عمال شان با اعطای تحفه ها و رشوه ها، افغانستان را در حلقه استعمار جهانی قرار میدهد.

یکی از اهداف عمده دیگر سازمان جاسوسی ایران، جایگزین ساختن کلمات و اصطلاحات فارسی ایرانی عوض کلمات سچه دری است. درین راستا، سازمان جاسوسی ایران در کابل و هرات طور بیسابقه به فعالیت فرهنگی و مطبوعاتی خود افزوده است. تقرر سید مخدوم رهین، یکی از

اجیران سابقه دار ساواک - واواک به حیث وزیر اطلاعات کلتور، ایران را در يك موقعیت بلند استعمار فرهنگی در افغانستان قرار داد. هکذا، ژورنالیستانی تعلیم دیده ایران که به افغانستان برگردانده شدند، خدمات بینظیری در چند سال اخیر برای استخبارات ایران انجام داده اند. ستمیان سابق مربوط به دستگاه جاسوسی شوروی (کی جی بی) روی دلایل لسانی و قومی هم صفوف جواسیس ایران را در افغانستان پر کرده اند. حمید محتاط، لطیف پدram و دستگیر پنجشیری از همین گروه اند که از هیچ گونه بیحرمتی و پستی در حق ملت افغان خودداری نمی ورزند. سازمان جاسوسی روسیه (اف اس بی) و سازمان جاسوسی ایران (واواک) فعالیت مشترکی را برای انهدام افغانستان به راه انداخته اند، لذا جواسیس دو جانبه و چند جانبه این دو کشور در افغانستان ممد یکدیگر اند. در بحبویه قدرت نمائی سازمان جاسوسی ایران در افغانستان، بلای آسمانی بر فرق ایرانی ها فرود آمد. به اثر فعالیت میهن دوستان، حتا ولسی جرگه نظام مستعمراتی از سید مخدوم رهین سلب اعتماد کرد. به هر سو دویدن و کاسه لیبی کردن که جز فرهنگ ایرانی است، سید مخدوم رهین را نجات داده نتوانست تا دوباره اعاده حیثیت کند. برطرفی وی از پست وزارت اطلاعات و کلتور ضربه مهلکی بر فعالیت استخباراتی ایران در افغانستان تلقی گردید.

میدانیم که نیرو های اجنبی در يك کشور برای تامین مقاصد و منافع استعماری، به شخصیت سازی اقدام میکنند. این نوع طرح های استعماری یکشنبه تکمیل نمیشود، بلکه ماه و سال ها ضرور است تا افکار عامه را ذریعه پخش معلومات نادرست (Disinformation) برای پذیرش توطئه های استعماری آماده گردانند. لذا به تقلید از کی جی بی و انتلجنت سر ویس انگلیس، سازمان جاسوسی ایران در افغانستان هم در صدد شخصیت سازی در افغانستان است. دستگاه های تبلیغاتی ایران، افراد مضحک و اوباش را مورد تحسین و ستایش قرار میدهند تا ذهنیت عامه را برای پذیرش این افراد آماده سازند. بطور مثال، درین روز ها سازمان جاسوسی ایران در افغانستان، تبلیغات همه جانبه را به نفع شخصی بنام رازق مامون که یکی از حامیان جواسیسی مانند احمد شاه مسعود و ربانی است، به راه انداخته است که از وی چیزی و یا کسی بسازد. ملت افغان با همچو بازی ها سیاسی آشنائی کامل دارد. پروگرام دری رادیوی بی بی سی به تاریخ ۲۸ فروری سال ۲۰۰۷، گزارش داد که تعدادی از خبرنگاران افغانی به شمول رازق مامون به ایران سفر نموده و چاکرانه به حضور خاتمی شتافتند. درین مجلس بادر و نوکر، رازق مامون متملقانه به خاتمی گفت: "در دوران ریاست جمهوری جناب عالی، گام های مثبتی در زمینه سازندگی افغانستان برداشته شد و ما سپاسگزار شما هستیم." ما همچنان دیدیم که چطور انتلجنت سرویس انگلیس و کی جی بی از احمد شاه مسعود قهرمان تصنعی ساختند و عمداً او را بر ملت افغان تحمیل کردند تا معناً این ملت را مضمحل گردانند. مردم ما نباید هشیاری خود را در قبال توطئه های اجانب از دست بدهند.

هویت ما امروز از جانب روسیه، پاکستان، ایران و نیرو های اجنبی مستقر در کشور مورد تهدید قرار گرفته و جواسیس این کشور ها با بدست آوردن مبالغ هنگفت پول از بادران اجنبی خود در تخریب فرهنگ مردم و تاریخ کشور ما مصروف اند. از نیرنگ ها، دشنام ها و اهانت های این اوباشان نباید ترسید. چون این ترسوها (به شمول پوهاند ها، پوهندوی و استادان ساختگی شان) در تمام ساحات از دست نویسندگان ملی ضربات خرد کننده را متحمل شده اند، به ناچار به هذیان گوئی و دشنام دادن آغاز کرده که در حقیقت راه دیگری هم ندارند. این کمال افتخار برای همه ملی گرایان است که مورد توهین و اهانت دزدان شورای نظار و یا "افغانستانی" های بی هویت

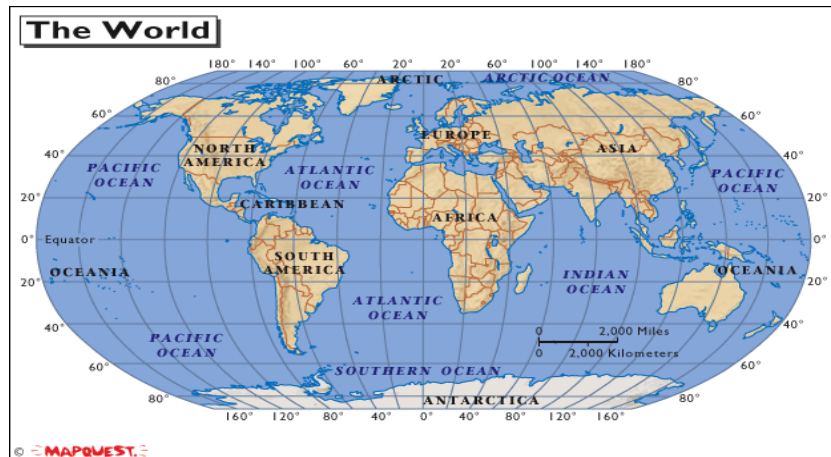
قرار گیرند. بگذارید که این ناکسان با سازمان های جاسوسی بیگانه در عقب، همه وطندوستان را دشنام دهند. از این افتخار، چیزی بهتری پیدا نمیشود. هموطنان مبارز! به مبارزات تان ادامه دهید. صرف شمائید که وطن را از شر اهریمنان داخلی و خارجی نجات خواهید داد. بپا خیزید، نهراسید و پیروزی از آن شماست .

نهم

ستراتژی جهانی شوروی بعد از تجاوز به افغانستان

تجاوز وحشیانه شوروی به افغانستان سر آغاز طرح های عمیق کرملین غرض تسلط بر جهان بود. در واقعیت افغانستان برای سوسیال امپریالیسم شوروی يك وسیله بود نه هدف. موقعیت جغرافیائی و ستراتیژیک افغانستان، این کشور را سنگر آسیا ساخته است. هر متجاوز که بر افغانستان تسلط داشته باشد، به سهولت میتواند به سوی سرزمین های جنوب آسیا، بحر هند و چشمه های نفت و گاز شرق میانه تاخت و تاز نماید. اگر مقاومت مردم افغانستان نمی بود، شوروی به آسانی میتوانست به اهداف بزرگ نظامی، سیاسی و اقتصادی خود در منطقه و جهان دست یابد. درین مضمون، نیت واقعی شوروی را از تجاوز به افغانستان در سطح جهانی مورد ارزیابی قرار میدهم.

شوروی بهترین فرصت را غرض تجاوز به افغانستان انتخاب نمود. حوادث در افغانستان و ایران، بدنامی جهانی امریکا به ارتباط جنگ ویتنام و ناتوانی نظامی و اقتصادی آن وقت چین، زمینه دلخواه را برای تجاوز شوروی به افغانستان و طرح ستراتیژی های آینده آن کشور مهیا ساخت. دهه هفتاد زمان اوج بلند پروازی های سوسیال امپریالیسم شوروی بود. پیمان وارسا حد اقل از نگاه کمیته بر پیمان ناتو برتری داشت. با کودتای دست نشاندهگان شوروی در کابل، افغانستان عملاً در مدار شوروی داخل شد. تحولات عمده سیاسی در حبشه، انگولا و موزمبیق و شکست پی در پی امپریالیزم غرب در افریقا، آسیا و امریکای لاتین، شوروی را در موقف استثنائی قرار داد تا از خلای بزرگ سیاسی در این قاره ها بهره برداری نماید. بحران دوامدار در شرق میانه، باعث شد که مسکو خود را دوست جهان عرب معرفی بدارد که در واقعیت چنین نبود. همچنان در دهه هفتاد بود که اردوی شوروی در تمام ساحات به پیشرفت های ناآهسته گردید. قوای بحری شوروی از قدرت منطقه ئی به جهانی صعود کرد. کشتی های جنگی و تحت البحری های اردوی شوروی در همه ابصار جهان دست به مانور زدند. قوای زمینی و هوائی این کشور نیز آماده هر نوع ماجراجویی شوروی در دور جهان شد. سرکوب نمودن نهضت آزادی خواهی در اروپای شرقی، شکست ناپذیری اردوی سرخ را در همه جا سر زبانها انداخت. اما نمیدانستند که ماشین عظیم جنگی روس و جبروت اردوی سرخ در دشت ها و کوه پایه های افغانستان منهدم میشود و طرح استعماری مسکو در مسخر ساختن جهان چند قرن به عقب می افتد.



با تجاوز به افغانستان، موقعیت ستراتیژیک شوروی طور قابل ملاحظه ای در منطقه بهتر شد و میتوانست که به آسانی امنیت چاه های نفت و گاز شرق میانه را به ضرر غرب مورد تهدید قرار داده و با قوه عظیم نظامی خود اروپای غربی را خنثی ساخته و بین امریکا و اروپا درز وسیع ایجاد نماید. اگر شوروی بر نفت و گاز شرق میانه مسلط میگردد، شراین حیاتی جهان غرب قطع میشد و شوروی حاکم بلامنازع منطقه میگردد. اگر افغانستان زیر سیطره روس برای يك مدت طولانی باقی می ماند، این حالت شوروی را يك قدم به آبهای گرم بحر هند نزدیک می ساخت و منابع نفت و گاز بلوچستان را تقریباً در اختیارش قرار میداد. عُمال کی جی بی سال ها در منطقه بلوچستان فعالیت داشتند و برای پخش نفوذ مسکو تبلیغ میکردند. لذا يك پاکستان ضعیف خود بخود رو بزوال میرفت و از دو جانب هند در شرق و افغانستان روسی در غرب خرد و خمیر میشد. لذا قدرتی وجود نمیداشت که بتواند به آسانی جلو پیشروی ماشین عظیم جنگی شوروی را بگیرد. اینجاست که نیروی های ملی و مردمی ملت افغان مانند سپر آهنین قد برافراشت و هیولای قرن را از پا درآورد. با وجود خیانت احمد شاه مسعود به جهاد افغانستان با عقد پیمان مخفی با شوروی غرض دیر پائی اردوی سرخ در افغانستان، مقاومت ملی در کشور توانست ضربات سهمگینی بر متجاوزین روس وارد کند و سر انجام شکست را بر سوسیال امپریالیزم شوروی تحمیل نماید .



علیرغم اینکه شوروی منابع غنی تیل و گاز داشت، اما در آن وقت تکنالوژی مدرن در دستش نبود که بتواند از چشمه های نفت و گاز مناطق صعب العبور سایبریا طور کامل بهره برداری نماید. ارقام احصائوی نشان میدهد که در سالیان ۱۹۷۷ به بعد، شوروی از يك کشور صادر کننده نفت و گاز به يك کشور وارد کننده این مواد تبدیل گردید. مصارف کمر شکن نظامی و رشد بطنی اقتصادی، سران کریملین را وادار ساخت که سوسیال امپریالیزم شوروی را مانند امپریالیزم غرب برای استفاده ناجایز منابع نفتی شرق میانه و امریکای لاتین آماده سازد. لذا یکی از اهداف عمده تجاوز شوروی به افغانستان همین رسیدن به آبهای گرم بحر هند و بدست آوردن منابع انرژی شرق میانه بود که کلاً در دست امریکا و اروپای غربی قرار داشت. شوروی همچنان چشم طمع به سوی سرزمین های حاصلخیز و پر بار افریقای جنوبی و ذخایر نفت و گاز خلیج مکزیکو و ونزیویلا دوخته بود. ستراتیژی جهانی شوروی طوری بود که رقیب جنگ سرد خود امریکا و اروپای غربی را از هر جانب تهدید نماید. شکست امریکا در ویتنام، افتضاح واترگیت، سردی در روابط اروپای غربی و امریکا، مسکو را بیشتر متقاعد ساخت که وقت فرمانروائی روس فرا رسیده و قدرتی هم نیست که جلو تاخت و تاز آنرا بگیرد.

اشغال افغانستان، شوروی را به ذخایر نفت و گاز ایران و عربستان سعودی نزدیکتر ساخت. میدان هوایی شیندن که برای روز مبادا توسط متخصصین شوروی اعمار شده بود، قوای هوایی روس را که مشتمل بر مدرن ترین طیارات جنگی آنوقت مانند میگ ۲۵ و میگ ۲۷ بود، در خود داشت. میدان شیندن اکنون بوسیله قوای متجاوز امریکا مورد استفاده قرار میگیرد. شوروی به سهولت میتوانست تاسیسات نظامی ایران را که در زمان شاه متحد امریکا بود، در شرق آن کشور زیر ضربات خود بگیرد و ایران سلطنتی را بی ثبات سازد. قوای تانک و زرهی اردوی سرخ توانایی سریع رسیدن به بندر عباس را داشت، بدون اینکه کاری از دست ایران و حامی اش امریکا ساخته میبود. اما آمدن خمینی و استقرار يك نظام تندرو اسلامی برای شوروی يك نوید بزرگ بود که موازنه قوا را در آن زمان تا حدی به نفع مسکو تغییر داد. میدان هوایی بگرام و قندهار پاکستان را در تیررس طیارات جنگی شوروی قرار داد. اگر مسکو قادر میشد که آرامش را به نفع خود و نظام دست نشانده اش در افغانستان تأمین کند و مقاومت ملی افغان ها را در هم شکند، شاید پاکستان دیگر وجود خارجی نمیداشت.

هدف طویل المدت شوروی در محاصره جهان واضح بود. قوای بحری شوروی توانائی اینرا پیدا کرد که امنیت کشور ها را در جوار بحیره سرخ تهدید نموده و از طرق آبناى باب المندب جای پائی در بنادر حبشه بدست آورده و در بندر مساوا (Massawa) لنگر اندازد. مسکو یمن جنوبی را در زمرة اعمار خود درآورد و بندر عدن جایگاه بزرگی برای قوای بحری شوروی شد. دست پرورده های کی جی بی (KGB) همراه با جواسیس سازمان جاسوسی آلمان شرقی، "ستاسی" (Stasi) از عدن، بیروت و تریپولی فعالیت های وسیع و چشمگیری را به نفع شوروی در سرتاسر شرق میانه آغاز کردند. طرح اشغال چند روزه ای مکه در ۲۰ ماه نوامبر سال ۱۹۷۹، در مرکز کی جی بی در عدن پخته شد و به مرحله اجرا درآمد. قوای بحری شوروی به شمول تحت البحری های آن کشور با عبور از جوار "دماغه امید نیک" در سواحل افریقای جنوبی، بدون اشکال خود را به امریکای جنوبی رساندند. اگر اشغال افغانستان به کدام مانع بر نمیخورد و شوروی بقاء میکرد، مسکو به اهداف جیوستراتیژیک خود در سطح جهانی میرسید و محاصره جهان غرب را تکمیل میکرد. به یقین میتوان گفت که امپریالیزم غرب هم دست روی دست

نمیگذاشت که پیروزی جهانی سوسیال امپریالیزم شوروی را ببیند و از خود عکس العمل نشان ندهد.

امپریالیزم غرب غرض چپاول ثروت جهان و حفظ شراین سیاسی و اقتصادی اش برای هر نوع برخورد آماده بود و هست. امپریالیزم غرب میدانست که شوروی تاب تهدید و زور را ندارد و در نهایت عقب نشینی خواهد کرد. بزدلی خروسچف در رویارویی با کنیدی در جریان بحران کیوبا در سال ۱۹۶۲ مثال بزرگ برای غرب بود.



شوروی برای پیشروی سیاسی، نظامی و ایده لوژیک خود، از جواسیس محلی خود در کشور های مورد نظر سود جست. احزاب به اصطلاح مارکسیستی متمایل به مسکو، فعالیت های وسیعی را در سطح جهانی برای شوروی به راه انداختند. در افغانستان احزاب خلق و پرچم بهترین وسیله نفوذ و سر انجام اشغال افغانستان بوسیله شوروی گردید. بعداً گروه های تند رو اسلامی مانند جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار احد شاه مسعود هم به آلت فعل کی جی بی مبدل شده که عوض ایده لوژی، گرایش های پوسیده قومی را تبلیغ میکردند. در ایران "حزب توده" که در سال ۱۹۴۱ تاسیس شد، وسیله خوبی برای سازمان استخباراتی شوروی بود. بعد از انحلال حزب توده در ایران، فعالان این حزب در شهر لپزیگ (Leipzig) آلمان شرقی لانه گرفتند و از آنجا به نفع مسکو فعالیت میکردند. نشرات تبلیغاتی حزب توده رهنمای عمل احزاب خلق و پرچم هم شده بود. طبق اظهارات افراد مطلع، یک تعداد از اعضای حزب توده برای کار های تحقیقاتی و مجازاتی به هدایت کی جی بی در خدمت سازمان امنیت (خاد) افغانستان اشغال شده درآمده بودند و وظایف غیر شرافتمندانه را انجام میدادند. با انهدام نظام سلطنتی در ایران و بازگشت اعضا حزب توده، شوروی دست بالا در ایران پیدا کرد. بعد از استقرار نظام آخندی در ایران، کی جی بی سازمان استخباراتی ایران وواک را در هر جهت معاونت نمود و این دستگاه را با شیوه های جدید استخباراتی و شکنجه آشنا ساخت و آنرا سروسامان داد. نظر به اعتراف مایکل گلونیوسکی (Michael Goloniewski) یکی از اعضای سابق سازمان استخباراتی پولند که به امریکا پناهنده شد، "خمینی از زمره پنج تن از مهمترین افرادی بود که کی جی بی با او تماس

داشت." با از دست دادن ایران، امریکا نقش منطقه‌ئی ساواک را به آی اس آی پاکستان منتقل نمود و ازین سازمان جهنمی هیولائی جدید ساخت که هموطنان ما از عملکرد آن خوب آگاهند.

به هر زودی که مسکو قادر به تسلط کامل افغانستان میشد، به همان زودی مانور های سیاسی و نظامی شوروی برای بسط و تحکیم قدرت جهانی اش آغاز میگردد. اشغال افغانستان سرآغاز ماجراجوئی های دنیائی شوروی بود که مبارزات مردم افغان جلو اش را گرفت. جنگ های آزادیبخش ملت افغان از یکسو و پوسیدگی دستگاه رهبری کریملین از سوی دیگر، به آرزوی های استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی نقطهٔ پایان گذاشت.

دهم

برگشت امپریالیزم روس به افغانستان

روسیه درین اواخر به قدرت نمائی در سطح جهانی آغاز نموده تا بتواند حیثیت از دست رفته اش را باز گرداند. روسیه وارث حقوقی شوروی است و بازگشت به ایام عظمت طلبی شوروی را در سر میپرووراند. جنگ در ناحیه قفقاز (جورجیا، اوسیتا جنوبی، ابکازیا)، نزدیکی با کشور های اسلامی، مخالفت با گسترش ناتو در اروپای شرقی و اعاده نفوذ گذشته در افغانستان همه حکایت از هژمونیزم روس میکند. درین جا صرف اهداف ستراتیژیک روس را از برگشت به افغانستان مورد ارزیابی قرار داده و نقش تخریبی این کشور را در آینده ای یک افغانستان ناتوان و مستعمره از نزدیک موشکافی می نمایم.

بهبتر شدن اقتصاد روسیه در سال های اخیر و عاید سرشار از تولیدات نفت و گاز، بدون تردید در تحکیم قدرت نظامی و سیاسی روس نقش برجسته داشته است. کشور های امپریالیستی با بهبودی وضع اقتصادی، به بهانه های مختلف به مانور های سیاسی و نظامی در سطح جهانی و منطقه ئی می پردازند تا بدینوسیله خود را در تقابل با سایر کشور های امپریالیستی برآزنده جلوه دهند و سهمی در تقسیم دنیا بدست آورند. برای متجاوزین، حقوق بشر، آرامش مردم کشور های مظلوم و اسیر و جنایات ضد بشری ارزش ندارد. قدرت های امپریالیستی به هر عمل تجاوزکارانه خویش یک دلیل و یا دلایل سیاسی و حتی حقوقی ارائه میدهند و بر تجاوز خود صحه میگذارند. درین راستا، به خدمت گرفتن مزدوران داخلی در راه رسیدن به هدف جز برنامه کار قدرت های امپریالیستی است. افغانستان میتواند بهترین مثال درین خصوص باشد.

برگشت امپریالیزم روس به افغانستان تصادفی نیست، بلکه بر مبنای یک محاسبه و سنجش های دقیق سیاسی و ستراتیژیک استوار بوده است. سقوط طالبان و مداخله آمریکا و ناتو در افغانستان فرصت طلایی را در اختیار روسیه گذاشت تا دوباره اما حساب شده خود را در افغانستان اشغالی احیاء نماید. روسیه میداند که چه وقت و تا کدام اندازه میتواند از وضع کنونی افغانستان بهره برداری نماید. با شناختی که از سیاست افغانستان دارد، روسیه سعی میکند که اینبار خود را علنی در دام نیاندازد. بعوض، روسیه گذاشت که آمریکا و ناتو روز تا روز در باتلاق افغانستان فرو روند و خودش تا زمان رسیدن فرصت مناسب، نظاره گر ناکامی های پی در پی آمریکا در عراق و افغانستان باشد. البته این بدین معنی نیست که روسیه برای همیشه از افغانستان دست شسته و یا علاقه ندارد، بلکه صرف نمیخواهد که بار دیگر در همان دامی بیافتد که در دهه ۱۹۸۰ افتاده بود. قدم های روسیه احتیاط کارانه، اما بسیار خطرناک برای افغانستان اشغالی است. موجودیت یک رهبری وابسته به اجانب در افغانستان توأم با بی امنیتی رو به تزايد و خرابی وضع اقتصادی و اجتماعی هر گونه فرصت مداخله را نه تنها برای روسیه، بلکه برای سایر کشور های متجاوز همسایه و غیر همسایه در افغانستان آماده ساخته است. در حقیقت افغانستان فعلی به مرکز ثقل جنگ سرد و جنگ گرم نیرو های اشغالگر و کشور های متجاوز همسایه مبدل گردیده است. با در

نظر داشت سیالیت سیاسی افغانستان، روسیه هم بدون تردید طرح های برای خود دارد که در تطبیق آن فرو گذاشت نخواهد کرد.

امریکا در تجاوز به افغانستان، حمایت روسیه را با خود داشت. سقوط نظام طالبی برای روسیه هم آرامش خاطر بار آورد. امریکا قادر شد که از خاک کشور های آسیای مرکزی برای اکمالات نظامی خود استفاده کند که بدون پشتیبانی روسیه يك اقدام ناممکن بود. امریکا هم در عوض به روسیه پاداش داد و مزدورانش را در افغانستان به مقامات عالی دولتی نصب نمود و یا در خدمت گرفت. يك تعداد از خلقیان، پرچمیان و ستمیان را در پارلمان راه داد. امریکا گذاشت که برهان الدین ربانی و سایر افراد جمعیت اسلامی و شورای نظار عضویت ولسی جرگه را بدست آورند، اما زمانیکه ربانی پا را بیش از حد فراتر گذاشت و بدون اجازه در ارگ قدم رنجه نمود، امریکا از دست و پایش گرفته و به دورش افگند. آن محل قبلاً برای حامد کرزی تضمین شده بود. ضیاء مسعود را معاون رئیس جمهور ساخت و دستگاه استخباراتی افغانستان را از افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی پر نمود. امریکا همچنان ولسوالی کوچک پنجشیر را به ولایت ارتقاء داد و نفوس اش را ده مرتبه بلند تر ثبت نمود تا پنجشیر چوکی های بیشتری را در شورا بدست آورد. امریکا همچنان تعداد چوکی های وکلای متمایل به روسیه و ایران را بیشتر ساخت و بر اعمال ضد بشری و جرایم جنگی عمال روس، ایران و پاکستان صحنه گذاشت. بدین ترتیب، امریکا رضایت روسیه و ایران را که متحد یکدیگر اند، در حمایت از تجاوز خود به افغانستان جلب کرد، اما هیچگونه نقش نظامی برای روسیه در افغانستان قایل نشد. نظر به گزارش بی بی سی مورخه ۱۸ مارچ ۲۰۰۸، ناتو بار ها تاکید کرد که "این پیمان برای جلب همکاری روسیه با ناتو در زمینه ترانزیت و حمل و نقل سر گرم مذاکره است، لکن بحث حضور عساکر روسیه در افغانستان مطرح نیست...تصمیم در مورد حضور عساکر روسی در افغانستان، تنها از صلاحیتهای (؟) دولت افغانستان است." علامه سوالیه از نویسنده مضمون است که ادعای ناتو را در مورد "صلاحیت" نظام مسعمراتی افغانستان مورد سوال قرار میدهد.

در مجموع روابط امریکا و روسیه به ارتباط افغانستان حتی تا دو سال بعد از تجاوز امریکا به عراق هم از نگاه شکلی بد نبود. طبق گزارش تاریخی ۲۱ اپریل ۲۰۰۵ اداره اطلاعات امریکا، کاندولیزا رایس وزیر خارجه امریکا اظهار داشت که "روسیه همکار ستراتیژیک امریکا در جنگ علیه ترور و اسلحه امحای دسته جمعی است." لکن یکه تازی امریکا درصحنه سیاست جهانی و نادیده گرفتن منافع سایر کشور ها، توسعه ناتو در اروپای شرقی و جمهوریت های شوروی سابق، گسترش مراکز نظامی امریکا در آسیای مرکزی و افغانستان و روش سیاسی و نظامی امریکا در افغانستان و منطقه، روسیه را نسبت به نیات امریکا مشکوک و بدبین ساخته است. بنابراین همان حسن نیت قبلی که بعد از ختم جنگ سرد بر روابط امریکا و روسیه حاکم بود، دیگر وجود ندارد. این حالت خواهی نخواهی تصادمات سیاسی و دیپلماتیک را هم در بر داشته است. همکاری قدرت های استعماری نمیتواند دوامدار باشد. اهداف استعماری، منافع طویل المدت و بالاخره شیوه کار کشور های امپریالیستی از هم متفاوت بوده که بعد از مدتی هر يك راه های متفاوتی را در تأمین منافع خود تعقیب میکنند. ما این حالت را در تصادمات نظامی در جورجیا و ناحیه قفقاز روسیه می بینیم که حسن نیت امریکا و روسیه نسبت به یکدیگر تقریباً به پایان رسیده است. در مورد افغانستان هم تضاد های آشکار بین این دو قدرت امپریالیستی پدید آمده است.

شبکه اطلاع رسانی افغانستان (www.Afghanpaper.com) از قول سفیر روسیه در کابل به ارتباط ناکامی ستراتیژی ناتو و امریکا چنین گزارش داد، "زمانی که نفس امریکا برآمد، زمان آن فرا میرسد که ما یکجا با هند و چین کار را به پایان برسانیم... طالبان دیدند که امریکائی ها با چه مشکلاتی در عراق مواجه گردیدند و درک کردند که بر این هیولا می توان پیروز شد." این طرز صحبت آنهم از جانب سفیر روس، عمق تنشج بین روسیه و امریکا را جلوه میدهد. سفیر روسیه یکی از علل وخامت اوضاع اجتماعی - اقتصادی افغانستان را اطمینان بیش از حد امریکائی ها نسبت به اینکه آنها بهتر از دیگران میدانند، دانست. سفیر روسیه گفت که "دول اروپائی ضرورت عاجل شرکت روسیه در مسئله افغانستان را درک میکنند." این گفتار زنگ خطری برای افغانستان خواهد بود. روی همین بازی های جدی سیاسی روس است که مزدوران مسکو در افغانستان مانند پدram، ربانی، دوستم و سائرین بیشتر نسبت به گذشته در کردار و گفتار خود بیباک تر شده اند، زیرا میدانند که از حمایت يك قدرت جهانی برخوردارند. با قرار داد های مخفی احمد شاه مسعود با شوروی در پس منظر، برادران مسعود، قانونی و سایر افراد گروه شورای نظار هم خود را گاه و بیگاهی تبارز میدهند. مزدوران روس و ایران "جبهه ملی" را برای رویارویی با يك فرد ضد ملی دیگری مانند حامد کرزی بنیانگذاری نمودند. سفیر روسیه در کابل حین مصاحبه با بی بی سی به تاریخ ۱۷ مارچ ۲۰۰۸ در مورد "جبهه ملی" اظهار داشت که "ما آنها را به عنوان مخالف دولت نمی بینیم." این جمله سفیر روسیه، دورنمای امیال استعماری روسیه را در استفاده از مزدوران "جبهه ملی" ثابت میسازد. "جبهه ملی متشکل از منافقین مذهبی و چپی های متقلب است که قبلاً در استخدام شوروی بودند. این دو جناح افغانستان را به بربادی و تباهی کشانیدند. حال که هر دو جناح در يك جبهه ضد ملی گرد آمده اند، از مدافعین پروپا قرص منافع روس در افغانستان بشمار میروند. درینجا قابل تذکار میدانم که روسیه دقیقاً پالیسی شوروی را در افغانستان دنبال میکند. از یکسو با حکومت مرکزی در کابل روابط نزدیک سیاسی برقرار ساخته، اما از سوی دیگر با جناح های مخالف حکومت در تماس نزدیک است. روسیه در ناکامی حکومت مرکزی در کابل مخفیانه نقش بازی میکند و از مزدوران جمعیتی - شورای نظاری درین خصوص استفاده می برد.

با در نظر داشت نکات بالا، اهداف کلی امپریالیزم روسیه در افغانستان طور آتی خلاصه میگردد:

۱. تشویق فدرالیزم و تسلط بر مناطق شمال و سر انجام تجزیه کشور
۲. تسلط بر منابع انرژی افغانستان
۳. جبران شکست سوسیال امپریالیزم شوروی به هر نحوی ممکن
۴. دامن زدن اختلافات قومی، زبانی و مذهبی غرض ناتوان ساختن هر چه بیشتر افغانها
۵. تضعیف حکومت مرکزی در کابل
۶. احیای سلول های جاسوسی کی جی بی
۷. تحت فشار دادن و ناکام ساختن امریکا و ناتو
۸. استفاده از "جبهه ملی" برای پیشبرد مقاصد سیاسی و استخباراتی و بی اعتبار جلوه دادن افراد ملی گرا و ضد استعمار با برچسب زدن بر آنها
۹. همکاری با ایران در تقابل با امریکا و تقسیم افغانستان به مناطق تحت نفوذ و استفاده مشترک از مزدوران داخلی
۱۰. بازی آشکار با حکومت مستعمراتی کابل، کمک پنهانی به طالبان و گروه های مخالف حکومت مرکزی

طوری که مشاهده میشود، روسیه افغانستان را رها نمیکند. یک افغانستان اشغال شده در حال کنونی میتواند بهترین طعمه برای شکار روسیه باشد. گماشتگان روسیه در افغانستان در تمام ساحات به نفع این کشور فعالیت دامنه داری را آغاز کرده اند. قابل یادآوری است که برهان الدین ربانی رهبر تنظیم منافقین جمعیت اسلامی و رهبر کنونی "جبهه ملی" بر طبق فرهنگ خیانت به وطن، با سرسپردگی خاص خودش روسیه را از پرداخت غرامات جنگی به افغانستان معاف نمود. خاموشی و حتی رضایت سائر مذهبیبون مانند نقیب، حضرت، محقق، خلیلی، سیاف و محسنی از حالت کنونی و حضور بیگانگان در کشور و همکاری این گروه با عمال روس، لکه ننگ ابدی را بر چهره های ناپاک و ضد ملی آنها خواهد گذاشت. اعضای شورای نظار به منظور سپاس همیشگی به روس (شوروی) در حمایت از آنها در دوره جهاد بر ضد مجاهدین اصیل و آماده ساختن شرایط برای سهم بیشتر آنها در آینده افغانستان، پشاپیش سایر گروه های متمایل به مسکو در حرکت اند. همچنان نقش خائنانه ناسیونالیست های کاذب و ضعیف النفس مانند احدی و شرکا در همکاری با یک نظام مستعمراتی و ضد ملی فراموش مردم آزادیخواه ما نخواهد شد. پس می بینیم که بازی های جدید سیاسی بین امریکا و روسیه، افغانستان را به میدان "بازی بزرگ" جدید مبدل ساخته است. در نتیجه، افغانستان به یک کشور مستعمره، اشغال شده، فقیر و نا امن تغییر شکل داده و در نتیجه روسیه به اهداف ستراتیژیک خود خواهد رسید.

با وجود این نا بسامانیها، من آینده روشنی را در افق سیاسی افغانستان می بینم که آن اراده مردم آزاده کشور است که بالاخره میهن را از اشغال بیگانگان نجات خواهد داد، مزدوران اجانب را نابود خواهد ساخت و جامعه ما را به سوی آزادی و رستگاری هدایت خواهد کرد. امپریالیزم روس و یا هر امپریالیزم دیگری به حکم تاریخ کشور در زیر ضربات خرد کننده اراده آهنین مردم ما با سرشکستگی کامل افغانستان را اجباراً ترک خواهد کرد و مزدوران داخلی آنها هم همراه با بادران بیرون مرزی به قعر تاریخ فرو خواهند رفت.

یازدهم

سهم افغانستان در انقراض امپراطوری شوروی

تجاوز شوروی بر افغانستان در روز ۲۷ دسامبر سال ۱۹۷۹، يك نقطه عطف در تاریخ شوروی (روس) و افغانستان بشمار میرود. از همین جا بود که نظام سوسیال امپریالیزم شوروی رو به پوسیدگی گذاشت تا اینکه مراحل انهدام آن تا ماه آگست سال ۱۹۹۱ به درجه اکمال رسید. اکثر تحلیلگران امور شوروی، عناصر داخلی (فکتورهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اداری و بروکراسی) را در اضمحلال شوروی دخیل میدانند و کمتر توجه به تاثیر جانبی تجاوز آن کشور بر افغانستان به ارتباط اضمحلال شوروی داشته اند. من هم به این عقیده ام که عناصر داخلی نقش سازنده در سقوط کامل شوروی داشته است. اما در حین وقت نبایست به عنصر تجاوز شوروی به افغانستان که سهم خود را در از هم پاشیدگی شوروی بازی کرد، کم بها داد. در تحلیل کنونی، صرف عنصر تجاوز شوروی به افغانستان و پیامد آنرا برای سوسیال امپریالیزم شوروی مورد ارزیابی قرار میدهم. امیدوارم که هموطنان ما بیشتر درین خصوص تحقیق و تتبع نموده و زوایای نا مکتشف جریان تجاوز شوروی را به کشور ما و تاثیرات آنرا در سقوط امپراطوری شوروی بیشتر مورد بررسی قرار دهند.

جنگ های بزرگ و حوادث عمده در تاریخ يك کشور بدون تردید جریانات سیاسی داخلی را تحت تاثیر شگرفی قرار میدهد. ما شاهد همچو تحولات در چهار دهه اخیر در افغانستان بوده و مشاهده میکنیم که کشور ما، همان افغانستان گذشته نیست. شوروی هم نمیتواند ازین امر متنثنی باشد. خواه محققان بپذیرند و یا تردید نمایند، اینرا باید تصریح کرد که تجاوز به افغانستان انهدام شوروی را سرعت بخشید. اگر زعامت متحجر کرملین میدانست که تجاوز شوروی به افغانستان کشور شانرا با چه سرنوشتی مرگباری محکوم میسازد، شاید به چنین ماجراجویی غیر ضروری دست نمیزدند. خواه دلیل و یا دلایل تجاوز شوروی به افغانستان حمایت از مزدوران خلقی و پرچی بوده و یا اینکه روی اهداف ستراتیژیک منطقه ئی و جهانی استوار بود، درین جا موضوع بحث ما نیست. مضامین و رسالات زیادی در باره علل تجاوز شوروی به افغانستان تحریر شده است.

سقوط و از هم پاشیدگی امپراطوری شوروی در آستانه تجاوز آن کشور بر افغانستان در اواخر سال ۱۹۷۹، غیر قابل تصور بود. زعامت شوروی جنگ در افغانستان را يك مداخله در سطح محدود میدانست، اما هر روزیکه به تجاوز شوروی افزوده میشد، نارامی و نارضایتی هم در داخل شوروی بیشتر میگرددید. سران کرملین هرگز تصور نمیکردند که جنگ افغانستان يك دهه طول بکشد و تقریباً يك میلیون عسکر را طور متناوب در خود مصروف نگهدارد و ده ها هزار تن کشته و زخمی بجا بگذارد. در آغاز دهه ۱۹۸۰، مطبوعات دولتی شوروی مینوشت که حکومت افغانستان (کدام يك؟) تقاضای کمک نظامی شوروی را برای مقاصد انسانی کرده است. با وجود سانسور شدید و حتی قبل از عروج گوربچوف در اریکه قدرت، حکایت تلفات عساکر شوروی به آهستگی فضای سیاسی شوروی را پیچاند. خصوصاً عساکر روسی حین بازگشت حالات رقتباری

را به فامیل و مردم خود حکایت میکردند. بعد از عروج در رأس هرم سیاسی شوروی، گوربچوف در اوائل از ورشکستگی خط مش رهبران گذشته حمایت میکرد. گوربچوف به این اعتقاد بود که با عقد معاملات سری با يك تعداد از خائنان به افغانستان مانند ربانی، احمد شاه مسعود و سائرین میتواند مقاومت ملی و مردمی ملت افغان را از داخل به نفع شوروی تضعیف نموده و در نهایت به شکست مواجه سازد. اما بالاخره به این نتیجه رسید که رسیدن به این هدف کار ساده نیست. گوربچوف مجبور گردید که جنگ در افغانستان را يك "زخم خونچکان" بنامد.

در سال های ۱۹۸۷ - ۱۹۸۶ جنگ افغانستان ابعاد نوی بخود گرفت. با وجود افزایش در آتش قوای شوروی علیه نیرو های مقاومت که گوربچف در آغاز از آن حمایت میکرد، نه تنها جریان جنگ به نفع شوروی نبود بلکه تلفات قوای شوروی هم روز افزون گردید. عساکر زخمی شوروی بالاخص عساکر غیر روسی (بیشتر از جمهوریت های آسیائی) حین برگشت بر علاوه اظهار نارضایتی، انتقاد از پالیسی مسکو را در قبال تجاوز آن کشور به افغانستان زمزمه میکردند. روحیه ضد نظامی گری در مستعمرات آسیائی شوروی بیشتر شد و در حقیقت جنگ در افغانستان منحیث سمبول اتحاد علیه حاکمیت مسکو در حال تکوین بود. جنگ همچنان افسانه شکست ناپذیری اردوی مخوف شوروی را کاملاً بی اعتبار ساخت که این خود بزرگترین ضربه به حیثیت سیاسی و نظامی شوروی در سرتاسر قلمرو شوروی و کشور های مستعمراتی اروپای شرقی تلقی میگردد، چیزیکه سران کرملین از آن سخت در هراس بودند. ترویج فساد در میان عساکر شوروی، چور و چپاول اموال مردم توسط عساکر روسی و اعتیاد آنها به مواد مخدره مشروعیت اخلاقی اردوی شوروی را در مجموع زیر سوال برد. شکاف بین عساکر روسی و غیر روسی که مایل به جنگ نبودند، توام با تبعیض به نفع عساکر روسی الاصل هر روز بیشتر میشد. حتی يك تعداد از عساکر آسیائی قوای شوروی بنای طغیان و خودسری را گذاشتند که تا چندی قبل در کشوری مانند شوروی قابل تصور نبود. با اشاعه پالیسی باز (Glasnost)، انتقاد از روش رهبری مسکو نه تنها در مورد جنگ افغانستان بلکه همچنان در تمام ساحات حیاتی از دیاد یافت. از همین جاست که جنگ افغانستان زمینه نارضایتی مردم شوروی را تسریع نمود تا اینکه همراه با سایر عناصر مرکبه امپراطوری اش از پا درآمد.

اثر بخشی جنگ بر برداشت سیاسی و نظامی زعامت کرملین

رهبران شوروی قبل از گوربچوف معتقد بودند که با استفاده از قوای نظامی میتوانند امپراطوری پر از تناقض شوروی را از خطر اضمحلال نجات دهند. مثال هنگری در سال ۱۹۵۶ و چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ توانست زعامت شوروی را به این نظر بیشتر معتقد سازد. میکل در اخبار واشنگتن پوست مورخه ۱۶ نوامبر ۱۹۹۲ نوشت: "اندروپوف ملاحظه نمود که تقریباً مدت ۱۵ سال را در بر گرفت که اردوی سرخ شورش را در جمهوریت های ازبکستان، تاجکستان و قرغزستان شوروی نابود کند." اما جنگ افغانستان برداشت زعامت کرملین را در حفظ امپراطوری شوروی با قوای قهریه تغییر داد. بین سالیان ۱۹۷۹ و ۱۹۸۶، جنگ در مطبوعات دولتی شوروی و در دماغ سران کرملین منحیث وظیفه بین المللی و همسایگی نیک شوروی تجلی میکرد و حتی بعضاً از خود جنگ در افغانستان انکار میشد. اما مدتی بعد بر علاوه اینکه گوربچوف جنگ در افغانستان را يك "زخم خونچکان" نامید، شيفردندازی وزیر خارجه وقت شوروی، تجاوز به افغانستان را يك گناه بزرگ خواند. بعد از ۱۹۸۵ رهبران سیاسی شوروی خواستند از تصمیم کسانی که تجاوز را دستور دادند، فاصله گرفته و این مسئولیت را به دوش رهبران پیر و فرسوده

قبلی و قوای نظامی بیاندازند. بحث های داغی هم در پولیت بورو به راه افتاد و تعقل تجاوز شوری بر افغانستان مورد حلاجی قرار گرفت. در يك حرکت غیر مترقبه، گنگره نمایندگان مردم مداخله در افغانستان و رهبرانی را که دستور حمله را صادر کرده بودند به شدت محکوم کرد.

طبق گزارش مجله مسائل بین المللی جنوری سال ۱۹۹۰، شیفرندازی وزیر خارجه شوری به وضاحت اظهار داشت که: "عقب نشینی از افغانستان مستقیماً با هدف پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی) ارتباط دارد." او تاکید نمود که "رهائی کشور ما از بار جنگ در افغانستان یکی از بزرگترین اهداف بین المللی پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی) بشمار میرود."

سوسیال امپریالیزم شوروی قادر بود که صرف نظر از مصارف مادی و انسانی، جنبش های جدائی طلب را در گذشته بیرحمانه سرکوب کند. کشور های تحت انقیاد شوروی جرأت سرکشی از اوامر مسکو را نداشتند و میدانستند که چه بلائی بر سر شان خواهد آمد. جنگ در افغانستان، برداشت حاکم و محکوم را تغییر داد. چون اهلیت و اراده سران کرملین بعد از تجاوز بر افغانستان مورد سوال قرار گرفت، تحرکات جدائی طلبی ضد شوروی هم آهسته آهسته جان گرفت. رهبران جنبش های ضد حاکمیت مسکو میدانستند که شوروی حالا نه توانائی و نه اراده در هم شکستن مقاومت آنها را خواهد داشت. شعبه تحقیقاتی رادیوی آزادی در جولای ۱۹۸۸ گزارش داد که:

**جنگ در افغانستان ثابت ساخت که قدرت شوروی شکست نا پذیر نیست
و مقاومت علیه حاکمیت شوروی امکان پذیر است. وقتیکه يك کشور فقیر مانند
افغانستان توانست شکست سیاسی و نظامی بر شوروی وارد کند، پس هر چیز
دیگر ممکن است. مردم در آسیای مرکزی و در روسیه شوروی به این نکته پی
بردند.**

واقعاً که چند هفته بعد از عقب نشینی از افغانستان جنبش دموکراتیک لتوانیا اعلام کرد که هدفش آزادی کامل این کشور و رهائی از انقیاد مسکو است. تجاوز شوروی به افغانستان، نارامی ها در داخل اردوی شوروی را هم از یاد بخشید. عساکر جمهوریت های آسیای مرکزی که در آغاز جنگ از آنها استفاده میشد به عساکر خالص روسی تعویض گردیده و جنرال های روسی هم نسبت به عملکرد عساکر جمهوریت های آسیائی شك و تردید پیدا کردند. در قتل عامی که در ماه سپتمبر سال ۱۹۸۵ در قندوز اتفاق افتاد، عساکر جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی به سوی عساکر روسی فیر نموده که در نتیجه ۴۵۰ تن از هر دو جانب کشته شدند. نکته قابل توجه این است که خدمت عسکری در شوروی آنوقت، اجباری بود و ترك وظیفه يك گناه بزرگ شمرده میشد. اما تجاوز شوروی به افغانستان و جریان جنگ باعث شد که عساکر غیر روسی از وظیفه فرار نموده و به سایر کشور ها پناهنده گردند. تی اچ رگی (T. H. Regby) در کتاب خود به اسم "بحران بین المللی و سیاست داخلی" نوشت: "در دسمبر ۱۹۸۷، پتکل آمر شاخه محلی کی جی بی (KGB) به کمیته مرکزی تاجک خطاب کرد و گفت که تمام تندروان اسلامی تاجکستان گماشتگان دشمنان از افغانستان اند و منبع تشویق ترك وظیفه میباشند." روحیه ضد نظامی در لتوانیا و جورجیا هم گسترش یافت و بغاوت آغاز گردید. در مجموع نارامی و بی اطاعتی در سرتاسر قلمرو شوروی عمومیت یافت.

خلاصه اینکه، جریان جنگ در افغانستان و مقاومت محیرالعقول مردم آن کشور علیه قوای اشغالگر شوروی، سودمندی استفاده از قوای نظامی در از بین بردن جنبش های جدائی طلبی را نزد زعامت شوروی زیر سوال برد. بناً، کرملین به این نتیجه رسید که بیش از آن نمیتوان صرف به قوای نظامی در تأمین اهداف توسعه طلبی در سیاست خارجی شوروی اتکا نمود.

اثر بخشی جنگ بر مشروعیت نظام شوروی

شوروی يك کشور غیر متجانس و متشکل از ملیت ها و نژاد های مختلف بود. این گروه های نامتجانس که با بیرحمی کامل به زنجیر غلامی بسته شده بودند، بار ها در گذشته با مسکو در تصادم واقع شدند. با وجود ادعای مسکو در نا دیده انگاشتن موضوع نژاد، اقلیت های روسیه خود را در مضیقه شدید تعصب از جانب روس های سفید احساس میکردند. جنگ افغانستان این اختلاف را برجسته تر ساخت زیرا اقلیت ها جنگ را "روسی" میدانستند که توسط عساکر غیر روسی پیش برده میشود. همچنان این اقلیت ها تشبّهاتی بین ستم روس بر آنها و روش غیر انسانی روس ها در افغانستان مشاهده میکردند. بنابراین جنگ افغانستان مشروعیت سیستم شوروی را جداً لطمه زد و جدائی طلبی را در جمهوریت های تحت سیطره شوروی، علیه حاکمیت روس تحریک نمود.

رگی نوشت که "در ازبکستان و تاجکستان ملا ها در مساجد تبلیغ میکردند، روس ها میخواستند که افغان ها را کافر بسازند." مردم درین جمهوریت ها علنی میگفتند که فرزندان ما به خاطر بیگانگان نابود میشوند. مخالفت به جنگ در افغانستان روز تا روز در شوروی بیشتر میشد که حتی کمیته های حزبی جمهوریت های آسیائی هم از تاثیرات آن مصئون نماند. بدین نحو، بد گمانی و بی اعتمادی کرملین نسبت به کدر های حزبی جمهوریت های غیر روسی هم افزایش یافت و به بهانه اصلاحات (پرسترویکا) مامورین غیر روسی از کار برطرف و در عوض روس ها تعیین شدند. چنین روش تبعیضی باعث شورش ها و نارامی های مدنی ضد روسی گردید. بطور مثال در سال ۱۹۸۶، به دلیل برکناری سکرتر اول حزب و جایگزینی يك روسی به عوض او، تظاهرات شدیدی در الماتا پایتخت قزاقستان به راه افتاد. همچنان تاجکستان و ارمنستان هم از تظاهرات ضد روسی متاثر گردیدند.

جمهوریت های اروپائی شوروی نیز از جنگ افغانستان بی تاثیر نماندند. در اوایل سال ۱۹۸۲، در کشور های بالتیک تظاهرات ضد روسی به پیمانۀ وسیعی گسترش یافت. اما کی جی بی توانست که با رحمی هر گونه مخالفت را در کشور های اروپائی شوروی موقتاً از سر راه بردارد. خلاصه اینکه جنگ افغانستان شکاف بین دولت مرکزی و جمهوریت های تحت سلطه مسکو را عمیق تر ساخت و بی اعتمادی را تشدید نمود که خود زمینه ساز نهضت های ضد روسی در سال های آینده گردید.

اثر بخشی جنگ بر روحیات قوای نظامی شوروی

اردوی شوروی نقش عمده در سیاست داخلی و خارجی داشت. نسبت مقاومت بینظیر اردوی سرخ علیه تجاوز آلمان در جریان جنگ دوم جهانی، این رکن دولت شوروی تا قبل از تجاوز به افغانستان به مرحله قدسیت رسیده بود. اردو مدافع منافع شوروی در سطح جهانی و حامی ایده

لوژی سران کرملین شناخته شده بود. مهم تر از همه، اردو وسیله ای بود که هر نوع سرکشی نفوس نا متجانس جمهوریت های تحت سیطره شوروی را با خشونت مهار میکرد. اما مقاومت مردمی و ملی افغانها در جنگ های آزادیبخش علیه نیرو های اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی، افسانه شکست ناپذیری آنها از ریشه منهدم کرد. چون یکی از اهداف گلشناسست و پرسترویکا غیر نظامی ساختن جامعه شوروی بود، بناً جنگ افغانستان این بهانه را برای مخالفین داد تا علیه اردوی سرخ مشترکاً جبهه گیرند. عدم موفقیت اردوی تجاوزگر شوروی در افغانستان و افزایش تلفات عساکر شوروی در میدان جنگ، انعکاس ناخوش آیندی برای قوای نظامی این کشور در سرتاسر قلمرو شوروی داشت. شمولیت در اردو که زمانی مایه افتخار و امتیاز محسوب میشد، بعد از تجاوز بر افغانستان مایه خجالت و شرمساری گردید و مردم عامه سعی میکردند ازین تشکیل نامقدس دوری جویند.

در انتخابات ۱۹۸۹ گنگره نمایندگان مردم، افراد نظامی کمترین رای را بدست آوردند. بعد ازین انتخابات، گنگره نمایندگان مردم هیتی را تعیین نمود تا دلایل و نتایج جنگ در افغانستان را تحقیق نماید. این يك ضربه دیگری به حیثیت اردوی شوروی بود که در گذشته هرگز چنین اتفاق نیافتاده بود که يك هیئت ملکی جبروت شوروی را مورد تحقیق قرار دهد. این سرآغاز نزول و سقوط قطعی حیثیت برباد رفته اردوی به اصطلاح با عظمت شوروی بود که چند سال بعد هم اتفاق افتاد. در گزارش اف بی آی اس (FBIS) آمده است که "جنرال وارینکف لوی درستی قوای مسلح شوروی و جنرال ولکوگنوف رئیس انستیتوت تاریخ نظامی شوروی ادعا کردند که آنها به مداخله نظامی شوروی بر افغانستان مخالفت کرده بودند."

جنگ افغانستان برای حیثیت اردوی هیولا مانند شوروی بسیار گران تمام شد. عساکر در بدترین شرایط زندگی، حیات روزمره را سپری نموده و هیچگونه آشنائی با اراضی افغانستان و جنگ های گوریلائی نوع افغانی نداشتند. قوای متجاوز روس با مردمان ملکی افغان نسبت حمایت شان از مجاهدین اصیل نه تقلبی (مانند گروه شورای نظار) دایم در تصادم بودند. سر انجام شرایط سخت و زندگی رقت آور، عساکر روسی را در حالتی قرار داد که نمیدانستند برای چه و روی چه هدف می جنگند. نیک محمد کامرانی و دیوت کیلیان در مضمونی در ژورنال بین المللی اقتصاد اجتماعی می نویسند:

عساکر روسی اظهار میکردند که چیز های است که ما از یادآوری آن خجالت می کشیم. ازین مفکوره هراس داریم که کتابی نادرست در باره جنگ افغانستان بنوسیم. با باز خوانی کتاب (معلومات تقلبی) اطفال ما شاید در جایی دیگر به جنگ بروند. ما عساکر جنگ افغانستان کی استیم؟ حامی بین المللیت پرولتاری یا کسانیکه زندگی دیگران را برهم می زنند.

سازمان نظارت هلسنکی در سال ۱۹۸۷ گزارش داد که به موجب آن عملکرد قوای سرخ روس را در مقابل زنان و اطفال غیر انسانی خواند. عساکر متجاوز روس به خانه و قریه جات داخل میشدند و زنان و اطفال را یکایک می کشتند. آنها دست به چور و چپاول زده و با مردم بیرحمانه رفتار میکردند. با پخش چنین گزارشات ضد کرامت بشری، اردوی به اصطلاح با شهامت (؟) روس حیثیت خود را از نگاه اخلاقی و روانی در میان مردم شوروی از دست داد و حس بد بینی

نسبت به اردو طور بی سابقه ای افزایش یافت. آ الکسیف در کتاب داخل اردوی شوروی از قول یکی از عساکر روسی می نویسد:

ما نسبت ارتکاب بیرحمی در افغانستان ضربه خوردیم. اگر یکی از ما کشته میشد، برای گرفتن انتقام تعداد زیادی از زنان و اطفال را می کشتیم. ما هر چیز را از بین میبردیم بشمول حیوانات...نقش ما درین جنگ مشابه نازی های آلمان بود.

در سالیان اول، رهبری شوروی از جنگ افغانستان انکار نموده و از گزارش حالت عساکر شوروی (تلفات، زخمی ها) انکار میکردند که برای عساکر روسی شامل در جنگ خوش آیند نبود. عساکری که خواه سالم و یا معیوب از جنگ برمیگشتند، از بی تفاوتی و بی حرمتی نظام نسبت به خود رنج برده و طرح قصدی کرملین را در نادیده انگاشتن حالت بد شان خیانت می پنداشتند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، این گروه به تشکیل سازمانی مدافع حقوق شان پرداختند. با وجود سعی کرملین در خنثی ساختن فعالیت عساکر بازگشته از جنگ افغانستان، این گروه به آهستگی اما مستمر راه خود را به سوی جامعه ناهمگون شوروی باز کرد. برای رهبری کرملین بسیار دیر شده بود که بتواند جلو این جنبش را بگیرد. چون این گروه خود تجربه دست اول از جنگ افغانستان داشت، لذا در بی اعتبار ساختن ماشین نظامی شوروی نقش بزرگی بازی نمود. فعالیت ضد کرملین عساکر برگشته از جنگ افغانستان مورد استفاده جدائی طلبان در سائر جمهوریت های تحت سیطره شوروی هم قرار گرفت. خلاصه اینکه، جنگ افغانستان يك جدائی بین دولت و مردم، بین اردو و حزب و بین دولت مرکزی و جمهوریت ها خلق نمود. قساوت و بیرحمی که توسط نیرو های اشغالی شوروی در افغانستان اعمال گردیده، به حیثیت، مشروعیت و اعتبار ملی و جهانی اردوی سرخ که زمانی سمبول مقاومت و افتخار شوروی بود، صدمات جبران ناپذیر وارد کرد. جنگ افغانستان يك شکست حتمی در سطح جهانی برای قشون شوروی تلقی گردید. در اواخر حیات امپراطوری شوروی، اردوی بی روحیه این کشور نخواست و یا نتوانست که امپراطوری را از اضمحلال نجات دهد. يك اردوی با هیبتی که قبلاً مایه غرور سوسیال امپریالیزم شوروی بود، دیگر آن توانائی رزمی را نداشت که شوروی در حال سقوط را سر پا نگهدارد.

پس به این نتیجه میرسیم که جنگ افغانستان در پهلوی سائر عناصری که امپراطوری شوروی را به زانو درآورد، نقش عمده خود را بازی کرد. جنگ افغانستان برداشت رهبری کرملین را از جامعه روس و قوای نظامی این کشور از ریشه تغییر داد و مشروعیت نظام شوروی را در سطح ملی و جهانی زیر سوال برد. پس گفته میتوانیم که مجموع کل همه عناصر مرکبه بالاخره بر جبروت سوسیال امپریالیزم شوروی نقطه پایان گذاشت.

دوازدهم

سه تکتیک امپریالیستی در انهدام وحدت ملی

امپریالیزم جهانی برای بهره برداری از سرزمین های متصرفه، ستراتیژی و تکتیک هائی متفاوتی را بکار میبرد تا اشغال را تداوم بخشد و استعمار را تعمیق گرداند. هراس امپریالیزم جهانی از وحدت ملی مردم سرزمین های اشغال شده است، زیرا شکست و مرگ متجاوزین از همان روز آغاز میشود. عکس آن یعنی تفرقه افگنی و پراگندگی میتواند بر عملکرد استعمار در يك کشور صحنه بگذارد و حضور بیگانگان برای غصب سرزمین و کشتار مردم يك نعمت الهی تلقی گردد. اینکه در افغانستان بیش از مدت ۴۰ سال خون می چکد و انسان ها به هلاکت میرسند، برای چند تن از فرومایگان تاریخ در قالب کلمات دینی و یا جمله پردازی های کاذب انقلابی و یا گفتار میان تهی غرب زدگان بی فرهنگ فرقی نمیکند. بگذار وطن منهدم شود و وطنداران بمیرند تا شهوت سیاسی و پولی میهن فروشان حرفه ئی فروکش کند. بگذار وطن منهدم شود تا چند تن از خاک فروشان برای انهدام کشور باده سر کشند و شادمانی کنند. چه راه ها و تکتیک ها را امپریالیسم جهانی می پیماید تا به ستراتیژی کامل خود یعنی اشغال و تداوم اشغال سرزمین ها متصرفه برسد؟ درینجا صرف به سه تکتیک اشاره میکنم که امپریالیزم در حال کنونی در افغانستان پیاده کرده است. این تکتیک ها ممد یکدیگرند و طور حلقه ئی و همزمان برای تأمین مقاصد استعماری در عمل مورد استفاده میگیرند.

تکتیک اول: دامن زدن اختلافات مذهبی

استعمار جهانی غرب ازین شیوه کلاسیک در انهدام جوامع عقب مانده اسلامی و غیر اسلامی استفاده شایانی نموده است. استعمار توانسته است که از طریق اجنت های (بومی و خارجی) خود در لفافه دین و مذهب، جوامع تحت سیطره را سالیان درازی در استیلای خود داشته و رشد فرهنگ و سیر تمدن آنها را به عقب اندازد. عنصر مذهب بسیار ماهرانه بازی میشود تا کسی نتواند بر ضد دین فروشان مسلکی از ترس تکفیر حرفی زند و قد علم کند. چنین طرز کار استعماری اکنون در کشور ما در جریان است، اما کسی شهامت ندارد که معضله را در عمقش ارزیابی کند و نتایج منطقی از آن بدست آورد. افرادی به اصطلاح روشنفکر این و آنجا بنام دفاع از حقوق زن نعره می کشند، اما از اظهار معضله اصلی که حاکمیت بیگانگان و سلطه دست پروردگان بیگانه است عاجز می مانند و یا اینکه عمداً طفره میروند تا مورد غضب حاکمان خارجی قرار نگیرند. برای این گروه نابکار اینطور معضلات بسیار سطحی معلوم میشود و اصلاً نمیدانند که حقوق زن و مرد افغان زمانی میتواند تحقق یابد که افغانستان آزاد بوده و از قید هر گونه حاکمیت اجنبی آزاد باشد. این گروه نمیداند که بین دین فروشان (سنی و شیعه) و امپریالیزم جهانی توافق های ناگسستی موجود است و در حقیقت یکدیگر خود را پرورش داده و حمایت میکنند. این صرف کافی نیست که به حقوق احوال شخصی شیعه اعتراض کرد و آنرا يك پدیده ضد حقوق زن دانست. دین فروشان سنی و دین فروشان شیعه در تدوین همچو قانون ضد حقوق

بشر باهم در توافق اند و از منافع یکدیگر پشتیبانی میکنند و الا صدای ناهنجار دو اخوانی یعنی ربانی سنی و سیاف و هابی بلند میشد که نشد.

در سطوح پائین، امپریالیزم سعی میکند که با نیرنگ اختلافات مذهبی را دامن زند و بی نظمی را بر کشور به رنگ دیگری حاکم سازد تا حقانیت موجودیت استعمار برای به اصطلاح "تأمین امنیت" تحقق یابد. افراد دیگری بدون دانش و فهم فقهی و با تعصب و تحجر فکری، حقوق احوال شخصیه شیعه را به باد انتقاد میگیرند و آنرا زن ستیز می نامند، اما از عقب گرائی طالبی و زن ستیزی سیاف و ربانی حرفی نمیزنند. اینکه استعمار جهانی در خلق عمدی معضلات اجتماعی تا چه اندازه فعال است، برای این گروه کاسه آیس و بلی گویان نه قابل درک است و نه فرقی میکند. استعمار و مزدوران آن بر نادانی ما می خندند و ابراز وجد و سرور میکنند. حقوق زن افغان صرف در زودن حقوق احوال شخصیه در فقه شیعه تضمین نمیشود، بلکه در رهائی کشور از زنجیر استعمار جهانی و انهدام مزدوران دین فروش آن تثبیت میگردد.

تکتیک دوم: دامن زدن اختلافات قومی

امپریالیزم به ضعف جوامع ناتوان و عقب مانده پی برده و ازین خلاء برای پیشبرد مقاصد استعماری خوب مستفید میشود. يك افغانستان و عراق اشغال شده بهترین طعمه برای کارگزاران استعمار جهانی محسوب میگردد. نیرو های مهین فروش داخلی در افغانستان با طرح های استعماری در انهدام وحدت ملی و درهم شکستن تساند و همبستگی اقوام کشور با متجاوزین همکاری می نمایند. قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی با روش تفرقه بیانداز و حکومت بکن، تخم کین و نفرت را در اجتماع ما کاشتند. از تره کی تا نجیب، نظام مزدور مسکو با هدف خاص انهدام وحدت ملی، اقوام را به جان هم انداختند تا بدینوسیله فرمانروائی شوروی محکتر شود و نظام دست نشانده مسکو در کابل چند روز بیشتر بقاء نماید. امروز هم امپریالیزم غرب با عین تکتیک در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان ظاهر میگردد تا با حمایت دشمنان داخلی این کشور را از بنیاد منهدم نماید و جای پای دایمی در این سرزمین بیابد. گزارش ها حاکی است که متجاوزین در افغانستان با صرف گزاف پول دست به ایجاد میلیشیا های قومی میزنند طوریکه در عراق هم به چنین اقدام ضد بشری متوسل شدند.

هدف از تشکیل میلیشیا ها دامن زدن جنگ قومی در افغانستان است. فیودال های قومی و نظامی هم برای بقای خویش با متجاوزین همکار اند و آب در آسیاب استعمار میریزند. بطور مثال در میدان شهر، میلیشیا های هزاره را تشکیل کرده اند تا آنها را علیه طالبان پشتون به میدان جنگ بکشانند. این تصادمات، خصومت قومی را شدت می بخشد و آنرا تا مرحله انفجار می کشاند. بعید هم نخواهد بود که روزی از میلیشیا های پشتون در کوبیدن سائر اقوام استفاده شود. در زمان ببرک و نجیب هم عین شیوه بکار برده میشد و از میلیشیا های پشتون و هزاره و ازبک و تاجک بر ضد یکدیگر استفاده می گردید که تا امروز نتایج زیانبخش خدمات غیر شرافتمندانه خلقی ها و پرچمی ها را با شرکای ستمی و مذهبی شان می بینیم. افغانستان هنوز از آن مرحله خیانت و مصیبت رهائی نیافته است که بار دیگر در قعر قوم پرستی های زیان آور و تباه کن فرو میرود. امپریالیسم جهانی سعی نهائی خود را دارد که با حفظ حالت فعلی در کشور و عمق بخشیدن به کشمکش های قومی، تسلط خود را بر کشور ما تحکیم بخشد و نظام مزدورش را در کابل سر پا نگهدارد.

تکتیک سوم: استفاده از تحصیل یافتگان بی هویت

استعمار جهانی از هر نوعی که باشد فعالیت خود را منحصر به دامن زدن کشمکش های مذهبی و قومی نمی سازد، بلکه بهره برداری از افراد باسواد و یا کم سواد در تأیید اشغال سرزمین های متصرفه هم جز تکتیک امپریالیزم جهانی محسوب میگردد. این روش باعث میشود که نفرت جامعه نسبت به همه تحصیل یافته ها بیشتر شده و دشمنی های داخلی شدد یابد. کی محاسبه خواهد کرد که همه درس خوانده ها مانند ببرک، امین، کرزی و یا جلالی نیستند و این درست مرامی است که استعمار در ذهن خود می پروراند و در خورد مردم میدهد. ما دیدیم که چطور وطنفرشان خلقی و پرچمی همراه با سائر جناح های مربوط در خدمت سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفتند و زیر شعار های خدمت به "خلق" چه جنایاتی نبود که مرتکب نشدند. همین ها بودند که مهر تأیید به تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان گذاشتند و کاذبانه گفتند که برادران شوروی برای دفاع آمده اند که افغانستان را از شر "امپریالیسم جهانخوار امریکا"، پاکستان، ایران و اشرا نجات دهند. این حرف های میان خالی جایی را نگرفت و نتوانست که ملت افغان را از مبارزه مقدس ضد استعماری باز دارد. اکنون از همین قماش مردم (علمی، گلابزوی و سائرین) خود را در خدمت کشوری قرار داده اند که روزی آنرا "امپریالیسم جهانخوار" می نامیدند. فرد دیگری بنام دستگیر پنجشیری تنها به خدمت اجانب اکتفا نکرد، بلکه خود را در شکم "امپریالیسم جهانخوار" انداخت و حال به زندگی پر از ننگ و غیر شرافتمندانه خویش در امریکا ادامه میدهد و فخر میفروشد. دیگر بازماندگان سیاسی این دو جریان ضد ملی در شهر های اروپائی به عیاشی و خوش گذارنی مصروف اند و دعای سر امپریالیزم را میکنند.

در پهلوی این ناکسان تاریخ، گروه دیگری از تحصیل یافتگان به اصطلاح پیرو و حامی دموکراسی امریکا، ادعا دارند که امریکا و متحدین برای دفاع از افغانستان به این کشور تشریف فرما شده اند. این گروه اظهار میدارند که افغانستان به يك "الگوی دموکراسی امریکا" مبدل شده و ما باید حد اکثر استفاده را از این حالت بنمائیم و شکر خدا را بجا آوریم. بین ادعا های این دو گروه تحصیل یافته حامی سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیزم امریکا کمترین تفاوتی در معنی وجود ندارد، بلکه تنها تفاوت در ادای کلمات و طرز جمله بندی هاست. این دو جناح ضد ملی و ضد میهنی اکنون با هم تشریک مساعی دارند و از حمایت دین فروشان و ستیزه جویان قومی هم مستفید میگردند. علی احمد جلالی کاندید ریاست جمهوری دولت مستعمراتی کابل، از پشتیبانی يك تعداد خلقیان و پرچمیان برخوردار است و برای رسیدن به هدف نزد هر دین فروشی زانو میزند. سایت های ضد ملی و افراد بی خبر از جریانات سیاسی کشور که روزی از حامد کرزی حمایت میکردند و به تضرع می گفتند که "گرچه کرزی انسان بد است، اما به لحاظ خدا او را حالا چیزی نگوئید"، اکنون به نفع جلالی و یا دیگر سرسپردگان استعمار داخل صحنه شده اند. از تعلقات جلالی به اجانب هموطنان ما آگاه اند. حالت سائر تقاله های استعمار مانند انور الحق احدی، عبدالله عبدالله و غنی احمدزی و دیگر انقیاد طلبان بهتر از جلالی نیست و همه سر طاعت و بردگی به درگاه امپریالیزم گذاشته اند.

به راه انداختن کنفرانس دوی، به هدایت استعمار، بتاريخ ۱۴ و ۱۵ مارچ ۲۰۰۹، که در آن فاسد ترین، مرتجع ترین و خائن ترین عناصر به شمول خلیلزاد، جلالی، عبدالله حضور داشتند، مبین توطئه های عمیق در قبال افغانستان بود. درین کنفرانس نامنهاد، اشغال افغانستان مورد تأیید

فروخته شدگان قرار گرفت و اشتراك کنندگان ادعا کردند که "افغان ها به سربازان نیرو های بین المللی به عنوان اشغالگر نگاه نمیکنند." ازین کنفرانس مؤید استعمار نمیتوان چیزی دیگری متوقع بود به جز تسلیم به اوامر استعماری. امپریالیزم فقط میخواست که با چنین جلوه گری سیاسی کلیه اعمال ضد بشری خود را در افغانستان حقانیت دهد و اشغال میهن ما را برحق شمارد. استعمار نمیتوانست کسانی بهتری را نسبت به شرکت کنندگان میهن فروش درین کنفرانس بیابد. همین نوع باسوادان کمزاد اند که کشور را به سمت بربادی سوق داده و شیرازه وحدت ملی را منهدم کرده اند. دست این گروه ضد میهنی تا شانه در خون مردم افغانستان سرخ است و مانند هر دین فروش و تروریست قابل محاکمه اند.

پس هموطنان! مشاهده می نمائیم که استعمار جهانی غرض تکمیل و رسیدن به اهداف ضد بشری خود در افغانستان، در پهلوی يك نظام دست نشانده در کابل، گروه های مختلفی را هم برای انهدام وحدت ملی افغانها و انهدام کشور ما خلق کرده است. هر يك ازین گروه ها وظایف مشخصی برای به زانو درآوردن افغانستان دارند و در حین وقت يك همکاری حلقه ئی را در جهت حمایت از استعمار و تداوم اشغال کشور تشکیل داده اند. اینکه چه راهی را مردم ما در حفظ آزادی و استقلال کشور شان می پیمایند، خود تصمیم خواهند گرفت .

سیزدهم

امریکا در باتلاق افغانستان فرو میرود

امپریالیسم امریکا روز تا روز در باتلاق افغانستان فرو میرود. بمباران وحشیانه امریکا به بهانه مبارزه علیه تروریسم، تلفات سنگینی بر مردم ملکی و بیگناه ما وارد کرده است. مزدوران داخلی که در خدمت استعمار جهانی قرار دارند، بر مبنای ضدیت های قومی و مذهبی هم مرتکب جنایات و بیدادگری های بیشماری میگردند. نتیجه این روش نا بخردانه امریکا و متحدین خارجی و مزدوران داخلی اش، صعود دوباره طالبان در صحنه سیاسی افغانستان است. افغانستان به سوی انارشسیسم و بی ثباتی در حرکت است. نظام بی کفایت و دست نشانده کنونی که خود در فساد غرق است، شاهد مظالم تحمیلی از سوی اجانب و مزدوران داخلی شان بوده که کمترین اقدامی به نفع مردم خویش انجام داده نمیتواند. تقدم این نظام دست نشانده خوشنودی قدرت های جهانی و حفظ موقف خود است.

روش ضد کرامت بشری امریکا در افغانستان آنقدر نفرت انگیز است که حتی استعمار کلاسیک انگلیس به انتقاد آن دهن کشاده است. نیویارک تایمز بتاريخ ۹ اگست ۲۰۰۷، نوشت که مقامات نظامی انگلیس در افغانستان از قوای اختصاصی امریکا تقاضا نموده که ساحات مربوط به عملیات نظامی آنها را ترك نمایند، زیرا تلفات عظیم مردم ملکی باعث گردیده که قوای انگلیس نتواند همکاری مردم محلی را جلب نماید. یکی از قومندانان انگلیس اظهار نگرانی نموده و خاطر نشان ساخته است که "استعمال همه جانبه قوای هوایی در آوانیکه قوای انگلیس موفقیت های خود را علیه طالبان تحکیم می بخشد، مردم را بر ضد حضور بیگانگان می شوراند." در حملات اخیر هوایی امریکا در ولایت هلمند، حد اقل ۳۰۰ تن حیات خود را از دست دادند. دو گانگی در روش قوای اشغالگر در افغانستان، اختلاف سلیقه و تکنیک را بین سائر قوای ناتو و امریکا نشان میدهد.

قوای ۶۰۰۰ نفری انگلیس با همکاری واحد های کوچک استونیایی و دنمارکی، در سال ۲۰۰۶ در ولایت هلمند مستقر شدند. قوای اختصاصی امریکا هم ظاهراً منحصراً مشاورین اردوی مزدور افغانستان در عملیات نظامی دخیل اند. درین جا قابل تذکار است که اردوی بنام ملی افغانستان در هیچ زمانی در دفاع از منافع ملی و تمامیت ارضی افغانستان داخل پیکار نشده، بلکه همیشه در خدمت امیال استعماری اجانب قرار داشته است. صرف نظر از موجودیت يك تعداد از نظامیان با شرف در اردو که مجبور به ترك وظیفه شدند، قسمت عظیم لشکر خائنان درزیر پرچم اجانب دست به کشتار مردم خود زده اند. در جریان اشغال افغانستان بوسیله قوای سوسیال امپریالیسم شوروی، اردوی مزدور افغانستان در پیشاپیش قوای اشغالگر قرار میگرفت و افغان میکشت. اینبار هم اردوی مزدور به رهبری عبدالرحیم وردک و دیگر سرسپردگان اجانب بالاخص مزدوران شورای نظار و بقایای صاحب منصبان باند خلق و پرچم، دوشادوش قوای اشغالگر مردم بیگناه را می کشند، نه تروریست. نسل کشی به شدت ادامه دارد و اردوی بی غیرت ضد ملی

افغانستان در زیر پرچم بیگانه به ارتکاب فجایع غیر قابل بیان ادامه میدهد. باند های قومی هم درین کشتار ها سهم برجسته دارند و در بدل پول در پهلوی قوای استعمار بین المللی مرتکب هر نوع جنایت و وحشیگری میگردند.

گاردین بتاريخ ۸ آگست نوشت که "پیروزی در افغانستان يك امید واهی است." گاردین از بمباران مناطق پشتون نشین نام میبرد و خاطر نشان میسازد که "هزاران غیر نظامی در نتیجه این سیاست کشته شده اند که منجر به خصومت با قوای اشغالگر و انتقام جوئی شده است." گاردین مینگارد که "هیچ يك از نیرو های خارجی توجهی به حامد کرزی ندارند. کرزی فردی است که قول و قرارش با جنگ سالاران، قاچاقبران مواد مخدره، ایرانیان و همدستان طالبان است."

قوای هوایی امریکا به حملات و حشیانه خود ادامه داده و تلفات بیشماری بر مردم بیگانه ما تحمیل کرده است. بر اساس اطلاعات نادرست و مغرضانه، قوای هوایی امپریالیزم امریکا، هر نوع تجمع مردم محلی را مورد حملات خود قرار میدهد. جواسیس و فروخته شدگان که اکثراً از باند مسعود و جمعیت اسلامی ربانی اند با سر سپردگی و بردگی کامل به قوای بیگانه، به هر عمل کثیف که خوشی و رضایت بیگانگان را حاصل کنند، دست میزنند. این خائنان، خیانت ها و جنایات به وطن و مردم را از رهبران دین فروش و خاک فروش شان به میراث برده و به همان جهت سفر جهنمی خود را ادامه میدهند. اگر هدف محو تروریزم باشد، پشتیبانی مردم را خواهد داشت، اما آشکار شده است که هدف امریکا و متحدین خارجی و مزدوران داخلی اش، نسل کشی است نه مبارزه با تروریزم. روی همین دلیل است که هر روز مقاومت شدت میگیرد و وجه طالبان تاریخ اندیش نزد ملت بالا میرود.

آیا بوش و نوکرش کرزی کور اند که ببینند چه حالتی بر افغانستان مستولی شده و این کشور به کدام سو در حال حرکت است؟! ریختن اشک به زور آب پیاز از چشمان پاره و بی حیای کرزی نه چنگی به دل میزند و نه دردی را دوا میکند. شش و نیم سال است که اداره بوش احساس نیک جهان را به دشمنی همه جانبه جهان تبدیل نموده است. امروز نفوذ امریکا صرف به اعطای رشوه به رهبران ضد ملی يك تعداد کشور ها به شمول پاکستان و باند های جنایتکار خلاصه شده تا متحد امریکا باقی بمانند. با عملکرد های خلاف موازین حقوق بشر، احساس نفرت نسبت به امریکا در سراسر جهان در حال گسترش است و دیر یا زود این کشور صدمات معنوی و مادی جبران ناپذیری را متحمل خواهد شد.

محافظه کاران جدید امریکا که جنگ و خشونت را بر صلح ترجیح میدهند تا ارزش های امریکا را بر جهان تحمیل نمایند، باید بدانند که دیر یا زود امریکا را در باتلاق افغانستان فرو خواهند برد که نتیجه آن به شکست شرم آوری مواجه خواهد شد و توام با آن مزدوران شان هم در آتش خشم ملت افغان خواهند سوخت.

چهاردهم

شکست دوکتورین جورج بوش

دوکتورین جورج بوش به شکست غیر قابل جبران مواجه شده است. این ناکامی نه تنها متوجه اداره بوش است، بلکه در مجموع حیثیت جهانی امریکا را هم زیر سوال برده است. صاحب نظران عاقل امریکائی اظهار عقیده می کنند که امریکا تا ۵۰ سال دیگر قادر نخواهد بود که نتایج زیان آور دوکتورین بوش را جبران نماید و آبروی از دست رفته این کشور را باز ستاند. در جهان کنونی صرف قوت نظامی نمیتواند آمال و نیات يك کشور را بر دیگران تحمیل نماید. شکست افتضاح آمیز سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان و امپریالیزم امریکا در ویتنام میتواند بارز ترین مثال در تاریخ معاصر جهان باشد. اراده ملی و مقاومت مردمی بزرگترین قدرت های جهانی را از پا در آورده است. دوکتورین جورج بوش هم به همان سرنوشت مرگبار مواجه شده است.

اکثر صاحب نظران به این موافقت رسیده اند که دوکتورین پیش گیرانه و پیش دستانه جورج بوش غرض مبارزه با تروریزم، ممانعت از اشاعه اسلحه اتمی و دموکراتیک ساختن شرق میانه (طبق آرزوی امریکا) که با تجاوز به افغانستان و عراق آغاز گردید، ورشکست شده است. مشکل دوکتورین بوش بیشتر در طرز عمل آن نهفته است تا در برداشت نظری آن: امریکا قدرت اول جهانی است که میتواند متحدین را ترغیب کند و دشمنان را وادار سازد که به خواست امریکا در ایجاد يك نظم نوین جهانی سر اطاعت بگذارند. خلق يك جانبه نظم نوین جهانی ماورای توانائی امریکا و یا کدام کشور دیگر است. جهان وابسته به يك دیگر و متشکل از قدرت های متنوع، موجودیت موسسات دولتی و غیر دولتی که نقش عمده در سطح دنیائی دارند، موفقیت دوکتورین بوش را در مرحله اول خنثی ساخته است. بعد از اعلام دوکتورین بوش در سپتمبر سال ۲۰۰۲، مردم امریکا جهات فلسفی این دوکتورین را در راه پخش دموکراسی و ترویج آزادی "امریکائی" در سایر نقاط جهان در روز های نخست پذیرفتند. اما چنینکه روحیه این دوکتورین مسخ شده شکل تجاوز و تحمیل نیات امریکا را بر سائر کشور ها گرفت، مخالفت در داخل این کشور هم فزونی یافت.

سیر در نقاط مختلف جهان که میتواند يك لایراتوار آزمایش دوکتورین بوش باشد، ادعای امریکا را در ابر قدرت بودن از ریشه باطل میسازد. تجاوز به عراق و اشغال مصیبت بار آن کشور بیانگر ناتوانی سیاسی و اخلاقی امریکا بوده است. فهرست ناکامی های امریکا در منطقه رو به صعود است: تلفات در حال افزایش امریکا در عراق و شیوع جنگ داخلی و تعدد گروه های جهادی، مقاومت بی نظیر مردم عراق، عروج ایران منحصیث يك قدرت منطقه ئی و افزایش نفوذ غیر قابل انکار این کشور بر شیعیان عراق، کشمکش میان نیرو های سنی، شیعه و کرد ها، شکست اسرائیل توسط حزب الله لبنان در سال ۲۰۰۶، بی تفاوتی امریکا نسبت به بدبختی های مردم فلسطین، پالیسی تبعیضی امریکا به ارتباط اقوام مختلف در افغانستان و استخدام اجیران در این کشور و عروج دوباره طالبان در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان جایگاه بین المللی امریکا و

ادعای ناقص این کشور را در یکه تاز بودن در سطح جهانی زیر سوال برده است. بر علاوه، چور و چپاول عمدی موزیم های تاریخی عراق، ارتکاب اعمال ضد شرافت بشری توسط عساکر امریکائی در زندان ابوغریب به هدایت احتمالی رهبران سیاسی و نظامی این کشور، بی حرمتی قصدی به مقدسات دین اسلام و اعمال خلاف کرامت بشری امریکا با زندانیان گواتاناما، زندانیان محابس قندهار و بگرام و سائر زندان های مخفی، حمایت بی شرمانه امریکا از قاتلان، قاچاقبران و ویرانگران در افغانستان و بالاخره تجاوز عساکر امریکائی به ناموس مردم افغان حیثیت اخلاقی امریکا را به ارتباط رعایت حقوق بشر کلاً به زمین زده است.

نتایج انتخابات ماه نوامبر سال ۲۰۰۶، نفرت مردم امریکا را از عملکرد اداره بوش و تطبیق دوکتورین وی به آسانی ثابت ساخت. مرور دوکتورین جورج بوش برای مردم امریکا به اثبات رسانید که حتی آرمان های "امریکائی" عدالت، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و همکاری های بین المللی به وسیله دوکتورین بوش کاملاً منهدم شده است. دوکتورین بوش آرزو های کسانی را که امیدوار بودند جهان بسوی قانونیت رفته و اختلافات ذات البینی کشور ها طور صلح آمیز حل خواهد شد، به یاس مبدل ساخته است.

در اروپا، يك تعداد از کشور های این قاره به دوکتورین بوش روی خوش نشان نداده و يك تعداد کشور های دیگر هم قربانی همکاری با امریکا شده اند. فرانسه، روسیه و آلمان، امریکا را در تجاوزش به عراق همراهی نکردند. حمله تروریستی در مادرید پایتخت اسپانیه بتاريخ ۱۱ مارچ ۲۰۰۴، این کشور را در يك تگنای سیاسی قرار داد. همچنان حمله تروریستی هفت جولای ۲۰۰۵ در لندن، نتیجه همکاری انگلستان با امریکا در شرق میانه و تائید دوکتورین جورج بوش بود.

در جنوب و جنوب غرب آسیا، امریکا بر پاکستانی که دچار فساد و خانه جنگی است، اعتماد کرد تا امریکا را در جنگ علیه ترور در آن گوشه دنیا کمک نماید. نظام فعلی پاکستان خود در همکاری با سازمان های تروریستی متهم است و خاک پاکستان هم محل اختفای مخالفان نظام دست نشانده فعلی کابل است. واشنگتن از ترس، هند را رشوه میدهد تا بتواند این کشور را در رویارویی علیه چین استعمال نماید. سعی اینکه بتوان يك ائتلاف جاپان، اندونیزیا و هند را علیه چین خلق نمود، تا حال هیچ گونه نتیجه دلخواه برای امریکا نداشته است. نشنلیزم رو به صعود جاپان، کشور های این منطقه را که هنوز خاطرات تلخ جنگ جهانی دوم از تجاوز وحشیانه جاپان را در ذهن دارند، به هراس انداخته و آنها را بیشتر به سوی چین متمایل ساخته است. هند هم به تعیین نقش این کشور از جانب امریکا تا چین را به مبارزه بطلبد، جواب رد داده و حتی همکاری نزدیک سیاسی و اقتصادی را با چین آغاز کرده است. تفاهم میان کشور های این منطقه، نفوذ نظامی، سیاسی و اخلاقی امریکا را متزلزل خواهد ساخت.

در آسیای مرکزی نفوذ امریکا رو به زوال است. مداخلات بی لزوم امریکا در کشور های نیمه مستقل آسیای مرکزی، این منطقه را دوباره در زیر سیطره امپریالیزم روس قرار داد. مسکو قادر شده است که بار دیگر نفوذ خود را بر مستعمرات سابق خویش پهن نماید و انحصار تیل و گاز ترکمنستان را که امریکا در صدد بدست آوردن آن بود، حاصل کند. بعد از سرشکستگی های پی در پی سیاسی و اقتصادی در سالیان اخیر، قاپیدن آسیای مرکزی از چنگال امریکا يك پیروزی بزرگ ستراتیژیک برای مسکو در سطح جهانی و منطقه ئی به شمار میرود.

مقاومت در امریکای لاتین علیه نفوذ و مداخلات بی لزوم امریکا رو به افزایش است. جنبش های چپ دوباره در امریکای لاتین جان گرفته است. امریکای جنوبی همچنان در صدد است که آهسته آهسته خود را از زیر یوغ امریکا برهاند. نزدیکی اجباری جناح چپ این گوشه ای از جهان با ارتجاع ولایت فقیه ایران خود نماینگر انزجار عمیق مردمان کشور های امریکای لاتین و امریکای جنوبی نسبت به روش امپریالیستی امریکاست.

در قاره آفریقا، امریکا طور قابل ملاحظه جای پائی برای خود نیافته است. امریکا هیچ نوع موثریت اخلاقی در مجادله علیه کشتار دسته جمعی در رواندا در سال ۱۹۹۴ و سودان در حال کنونی نداشته است. میلیون ها تن حیات خود را درین قاره نسبت خانه جنگی ها و جنگ های بین الکثوری از دست داده اند. امریکا یا قادر نبود و یا نخواست که در جلوگیری ازین انسان کشی نقشی بازی کند زیرا مفاد مادی از آن برای کورپوریشن های امریکائی متصور نبود. به ارتباط کشور های کمک دهنده به آفریقا، امریکا در آخر لست قرار دارد. پس کشوریکه به اعطای کمک های انسانی علاقمند نیست، نه میتواند مبلغ ارزش های انسانی باشد و نه کسی هم به گفتار میان خالی رهبران آن گوش میدهد.

مقاومت ملی و مردمی علیه هر گونه تجاوز باعث میگردد که عالیترین دوکتورین يك رهبر اجنبی مجال توفیق نیابد. با تجاوز به افغانستان و عراق و بکاربرد روش نادرست درین کشور ها، امریکا زمینه ناکامی دوکتورین بوش را فراهم ساخته است. این يك درس آموزنده دیگری برای رهبران امریکا و رهبران سائر کشور ها است که باید از هر نوع تجاوز و اشغالگری بپرهیزند و حاکمیت و فرهنگ دیگر ملل را احترام نمایند. يك رهبر که خود ناقض حقوق بشر باشد، نمیتواند حامی حقوق دیگران گردد. يك رهبر قوی و متکی به نفس هیچگاه خودخواه و مغرور نمیشود. بوش برعکس آن را ثابت ساخت. با تجاوز به عراق به بهانه موجودیت اسلحه کیمیاوی، بوش و امریکا به پائین ترین سطح نزول کردند. دلایل اداره بوش دال بر موجودیت اسلحه کیمیاوی در عراق صدام حسین نادرست ثابت شد. این ادعا از اول تا آخر بر مبنای دروغ و توطئه استوار بود تا امریکا به يك نحوی بتواند چشمه های تیل عراق را تسخیر نماید، غرور از دست رفته امریکا را باز گرداند و جبران شکست این کشور را در ویتنام بنماید. لکن مقاومت محیرالعقول مردم عراق دوکتورین بوش را در آغاز محکوم به شکست ساخت. نیات اصلی دوکتورین بوش تعمیم دموکراسی و حمایت از حقوق بشر در شرق میانه نیست، بلکه دسترسی به ذخایر تیل يك کشور اشغال شده مانند عراق است. الن گرسپین رئیس سابق اداره ذخایر فدرال اعلام کرد که "امریکا بخاطر تیل به عراق تجاوز کرده است."

عروج اسلام سیاسی یکی دیگر از نتایج جانبی دوکتورین رو به زوال بوش است. بر طبق طرح اداره بوش، با تشویق و تعمیم دموکراسی در شرق میانه و سائر کشور های اسلامی، میتوان يك حصار مستحکمی را به دور تروریزم اسلامی اعمار نمود. اما نتایج چنین يك طرح در عمل برای واشنگتن به هیچوجه خوش آیند نبوده است، زیرا عملکرد و روش امپریالیستی و حاکمانه امریکا در صحنه سیاست جهانی مغایر نظرات و دوکتورین بشر خواهانه ای است که این کشور در ظاهر مبلغ آن است. همین کشور بود که تا چندی قبل برای حفظ منافع خود از تندروان مذهبی مورد حمایت امریکا استفاده میکرد و حتی آنها را در غضب قدرت سیاسی کمک مینمود. افغانستان میتواند يك مثال برجسته از عملکرد امریکا باشد.

انتخابات مورد حمایت امریکا در فلسطین، حماس را که از نگاه واشنگتن يك سازمان تروریستی است اما تابع اوامر امریکا نیست، در رأس هرم سیاسی قرار داد. از مصر تا پاکستان، تطبیق تیوری تشویق و تعمیم دموکراسی، گروه های تندرو اسلامی مخالف امریکا را در موقف بهتر سیاسی گذاشته است که برای امریکا قابل پذیرش نیست. امریکا در همان دامی افتاده که خود برای دیگران گذاشته است. امریکا آرزو دارد که نتایج انتخابات آزاد طبق دلخواه امریکا باشد، یعنی هم مردم به پای صندوق های رای بروند و هم به نفع کاندید های مورد نظر امریکا حتی اگر تندروان مذهبی هم باشند، رای دهند. انتخاب سیاف و حامیان وی در ولسی جرگه مثال خوبی خواهد بود. اگر همان انتخابات آزاد يك گروه ضد امریکائی را ولو که مذهبی هم نباشد، روی صحنه سیاسی آورد، واشنگتن به نتایج همان انتخابات آزاد روی خوش نشان نمیدهد. پس معلوم میشود که دوکتورین بوش بر مبنای تزویر، استعمار و تسلط امریکا بر سائر کشور ها استوار بوده است. حفظ منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی امریکا در قدم اول برای طبقه حاکم امریکا ارزش دارد، نه دموکراسی، حقوق زن، حقوق بشر و انتخابات ظاهراً آزاد. بد نامی امریکا در جهان اسلام و روش ضد اخلاق بشری قوای امریکا در افغانستان و عراق، موفقیت گروه های تندرو اسلامی را در يك انتخابات آزاد تثبیت میکند و مشروعیت میدهد.

بعد از سال ها تجاوز و کشتار در افغانستان ، امریکا تن به مذاکره با طالبان داده است. تا اکنون پالیسی امریکا بر این اساس استوار بوده است که این کشور با هیچ يك از سامان های تروریستی مذاکره نه نموده و کنار نخواهد آمد. ترك این پالیسی شکست بدون تردید دوکتورین بوش را تسجیل نموده است. حمله تروریستی ۲۹ سپتمبر ۲۰۰۷ در کابل که منتج به تلفات صد ها تن گردید، حامد کرزی فرد دست نشانده امریکا را وادار ساخت که اعلام نماید "او حاضر است با ملا عمر رهبر طالبان و گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی دیدار نماید." این گفتار کرزی نیست، بلکه هدایت جورج بوش است که باید آنرا در عمل پیاده نماید. کرزی در خلال شش سال همیشه میگفت که به هیچ وجه حاضر نیست با ملا عمر و حکمتیار مذاکره کند. در آن زمان پالیسی امریکا چنین حکم میکرد. صرف نظر از جواب رد و یا مثبت طالبان به تقاضای کرزی و یا غیر مستقیم به تقاضای امریکا، تغییر یکبارگی امریکا در قبال طالبان، ورشکستگی سیاسی و شکست نظامی امریکا را در افغانستان تسجیل میکند.

تنها تجاوز و ارسال قوا به يك کشور کافی نیست که بتواند دوکتورین بی مفهوم رهبر يك کشور را با بم و تانک و استخدام اجیران بی وجدان و یا استعمال يك قوم علیه قوم دیگر بر يك ملت مظلوم تحمیل نماید. امریکا چنین روش را بار ها تجربه کرده و بار ها شکست خورده و نتایج زیانبخش آنرا هم ده بار لمس کرده است. طبق شهادت تاریخ، مبارزات ضد استعماری نیرو های ملی و مردمی در کشور های اشغال شده، قوای استعماری را بالاخره منهدم خواهد کرد و همان کشور را از سیطره اجانب نجات خواهد داد. از هموطنان تمنا میکنم که فیلم ویدیوئی "کاروان مرگ" را مشاهده فرمایند تا به معنی واقعی دوکتورین ناکام جورج بوش پی ببرند.

پانزدهم

شکست دوکتورین اوباما تخریب و کشتار ادامه خواهد یافت

بیانیه شب ۲۲ جون ۲۰۱۱ اوباما شکست امریکا را در افغانستان تثبیت نمود. سیر تاریخ، سرانجام امپراتوری ها را در زباله دان تاریخ فرو میبرد. بار دیگر ثابت شد که سرزمین افغان ها جایگاه دفن امپراتوری هاست. با وجود اعتراف غیر مستقیم به عجز و ناتوانی در افغانستان، اوباما با شارلاتانی سعی نمود که تجاوز به افغانستان را یک موفقیت برای امریکا جلوه دهد. اما اوباما این را باید بداند که صرف نشست یک قدرت مغرور و تجاوزگر با یک عده از افراد ضعیف و ناتوان خود نمایان گر پسروی تاریخی امپراتوری است. افزایش عساکر امریکائی در افغانستان که محور اصلی دوکتورین اوباما را در ادامه تجاوز به افغانستان میساخت، نتوانست موفقیتی برای اداره اوباما به بار آورد.

اوباما در بیانیه خود بیرون کشیدن حد اقل قوای متجاوز امریکا را از افغانستان وعده داد تا بتواند امریکا را از یک جنگ تحمیلی تجاوزگرانه و شکست احتمالی آینده رهائی دهد و حیات چند عسکر جوان امریکائی را از مرگ حتمی نجات بخشد. امریکا با مصرف ماهانه ده بلیون دالر کمترین دست آورد را در خلال مدت ده سال اول تجاوزش به افغانستان داشته است. شکست امریکا در تیاتر افغانستان از روز های نخست تجاوز و اشغال تثبیت گردید.

اول اینکه تجاوز به یک کشور و اشغال یک سرزمین خود یک عمل وحشیانه و ضد حقوقی محسوب می شود. دوم اینکه نصب افراد و گروه های ها ویرانگر، فاسد و بی کفایت که در مجموع جز خط مش اصلی امریکا بود، خوشبختانه متجاوزین را به سوی ناکامی در تطبیق اهداف استعماری شان سوق داده است. با وجود بحران سرمایه داری در امریکا و پوسیدگی پالیسی افغانی این کشور، متجاوزین هنوز از تخریب و کشتار دست بر نداشته و به امید موفقیت های غیر قابل پیش بینی اند. وعده برای بیرون کشیدن تدریجی یک بخش از قوای متجاوز امریکا از افغانستان فریبی بیش نیست و صرف جنبه تبلیغاتی انتخاباتی دارد (در آن زمان).

بازگشت تقریبی ده هزار تن از قوای امریکا تا اخیر سال جاری تقلیل قابل ملاحظه در ترکیب عددی قوای متجاوز نیست. جنرالان دست آزاد دارند که کدام قوا و از کدام محل دور گردد. محتمل است که صرف برای فریب سیاسی و نظامی تنها قسمتی از نیرو های کمکی را که وظایف جنگی ندارند از تیاتر افغانستان دور سازند. نیرو های کمکی معمولاً قرار دادی ها را مورد حمایت قرار میدهند و از برخورد مستقیم نظامی دوری می جویند. اوباما در نطق خود متذکر شد که بیرون ساختن قوای امریکا نتیجه "موفقیت امریکاست که از موضع قوی" صورت میگیرد. کذب و دروغ درین ادعا آنقدر برجسته است که جائی برای تبصره باقی نمی ماند. این موفقیت کاذب اگر هم احیاناً اتفاق افتاده باشد، به قیمت قتل عام هزار ها انسان و ویران شدن هزار

ها خانه و بی جا شدن صد ها هزار تن تمام شده است. البته که این یک موفقیت هم است: برای کارخانه جات اسلحه سازی و دست نشانندگان امریکا در کابل. اگر این موفقیت هم پذیرفته شود، چه دلیلی باقی می ماند که با طالبان مذاکره کرد. زمانیکه یک قدرت خودخواه و زورگو حاضر میشود با یک دشمن "شکست خورده" دور میز بنشیند و التجای شفقت نماید، آبروی برای آن متجاوز باقی نمی ماند. ما این حالت را در روز های اخیر جنگ ویتنام و جریان کنفرانس صلح پاریس و تقابل امریکا با نمایندگان ویتگنگ و ویتنام شمالی مشاهده کردیم.

امریکا افغانستان را طبق میل رها نخواهد کرد. آمادگی برای تاسیس لشکرگاه های دایمی امریکا در افغانستان که مورد حمایت میهن فروشان داخلی هم است، اهداف جیو – ستراتیژیک امپریالیزم امریکا را در منطقه نشان میدهد. تصمیم امریکا در حفظ تفوق نظامی اش و تسخیر و یا حاکمیت بر چشمه های نفت و گاز آسیای مرکزی مستلزم ایجاد لشکرگاه های نظامی در افغانستان خواهد بود. یک نظام دست نشانده در کابل و موجودیت سیستم فئودالی نظامی و اداری فعلی که مخلوق تجاوز است، این امیدواری را برای امریکا میدهد که برای مدت طولانی در افغانستان باقی بماند. اوپاما از یکسو از "تقلیل قوا" صحبت نمود و از جانب دیگر برای رازی ساختن نیرو های جنگ طلب و نظامیان انسان کش امریکا وعده داد که جنگ علیه سازمان های "تروریستی ضد امریکا" در پاکستان ادامه خواهد یافت. سازمان های تروریستی ساخت امریکا بدون تشویش بمباردمان، کماکان به فعالیت خود ادامه خواهد داد.

طوریکه در بالا تذکار یافت، جنگ در افغانستان ماهانه ده بلیون دالر برای متجاوزین امریکا مصرف دارد. با وجودیکه غارت دارائی های زیر زمینی افغانستان و عاید ناشی از قاچاق مواد مخدره میتواند قسمتی از مصارف را جبران کند، با آنهم ستون فقرات مالیه دهندگان امریکا در زیر فشار مصارف کمرشکن نظامی خم شده است. اوپاما میداند که مردم امریکا مخالف جنگ و تجاوز اند، خصوصاً در اوانیکه بیکاری در امریکا بیداد می کند و شرایط اجتماعی و سطح زندگی طور بی سابقه رو به خرابی میرود. ازینرو داخل ساختن کلماتی مانند "کاهش شدت جنگ" و "روشنی صلح امن" در بیانیه وی صرف برای انحراف ذهنی مردم امریکا و جهانیان بود. اولیگارشلی مالی امریکا تداوم حاکمیت خود را در تفوق نظامی و جنگ دایمی می بیند. قربانیان اول این روش ضد بشری ملل محکوم و کارگران بی بضاعت امریکا اند.

اوپاما اظهار داشت که امریکا در جریان دو جنگ در افغانستان و عراق مجموعاً ۶۰۰۰ تن از عساکر خود را از دست داده و هزار ها تن دیگر در میدان جنگ زخمی و معیوب شده اند. اما بی شرمانه از کشتار و تعداد تلفات مردم افغان و عراق و تخریبات عمدی شهر ها و آثار تاریخی افغانستان و عراق توسط نظامیان امریکائی طرفه رفت. کی میتواند به جز از یک تعداد جنگ طلبان داخلی و یک مشت مزدوران خارجی، از این جنایات چشم پوشی نماید و آنرا یک امر طبیعی جریان جنگ بنامد.

بیانیه اوپاما از یکسو نوید تداوم جنگ را برای نظامیان و اولیگارشلی امریکا داد، اما از سوی دیگر شکست امریکا را در افغانستان و کسوف احتمالی امپراتوری را در سطح جهانی به سمع جهانیان رسانید. تا زمان شکست نهائی، امریکا جنگ و کشتار را در افغانستان ادامه خواهد داد و دل وحشیان و مزدوران را شادمان خواهد کرد.

شانزدهم

افغانستان خونچکان

دو تن از نویسندگان نسبتاً روشنفکر امریکا به اسمای سونالی کولهاکتر (Sonali Kolhatkar) و جیمز انگالز (James Ingalls) کتابی تحت عنوان "افغانستان خونچکان" (Bleeding Afghanistan) به رشته تحریر درآورده اند که مرور آنرا لازم دانستم. نویسندگان روش امریکا را در افغانستان از دهه ۱۹۸۰ تا اکنون مورد ارزیابی قرار داده و معتقد اند که بدبختی های اخیر افغانستان ناشی از خط مش نادرست امریکا در قبال افغانستان است. درین جا مطالب عمده (از نگاه اینجانب) این کتاب را از نظر گذرانده و خلاصه آنرا به هم میهنان تقدیم میدارم. همچنان به هموطنانی که به زبان انگلیسی آشنائی دارند پیشنهاد میکنم که این کتاب را در متن اصلی آن مطالعه نموده تا از مطالب دلچسب آن بیشتر مستفید گردند.

مؤلفین معتقد اند که برعکس تصویر اصلی، ناکامی افغانستان در اواخر قرن بیستم نتیجه مستقیم پالیسی تخریبی امریکا بر علاوه پالیسی های تخریبی شوروی و همسایه های آن کشور است. روش امریکا در دهه ۱۹۸۰ نسبت به افغانستان انعکاسات جدی داشته که ظنین آن هنوز ادامه دارد. نقش اساسی امریکا در آوردن تروریست ها به افغانستان و تقویت بنیاد گرایان اسلامی تا حال نزد اکثر مردم آشکار نشده است. حتی وقتیکه شوروی سر انجام از افغانستان عقب نشینی نمود، کمک های مالی امریکا به جنگ سالاران متعصب و پلید همچنان ادامه یافت. حکمتیار بیشترین وجه کمک های امریکا را حین اشغال افغانستان توسط شوروی به خود اختصاص داده بود.

بین سالیان ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶، خشن ترین دوره در تاریخ معاصر افغانستان شمرده میشود. در جریان این دوره، انهدام دولت افغانستان توسط مجاهدین مورد حمایت امریکا تکمیل شد. حکومت و مطبوعات غرب به افغانستان پشت کردند. گزارش جریانات افغانستان در رسانه های غربی به مقایسه دوره جهاد علیه شوروی به دو سوم کاهش یافت. درین وقت بود که پامال شدن حقوق زن افغان آغاز گردید. اکثر امریکائیان ستم بر زنان افغان را صرف به طالبان نسبت میدهند، لکن طالبان ظلم و جفا را به زنان که از مجاهدین مورد حمایت امریکا آغاز شده بود، جنبه قانونی بخشیدند. فرق کم ایده لوژیکی بین طالبان و مجاهدین مورد حمایت امریکا وجود داشت. وزارت بد نام امر بالمعروف و نهی از منکر که لباس زنان و طول ریش مردان را در زمان طالبان نظارت میکرد، در حقیقت در وقت حکومت مجاهدین در دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد. تجاوز به زن جز روش تندروان مذهبی مورد حمایت امریکا گردید که در نتیجه این روش ضد بشری، یک عده زنان با عفت از ترس بی عفتی خود کشتی نمودند.

در سال ۱۹۹۶، طالبان داخل کابل شده و مجاهدین مورد حمایت امریکا را موقتاً از صحنه کشیدند. اداره کلنتن که مایل بود تا هر چه زودتر ختم جنگ های گروهی را ببیند، نه تنها موفقیت طالبان را پذیرفت، بلکه به قدرت رسیدن آنها را هم تشویق و حمایت کرد. با وجود شیوه دکتاتوری

طالبان و روش ضد زن آنها، امریکا از طالبان حمایت نمود و وقعی به تخطی حقوق زن و حقوق بشر از جانب طالبان نگذاشت. مسئولیت امریکا در بقدرت رسانیدن طالبان مشمول حمایت مستقیم پایپ لاین گاز بود که بین کمپنی یونیکال و نظام طالبی هم مطرح بحث قرار گرفت. لاکن بعد از حملات القاعده به سفارت خانه های امریکا در کینیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ و حملات راکتی امریکا بر مواضع القاعده در افغانستان، امریکا دوباره به ائتلاف شمال رو آورد. بارها ثابت شده است که امریکا جنگ را در افغانستان تشویق نموده و مصیبت و رنج مردم افغانستان را بیشتر ساخته است.

بعد از حادثه مصیبت بار سپتمبر ۱۱ سال ۲۰۰۱، مطبوعات امریکا دوباره به افغانستان توجه نمود. عملیات نظامی امریکا در افغانستان به بهانه جنگ علیه تروریسم به اسم "عملیات آزادی متداوم" به راه افتاد. در این عملیات نظامی، هزارها افغان ذریعه بم های خوشه ئی جان خود را از دست دادند. امریکا يك گروه جنایتکار دیگر را بنام ائتلاف شمال روی صحنه آورد تا طرح های امریکا را پیاده کند. در جبهه سیاسی، حکومت افغانستان توسط امریکا شکل جدیدی به خود گرفت و يك شخص دست نشانده به اسم حامد کرزی در رأس نظام جدید نصب گردید. ظاهر شاه که از حمایت نسبی مردم برخوردار بود، عمداً ذریعه خلیلزاد ویسرای امریکا در کابل تخریب گردید. غرض کمک به امریکا در جنگ علیه طالبان، اعضای عالیرتبه ائتلاف شمال مکافات قابل توجه دریافت داشته و به مقامات عالی تعیین گردیدند و پول سرشار نصیب شدند. جنگ سالارانی که افغانستان را به تباهی کشانیده بودند دوباره به قدرت رسانیده شدند. زنان افغان مورد بهره برداری هر دو گروه لیبرال حامیان زن و جنگ افروزان محافظه کار قرار گرفتند. اداره بوش خواست از وضع زنان در پیشبرد آجدای خود استفاده نماید که درین جهت تبلیغات وسیعی را هم به راه انداخت. هدف، تأمین حقوق زن افغان نبود، بلکه بهره برداری سیاسی بود که به اصطلاح "حقوق زن افغان" توانست وسیله خوبی در جهت خدمت برای منافع امریکا باشد.

صرف نظر از اعمال ضد کرامت انسانی عساکر امریکائی در افغانستان، در مجموع رسانه های خبری امریکا به نفع پالیسی امریکا و اعمال جنگ سالاران مورد حمایت امریکا گزارش داده و به ندرت از مداخلات قدرت های خارجی حرف میزدند. جنگ سالاران کسانی بودند که بدون حمایت و تسلیحات از جانب امریکا نمیتوانستند مصیبت عظیمی را بر ملت افغان تحمیل نمایند. جنگ علیه تروریسم باعث شد که توجه از جنگ سالاران و پیشینیان آنها منحرف گردد و مطبوعات امریکا هم یا نخواست و یا نتوانست کردار حیوانی گذشته و حال این گروه نابکار را مورد ارزیابی قرار داده و دموکراسی بنامی را که امریکا در افغانستان براه انداخت، با دقت موشکافی نماید. مطالعات نشان داد که اکثر مردم افغان خواستار تطبیق عدالت اجتماعی و محاکمه جنگ سالاران بوده اند، اما امریکا نمیگذارد که جنگ سالاران به محاکمه کشانیده شوند زیرا بسیار مسائلی افشاء خواهد شد که شمولیت امریکا را در قضایای مختلف ثابت خواهد ساخت. همه تبلیغات در مطبوعات به نفع حکومت امریکا جریان پیدا کرد و یکی از دلایل جنگ را هم احیای حقوق زن افغان قلمداد کردند که در حقیقت چنین نبود، بلکه اهداف دور دست نظامی، اقتصادی و سیاسی امریکا مطرح بحث بود.

مؤلفین معتقد اند که هدف حمایت امریکا از مجاهدین افغان صرف شکست شوروی بود، نه آسایش آینده مردم افغانستان. روی این دلیل، امریکا از جناح های تندرو مانند حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف بیشتر از دیگران پشتیبانی نمود. ما دیدیم

که ربانی، مسعود، حکمتیار و سیاف چه مصیبتی را بر ملت افغان تحمیل کردند. همین تنظیم های مورد حمایت امریکا بودند که بیش از ۵۰۰۰۰ تن انسان بیگناه را در جنگ های داخلی سالیان ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ کشتند. در آنوقت امریکا کمترین مداخله در جهت حفظ حیات بیگناهان نکرد و افغانستان را در دست جانان گذاشت و این کشور را ترك گفت. در جریان حاکمیت وحشت طالبان، امریکا باز هم تماشاگر بود و حتی در حقیقت مشوق طالبان در گسترش نفوذ آنها شد تا زمینه برای تمديد پایپ لاین گاز آماده شود. بالاخره حادثه سپتمبر ۱۱ سال ۲۰۰۱ بود که امریکا دوباره به افغانستان توجه نمود آنهم نه برای مردم افغان بلکه صرف به مفاد يك تعداد از جنگ سالارانی که قبلاً این کشور را به تباهی کشانیده بودند. در نتیجه بمباران بیرحمانه امریکا هزار ها تن مردم بیگناه کشته شده و هزار ها تن دیگر توسط جنگ سالاران مورد حمایت امریکا سوختانده شدند و یا اینکه زنده بگور گردیدند. تکتیک تحقیقاتی امریکا از مظنونین بسیار هم غیر انسانی بوده است. داخل شدن در منازل افراد ملکی، تلاشی های بیمورد، شکنجه های غیر انسانی و تاسیس زندان های مخفی و علنی همه در جهت خلق روحیه ضد امریکائی کمک کرده است. به قول گزارش سازمان حقوق بشر، امریکا يك نوع مجازات دسته جمعی را در افغانستان عملی نموده است.

قدرت دادن قومندانان منطقه ئی و میلشیا های مسلح با سابقه جنایات، بیرحمی ها و تخلفات از حقوق بشر در عمق پالیسی امریکا در افغانستان قرار دارد. غرض جلب کمک آنها، امریکا هر عمل ضد کرامت انسانی گروه های جنایتکار را نادیده گرفته است. تمام رهبران ائتلاف شمال مانند دوستم، احمد شاه مسعود، برهان الدین ربانی، اسمعیل خان و سائر قومندانان شمال مورد تفقد امریکا قرار گرفتند. هکذا، رهبران خود ساخته هزاره هم از نعماتی که امریکا برای شان ارزانی کرده بود مستفید شدند. به قول مولفین، رهبران ائتلاف شمال بین سال های ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ از روسیه، ایران و هند هم کمک دریافت کردند.

سی آی ای تا ماه سپتمبر ۲۰۰۱ رابطه خود را با احمد شاه مسعود محفوظ نگهداشت. در فروری ۱۹۹۹، اداره کلنتن با احمد شاه مسعود داخل مذاکره شد به امید اینکه بتواند در دستگیری و یا کشتن بن لادن کمک نماید. لاکن احمد شاه مسعود خود قربانی توطئه القاعده قرار گرفت و در روز ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ به قتل رسید. امریکا همچنان در صدد خلق يك استراتیژی جنوبی بود تا بتواند يك تعداد پشتون ها را بفریبد. در این استراتیژی قومندانانی که از نیات باطنی امریکا آگاهی داشتند، شامل نبود. عبدالحق یکی از قومندانان برجسته جهادی و ضد طالبی که از حمایت و کمک امریکا خودداری ورزید، جز همان کسانی بود که مورد پسند امریکا قرار نگرفت. عبدالحق "با امتناع از دریافت پول" از واشنگتن، مامورین امنیتی امریکا را سر گیچه ساخته بود. او همچنان از بمباران افغانستان توسط امریکا انتقاد نموده و معتقد بود که چنین عمل صرف مردم را بیشتر به دور طالبان نزدیک میسازد. عبدالحق میخواست به ابتکار خود با چند تن از همکارانش علیه طالبان دست بکار شود، اما طالبان از طرح وی با خبر شده و بعد از دستگیری او را اعدام نمودند. معلوم نیست که چه کسی و یا کدام سازمانی از جریان فعالیت وی به طالبان اطلاع داد، اما هم سی آی ای و هم اس آی از ماموریت و فعالیت وی با خبر بودند. عبدالحق مورد تائید امریکا نبود زیرا هراس ازین بود که وی طرح امریکا را در آوردن يك پشتون متمایل به امریکا مانند حامد کرزی به خطر مواجه میسازد. با مرگ عبدالحق، راه کاملاً برای حامد کرزی شخص مورد نظر امریکا باز شد. با وجودیکه در کنفرانس بن، عبدالستار سیرت رای بیشتر را بدست آورد، امریکا حامد کرزی را برای رهبری نظام بعد از طالبان در نظر گرفت و وقعی به رای دموکراتیک

اشتراک کنندگان قایل نشد. سیرت مورد پسند ائتلاف شمال هم نبود زیرا او از دخول ائتلاف شمال به کابل که خلاف موافقتنامه فیما بین بود شکایت نمود، اما کسی به این شکایت وی اهمیتی نداد.

امریکا گذاشت که ائتلاف شمال داخل کابل گردد و خود را بر مردم تحمیل نماید. درین جا قابل یادآوری است که امریکا از ظهور شاه سابق منحیث رهبر آینده افغانستان هراس داشت. به قول مؤلفین کتاب، شاه سابق مانند عبدالحق از حمله احتمالی امریکا به افغانستان دچار تشویش بود و نقش ملل متحد را بیشتر می پسندید. مؤلفین همچنان در مورد ربانی در صفحه ۱۲۵ چنین مینگارند:

دو رقیب، حامد کرزی و برهان الدین ربانی غرض جلب حمایت ائتلاف شمال در رقابت بودند. کرزی و رهبران ائتلاف شمال مانند عبدالله عبدالله و قانونی به قیمت ربانی که متوقع بود منحیث رئیس دولت به قدرت برگردد با هم مصرا نه همکاری کردند. ربانی کاملاً نزد ائتلاف شمال از نظر ها افتاده بود، خصوصاً بعد از اینکه با جنرال احسان الحق رئیس جدید آی اس آی در اواخر ماه نومبر ۲۰۰۱ مخفیانه در امارات متحده عربی ملاقات نمود. این حرکت ربانی یعنی نزدیکی با پاکستان که یکی از دشمنان و حامیان طالبان بود در نهایت يك خیانت به ائتلاف شمال تلقی گردید.

مؤلفین خلیل‌زاد را ویسرای امریکا لقب داده و می نگارند که او از مدافعین تفوق جهانی امریکا بوده و در مسائل مربوط به افغانستان نقش عمده داشته است. در دهه ۱۹۸۰، خلیل‌زاد اصرار نمود که امریکا از تنظیم های تندرو جهادی حمایت نماید. خلیل زاد همچنان از خدمت گزاران کمپنی انرژی یونیکال بود که میخواست گاز آسیای مرکزی را از طریق افغانستان به جنوب آسیا تحویل دهد، اما نسبت بحران افغانستان، تطبیق این پروژه عملی نگردید. از سال ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۵، خلیل‌زاد گرداننده واقعی قدرت در افغانستان بود و امر و نهی صادر میکرد.

مؤلفین بعد از توضیحات کافی، بالاخره سوال می نمایند که چرا امریکا به افغانستان حمله نمود. به عقیده آنها، ماموران دولت امریکا اعلام نمودند که نیت شان از مداخله در افغانستان جنگ علیه تروریسم، مجادله برای آزادی، تأمین دموکراسی، حقوق زن و اعمار مجدد است. مطبوعات امریکا هم چنین ادعا ها را گزارش داد. اما مؤلفین تأکید میدارند که هدف واقعی اداره بوش از تجاوز به افغانستان نه دموکراسی بود و نه آزادی و نه حقوق زن، بلکه سه چیز عمده بود: تیل و گاز آسیای مرکزی، حیثیت امپراتوری و باز ساختن راه غرض تجاوز به عراق. یکبار دیگر مطالعه این کتاب را به همه هموطنان سفارش میکنم.

هفدهم

دموکراسی به زور برچه

استعمار غرب برای تحقق بخشیدن اهداف استعماری خود به قوه و تجاوز متصل میشود. برای اینکه اذهان عامه را بفریبد و کوتاه نظران و میهن فروشان مسلکی را به سمت خود بکشاند، استعمار ندای دموکراسی و حقوق بشر را سر میکشد و شعار فریبنده حقوق زن را هم بر آن علاوه میکند. استعمار برای مردم تحت سیطره میگوید "ما برای شما دموکراسی می آوریم. اگر نپذیرید، به زور انرا بر شما تحمیل میکنیم." چه زیبا دموکراسی!

شیوه استعماری کلاسیک "اشاعه تمدن" حال جای خود را به ترویج به اصطلاح "دموکراسی" داده است. شاخص عمده در هر دو نوع استعمار، "سیاست قوه" و تحمیل زور و فشار است. امپریالیزم در آغاز سعی میکند که با تضرع و نرمش بر دیگران غلبه کند، اما وقتی ناکامی خود را در پیاده کردن این روش دریافت و مقاومت دید، متصل به خشونت و تجاوز میشود. امپریالیزم برای تجاوز بر سرزمین های مورد نظر، توجیه "منطقی" ساده لوحانه ارائه میکند و عملکرد ضد بشری خود را موجه جلوه میدهد. افغانستان و عراق میتواند بهترین نمونه این مثال باشد.

"دموکراسی" و "حقوق بشر" دو بهانه امریکا برای تجاوز به این دو کشور بود. اگر دموکراسی را بر مبنای بینش غرب تعریف نمائیم، درینصورت آنرا بایست حکومت مردم دانست که بر پایه های انتخابات آزاد، یک قانون اساسی حامی حقوق افراد جامعه و تفکیک قوای ثلاثه دولت استوار خواهد بود. این حالت زمانی میتواند تحقق یابد که حاکمیت ملی یک کشور تأمین شود، مستقل گردد، از هر گونه تسلط اجنبی رهائی باید و زعامت آن تابع دساتیر اجانب نباشد. بنابراین، انتخابات تقلبی و دموکراسی صادراتی به افغانستان و عراق نمیتواند مبین اراده آزاد مردم این دو کشور محکوم تلقی شود. خلق هر سیستم سیاسی باید بومی باشد نه تقلیدی و تحمیلی. یک دموکرات و یا انقلابی واقعی همان کسی است که طبق شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور خود عمل کند. ما عملکرد ناخلفان خلقی و پرچمی را در دهه هشتاد باید همیشه به خاطر بسپاریم. ما شاهد بودیم که چطور تبعیت از دیگران و تقلید موسسات سیاسی کشور های حاکم استعماری مصیبت های بی پایان را در جامعه ما سبب گردید که تا امروز دامنگیر مردم ماست. از نگاه ماهیت، یورش نظامی امریکا و ناتو کمتر از تجاوز شوروی بر افغانستان نیست. تحمیل به اصطلاح "دموکراسی" نوع امریکائی، انتخابات پر از مکر و نیرنگ و در نهایت صدور هر آنچه که امریکائی نامیده میشود، بزرگترین تهدید برای هویت ملی افغانستان محسوب میگردد.

امانوئل کانت فیلسوف آلمانی عصر روشنگری اواخر قرن ۱۸ اظهار داشت که دموکراسی ها (کانت آنرا جمهوریت ها نامید) نسبت به سایر انواع حکومتات صلح آمیز ترند. ممکن است تیوری

های روابط بین المللی طور نسبی ادعای کانت را تأیید کند که دموکراسی ها با یکدیگر داخل جنگ نمیشوند. اما برای کانت این موضوع در آن زمان قابل پیش بینی نبود که میدانست که دموکراسی ها به بهانه ترویج دموکراسی به کشور های مورد نظر لشکرکشی میکنند و مرتکب جنایات عظیمی میگردند. تجاوزات پی در پی کشور های غربی بر کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین گویای این واقعیت تلخ تاریخی است. در آوانیکه دموکراسی ها سعی میکنند تا مردم خود را از گزند دشمنان خود ساخته مصئون نگهدارند، کمترین احترامی به فرهنگ و حیات سائر مردم جهان ندارند. چه بی حرمتی ها، شکنجه ها و اعمال ضد بشری نبوده است که از جانب دموکراسی های "متمدن" علیه دیگر مردم جهان ارتکاب نیافته است. ما می توانیم اعمال غیر شرافتمندانه سفید متمدن را در ابوغریب، بگرام و زندان های مخفی سی آی ای در دور جهان ملاحظه کنیم و دریابیم که متمدن ها وحشیانه تر از "وحشیان" عمل می کنند. ما اعمال انگلیس ها، فرانسوی ها، هالندی ها و اسپانیولی های متمدن را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و جنوبی در لابلای اوراق تاریخ خواندیم که چه نوع حیوانیت را حین تجاوز و توسعه طلبی بر مردم مظلوم این مناطق تحمیل کردند. سرنوشت مرگبار سرخ پوستان امریکائی را هم نباید فراموش کرد.

هر نظام صرف نظر از ایده لوژی و نوعیت رژیم میتواند به يك ظالم و تجاوزگر تبدیل شود. اتحاد شوروی به بهانه دفاع از سوسیالیسم و امریکا زیر نام حمایت از حقوق بشر، تعمیم دموکراسی و یا جنگ علیه تروریسم، سرزمین های غیر متعلق به خود را به کشتارگاه هائی تبدیل کردند که از محل سوختاندن یهود ها در آشویتس فرقی ندارد. لاکن هنوز افراد و گروه هائی را هم میابیم که برای دفاع از "دموکراسی نوع امریکائی" که هر روز هزار تن از هموطنان ما را نابود می کنند. اینجاست که مردم عذاب دیده ما به اتحاد نا مقدس و ضد ملی میهن فروشان خلقی- پرچمی با پیروان و حامیان استعمار کلاسیک بر میخورند. دلیل هم اینست که میهن فروشان با شناخت یک دیگر در خیانت پیشگی و دنباله روی اجانب، یک دیگر را مورد حمایت قرار میدهند ولو که در ظاهر بینش سیاسی متفاوتی داشته باشند. بقای یکی مرهون بقای دیگر است.

تیوری کلاسیک "جنگ عادلانه" که استفاده از قوه نظامی را در بعضی مواقع تأیید میکند، به هیچ وجه حامی استعمال قوه برای ترویج دموکراسی نیست. جنگ عادلانه در سه ساحه قابلیت تطبیق میابد. ۱. حق دفاع از خود، ۲. باز گرفتن ملکیت از دست رفته (خاک يك کشور) و ۳. مجازات. این سه ساحه استفاده از قوه هرگز شامل دموکراسی به زور برچه نمیشود، چیزیکه امریکائیان بر مردم افغانستان و عراق بیرحمانه تحمیل کرده اند. حقوق بین الدول استفاده از قوه را غرض حمایت حقوق بشر مجاز میداند، اما دموکراسی حقوق بشر نیست بلکه يك نوع طرز حکومت است. دموکراسی باید حامی حقوق بشر باشد که در عمل عکس آنرا تجربه میکنیم. جنایاتی که اکنون در عراق و افغانستان از جانب نظام های مورد حمایت امریکا و افراد قانون شکن و جنگ سالار این جوامع بنام دموکراسی انجام میشود، خط بطلان حتی بر مفکوره دموکراسی های وارداتی میکشد.

بوتروس بوتروس غالی (Boutros Boutros- Ghali) سکرتر جنرال اسبق ملل متحد که امریکا او را بعد از ختم دوره اولش به دور انداخت، چنین مناقشه کرد:

دموکراسی چیزی نیست که صرف در داخل يك جامعه تحقق یابد. بلکه دموکراتیک شدن هم بایست میان کشور ها و دول در سطح بین المللی صورت

گیرد. تا زمانیکه جامعه بین المللی در مجموع دموکراتیک میشود، تصمیم گیری در موسسات بین المللی ضرورت به شمولیت نما یندگی همه جوامع دارد تا موازنه برقرار گردد.

همین نظر بوتروس بوتروس غالی بود که فرصت دوم را برای کاندید شدنش به حیث سکرتر جنرال ملل متحد نداد. قدرت های بزرگ "دموکراسی" خود را صرف برای خود میخواهند و بس. صدور دموکراسی به سایر کشور باید منافع کشور صادر کننده دموکراسی را تأمین کند. اینک صدر دموکراسی چه مصیبت هائی برای جوامع تحت سیطره خلق میکند، تفاوتی برای متجاوزین "دموکراتیک" ندارد.

هژدهم

میهن فروشان جمعیت اسلامی و شورای نظار بار دیگر به آستان پاکستان بوسه می زنند

دو خاک فروش، دو ویرانگر و دو قاتل ملت افغان یعنی ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی و عبدالله جان شورای نظاری وزیر خارجه اول نظام مزدور کابل که حیثیت استاد و شاگرد را با هم دارند، بار دیگر به یاد دهه های هفتاد و هشتاد نزد اربابان پاکستانی خود رفته تا بار دیگر قشقه تازه کنند. این دو کثافت سر زاری و التجا را به درگاه پنجابی ها خم نموده تا اسلام آباد آنها را ببخشد و بار دیگر ایشان را به غلامی خود بپذیرد. وقت آن رسیده که حامیان این دو گروه نابکار تاریخ بر خود و رهبران خویش لعنت بگویند و از خیانت به میهن توبه کنند.



عبدالله عبدالله و برهان الدین ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی

تشنج سطحی یا واقعی بین کرزی و ابوما، نزدیکی واشنگتن و اسلام آباد، موفقیت اخیر دیپلماتیکی پاکستان در کنار زدن هند از صحنه سیاسی افغانستان و بازداشت چند تن از رهبران طالبان، ربانی و عبدالله را به آن داشت که خود را به اسلام آباد نزدیک نمایند. این دو تن بی هویت و بی غیرت حاضرند که خود را به اسلام آباد بار دیگر بفروشند و گذشته های پر از ننگ و تحقیر را فراموش نمایند.

گفتگو های ستراتیژیک بین رهبران پاکستان و امریکا در واشنگتن در اواخر ماه مارچ سال ۲۰۱۰ برای اسلام آباد یک نوید خوبی بود. اسلام آباد با زرنگی و روباه بازی توانست واشنگتن را متقاعد بسازد که پاکستان میتواند متحد قابل اعتماد برای امریکا در جنگ علیه تروریسم باشد. طبق گزارش Media Monitors Network مورخه ۸ اپریل ۲۰۱۰، "پاکستان موفق شد که کمک های عظیم نظامی و اقتصادی از امریکا دریافت نموده و هم نقش اساسی در تیاتر افغانستان داشته باشد." ربانی و عبدالله به اصطلاح بوی کشیدند که چیز های در افغانستان و منطقه به نفع پاکستان در حال تکوین است و بایست خود را به هر نحو ممکنه برای پذیرش حالت جدید آماده سازند.

بر حسب گزارش سرویس خبری پاکستان (PNS) مورخه ۶ اپریل ۲۰۱۰، ربانی رهبر منافقین جمعیت اسلامی متملقانه چنین گفت:

مردم افغانستان نمیتوانند حمایت پاکستان را در اثنای تجاوز شوروی فراموش کنند... دوستی و همکاری بین این دو کشور مسلمان و برادر ادامه یافته که در استقرار منطقه کمک خواهد کرد... حکومت پاکستان در زمان آزمایش حمایت کامل خود را به مردم افغان پیشکش نمود. ما مهمان نوازی مردم پاکستان را در جریان جهاد فراموش نمی توانیم... روابط افغانستان و پاکستان با هر روزیکه میگذرد، بیشتر تحکیم خواهد یافت. ربانی همچنان از به راه انداختن پروژه های انکشافی به خاطر رفاه مردم افغان از حکومت پاکستان تشکر نمود.

عبدالله شورای نظاری فاسد الاخلاق و اولین وزیر خارجه دولت مستعمراتی کابل برای اینکه از استاد منافق خود در پای بوسی پنجابی ها عقب نماند، کرنش کنان سر به آستان پاکستانی ها می ساید. اسوشیت پرس به تاریخ 6 اپریل ۲۰۱۰ سخنان متملقانه عبدالله را چنین گزارش داد:

حمایت حکومت و مردم پاکستان از مردم افغان در جنگ افغان و شوروی در قلب و دماغ مردم باقی خواهد ماند... ما با احترام زیاد از کمک حکومت پاکستان در اعمار مجدد کشور ما (؟) قدردانی می کنیم.

با چنین اظهارات کاسه لیسانه، این استاد و شاگرد خائن به کشور حال می خواهند که دوباره به سوی اربابان پاکستانی دهه های هفتاد و هشتاد خود برگردند و بردگی پنجاب را بار دیگر بپذیرند. با نیرنگ و تملق و عذر و زاری، این دو اعجوبه خیانت و وقاحت سعی می کنند تا سر پنجابی ها کلاه بگذارند. لاکن ایندو نظر به سوابق کار و اطاعت شان از آی اس آی خوب میدانند که فریب دادن پنجابی ها یک امر ساده نخواهد بود.

بدون تردید که پاکستان به عمق و معنی دلقک بازی ربانی و عبدالله آگاه بوده و میدانند که چرا ایندو از روش قبلی ضد پاکستانی خود دست می کشند و پاکستان را با آغوش باز می پذیرند. ممکن ایندو به این نتیجه رسیده باشند که افول حامد کرزی نزدیک است و تغییرات عمده در رهبری سیاسی افغانستان پدید خواهد آمد. پاکستان با پشتیبانی امریکا دست بالا در آینده افغانستان خواهد داشت و هند حامی عنعنوی جمعیت اسلامی و شورای نظار وزن سیاسی خود را در کابل از دست خواهد داد. ایران حامی دیگر این دو گروه ضد ملی زیر فشار سیاسی و تعزیرات اقتصادی امریکا و احتمال حملات نظامی اسرائیل و امریکا خسارات مدهشی را متحمل خواهد شد. روسیه هم نظر به گرفتاری های داخلی و بحران در آسیای مرکزی توجه به حال سرسپردگان گذشته خویش نخواهد کرد. لذا ربانی و عبدالله خود را بی یار و یاور اجنبی می یابند و سعی می ورزند تا دوباره با اظهار عبودیت به اسلام آباد رو آورند.

در جریان حاکمیت طالبان، حامیان منافقین جمعیت اسلامی ربانی و خاک فروشان شورای نظار احمدشاه مسعود در کوچه های واشنگتن ظاهراً شعار های ضد پاکستانی قافله میکردند. در

واقعیت این احساسات ضد پشتون بود که در زیر لفافه ضد پاکستان آن را تبارز میدادند. پس اگر این میهن فروشان واقعاً ضد پاکستان اند، زمان آن فرا رسیده که به روی رهبران خود تف لعنت بیاندازند و یا اینکه خود در صف رهبران خائن خویش با افتخار و یا شرمساری استاده شوند.

نتیجه

هم میهنان حال به یقین درک کرده اند که کشور مصیبت زده ما چه بدبختی ها را تجربه کرده و مردم ما تا چه اندازه رنج و عذاب کشیده اند. باوجودیکه افغانستان در ۴۵ سال اخیر بار ها مورد تاخت و تاز و تجاوز اجانب قرار گرفته است، مقصر اصلی فرزندان ناخلف وطن و شرف باختگان مسلکی اند که کشور را به اجانب پیشکش نمودند و در بدل پول و مقام ناموس وطن را فروختند.

روحیه مقالات به ما می فهماند که هیچ اجنبی بر ما ترحم ندارد. شعار های مزورانه حقوق بشر، دموکراسی و یا حقوق زن برای فریب فریب خوردگان و دست نشانندگان شرف باخته طرح ریزی شده است. متجاوزین برای اعتلای افغانستان آزاد به سرزمین بلاکشیده ما یورش نیاورده، بلکه برای چور و چپاول ثروت بیکران ما سرزمین مردم افغان را لگد مال کرده اند. دفاع از سوسیالیسم و مجادله علیه تروریزم فقط و فقط یک بهانه بود که در لفافه کلمات و جمله پردازی های زیبا در خورد مردم دادند. همان تروریستی که در اول نابود شد، بار دیگر تاج سر متجاوزین شد. این حالت چندین بار در تاریخ ۴۵ سال اخیر کشور تکرار شده است.

چه باید کرد؟ قبل از همه، باید ارزش های مادی و معنوی خود را محفوظ بداریم تا از تاراج فرهنگی اجنبیان مصئون باقی بماند. هویت خائنان به کشور را شناسائی نموده و آنها را نزد ملت خویش افشاء کرده تا برای همیشه شرمسار و سرافکنده حیات ذلتبار خود را سپری نمایند. هرگز میهن را نفروشید. فروش کشور نتایج زیان بخشی دارد که امروز آن را تجربه می کنیم.

www.dawatmedia24.com